



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



پیشکش کنندہ: ماسٹر انسٹیٹیوٹ آف سائنسز



ایڈیشن: ترقی کریمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرتوي حق: پاسخ شيعه به برخي از شبهات وارد شده از جانب وهابيان

نويسنده:

حيدر تربتي کربلايي

ناشر چاپي:

عطر عترت

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	پرتو
۱۴	پیشگفتار
۱۴	اشاره
۱۸	۱- چیستی شبهه
۱۸	۲- سابقه شبهه
۱۹	۳- شبهه افکن کیست و چرا؟
۱۹	۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت(ع)
۲۲	۵- شبهه در عصر ما
۲۳	۶- وظیفه چیست؟
۲۴	۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟
۲۵	پرسش ها
۲۵	۱- درباره ی پیامبر و منافقان
۳۲	۲- درباره ی منافقان و فتوحات
۳۵	۳- درباره ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر
۳۵	اشاره
۳۸	روایات نماز ابوبکر
۴۹	۴- چرا حضرت علی قیام نکرد؟
۴۹	اشاره
۵۱	شب های کوچه های مدینه...
۵۶	علی جان! صبر کن، صبر...

- ۵۹ پرده را بالا بردم... ..
- ۶۳ روزگرم چنین بود... ..
- ۸۱ ۵-... پس چرا حضرت علی بیعت نکرد؟
- ۸۱ اشاره
- ۸۲ آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟
- ۸۶ تلاش حضرت برای بیعت نکردن:
- ۹۰ ۶- درباره افشاگری یا بیعت حضرت علی؟
- ۹۰ اشاره
- ۹۲ سوگند در روز بیداد
- ۹۳ سوگند در روز شوری
- ۱۲۲ سوگند در زمان عثمان
- ۱۴۴ ۷- درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطا
- ۱۴۶ ۸- اگر علی منصوب خداست چراگفن مرا واگذارید؟
- ۱۵۰ ۹- درباره ی قرآن حضرت علی
- ۱۵۲ ۱۰- درباره ی حضرت عل و بدعت های خلفا
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۵ مشتی از خروار
- ۱۶۳ ۱۱- درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۷ صحابه و آیه انقلاب (پس گرایی)
- ۱۹۵ ۱۲- آیا خدا خلفا را یاری کرد؟
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۶ خداوند باور کیست؟
- ۱۹۷ (۱) جایگاه آنان؟
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ شهادت علیه زهرا؟!

- ۲۰۰ کدام یک برترند زهرای مطهره یا...؟
- ۲۰۰ حق با کیست؟
- ۲۰۴ قرآن به چه حکم می کند؟
- ۲۰۷ (۲) آزار فرستاده ی الهی
- ۲۰۹ (۳) چرا چنین رفت؟
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۱ این داستان ادامه دارد...
- ۲۱۲ ۱۳-درباره ی ولایت علی کمال دین و تمام نعمت
- ۲۱۴ ۱۴-درباره ی ولایت رکن ایمان
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۲۰ بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟!
- ۲۲۷ حال چرا ابوبکر...؟
- ۲۳۴ استدلال امام رضا(ع)
- ۲۳۸ ۱۵-امامت یا حکومت
- ۲۴۰ ۱۶-دباره ی عصمت اهل بیت
- ۲۴۶ ۱۷-تقیه و عصمت. تضاد یا ...؟
- ۲۴۷ ۱۸-درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت
- ۲۵۳ ۱۹-تسلیم یا مغلوب؟توسل و...؟
- ۲۵۶ ۲۰-درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر
- ۲۵۷ ۲۱-چرا عزاداری؟
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۶۱ یکم: چیستی عزاداری.
- ۲۶۲ دوم: چرایی عزاداری.
- ۲۷۵ سوّم: تاریخچه عزاداری
- ۲۷۷ ۲۲-درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهدا
- ۲۸۲ ۲۳-از اختصاصات امام حسین

- ۲۴-درباره ی بهره از امام نهان ۲۸۳
- ۲۵-درباره ی حکم آل داوود ۲۸۹
- ۲۶-درباره ی نسبت ابوبکر با امام صادق ۲۹۱
- ۲۷-درباره ی صدیق...؟ ۲۹۴
- ۲۸-درباره ی بیعت راضون ۲۹۸
- ۲۹-جنگ با خلفا با کفار و علی با مسلمانان ستمگر کیست؟ ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- جنگ با خدا!!! ۳۰۳
- جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟ ۳۰۶
- ۳۰-درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی به نام خلفا ۳۰۷
- ۳۱-درباره ی مالک بارگاه پیامبر ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟ ۳۱۰
- چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟ ۳۱۱
- مسجد النبوی و اتاق های آن: ۳۱۱
- اما فدک... ۳۱۲
- اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر(ص) کجا بودند؟ ۳۱۸
- اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر(ص) ۳۲۴
- پیامبر کجا دفن شدند؟ ۳۳۳
- ۳۲-...کف امواج(عمر فاتح شیعیه؟) ۳۴۴
- ۳۳-...علی و جانشین جز رسول؟ ۳۵۱
- ۳۴-...علی فرمان بر ابوبکر؟ ۳۵۲
- خاتمه ۳۵۴
- کتاب نامه ۳۵۷
- راهنمای کتاب ۳۷۱
- درباره مرکز ۳۷۷

پرتوي حق: پاسخ شيعه به برخي از شبهات وارد شده از جانب وهابيان

مشخصات كتاب

سرشناسه : تربتي كربلايي، حيدر، 1338 -

عنوان و نام پديدآور : پرتوي حق: پاسخ شيعه به برخي از شبهات وارد شده از جانب وهابيان/ حيدر تربتي كربلايي؛ تحقيق محدثه تربتي.

مشخصات نشر : قم : عطر عترت، 1390.

مشخصات ظاهري : 368 ص.

شابك : 50000ريال: 9-72-5588-600-978

وضعيت فهرست نويسي : فپا

موضوع : شيعه -- دفاعيه ها و ردیه ها

موضوع : وهابيه -- دفاعيه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : تربتي، محدثه، 1368 -

رده بندي کنگره : BP212/5/ت4پ4 1390

رده بندي ديويي : 297/417

شماره کتابشناسي ملي : 2291496

ص: 1

اشاره

تقديم به پيشگاه گرامي

نخست مظلوم عالم

مولي الموحدين ، يعسوب الدين، امير المؤمنين، قائد الغر المحجلين...

التبأ العظيم... اسد الله الغالب، علي بن أبي طالب صلوات الله وسلامه عليه

ونخست مظلومه ي عالم

روح أشرف الأنبياء والمرسلين، أسوة خاتم الوصيين، الحجة علي حجج الله أجمعين،

سيّدة نساء العالمين، حضرت صديقه طاهرة فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه عليها

ونخست شهيد مظلوم ولايت

غنچه ي نشكفته پر پر شده ي آل محمد

حضرت محسن بن علي و فاطمة صلوات الله وسلامه عليهم

اميد است مورد پذيرش ايشان واقع شود.

...عَنْ عَلِيٍّ قَالٍ: لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ قَالَتْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. طَارَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ، فَقَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ التُّعْمَانُ بْنُ الْحَرْثِ الْفَهْرِيُّ فَقَالَ: أَمَرْتَنَا عَنِ اللَّهِ أَنْ نَسْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنَا بِالْجِهَادِ وَالْحَجِّ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ فَقَبِلْنَاهَا مِنْكَ، ثُمَّ لَمْ تَرْتَضَ حَتَّى نَصَبْتَ هَذَا الْغُلَامَ - فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ إِفْأَلْ: أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قَالَ: اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنْ اللَّهِ؟! قَالَ: فَوَلَّى التُّعْمَانُ وَهُوَ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمُطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (1) فَرَمَاهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ عَلَى رَأْسِهِ فَفَتَلَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: سَأَلَ سَائِلٌ - چون رسول خدا(ص) در روز غدیر خم علی را (به عنوان خلیفه) منصوب کرد، فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. حضرت علی(ع) فرمودند: این جریان در شهرها شایع شد، نعمان بن حرث فهري نزد پیامبر آمد و گفت: به ما دستور دادی گواهی دهیم که معبودی جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما آنها را از تو پذیرفتیم، آنگاه راضی نشدی تا اینکه این جوان را نصب کردی و گفتمی: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. آیا این کار از جانب خودت بود یا با امری از جانب خدا بود؟ پیامبر فرمود: امری از جانب خدا بود. گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، آیا این کار از سوی خدا بود؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا بود، نعمان بازگشت و می گفت: خدایا! اگر این همان حق از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما بباران یا عذابی دردناک بر ما بیاور. از این رو خدا سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت و خدا این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». (2)

1- (8) سورة الأنفال: آیه 33

2- از کتاب های مخالفین: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: 381/2 ح 1030.

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ _ همانا از جانب پروردگارتان آمد شما را آنچه مایه ی بینش است. هر که بینش ورزد، به نفع خود اوست و هر که خود را از پذیرفتن آن کوردل کند، به ضرر خود عمل کرده است و من هرگز برای شما يك نگهبان (از غضب و عذاب خدا) نیستم.» (1)

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ _ (ای پیامبر!) اگر با تو به مخاصمه و ستیز برخاستند بگو: من و پیروانم روی خود را تسلیم خدا کرده ایم و به اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و افراد امّی (اهل مکه) بگو: آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آوردند هر آینه هدایت شده اند و اگر روی گرداندند پس به راستی که تکلیف تو رساندن پیام خداست و خداوند به بندگان بیناست.» (2)

پیشگفتار

اشاره

1- (6) سوره الأنعام: آیه 105.

2- (3) سوره آل عمران: آیه 21.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم وظالميهم وغاصبي حقوقهم ومخالفينهم ومنكري فضائلهم ومناقبيهم ومدعي شئونهم ومراتبهم والراضين بذلك من الأولين والآخرين إلي أبد الأبدين آمين.

و خدا آفرید، ما سواه را. و هدف از آفرینش، عبادت او و عبادت بدون معرفت گمراهی بود که امام باقر(ع) فرمودند: إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ(ص) وَ مُوَالَاةُ عَلِيِّ(ع) وَ الْإِثْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى(ع) وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ _ هَمَانَا خدایا کسی پرستد که او را بشناسد اما کسی که خدا را نشناسد او را این گونه (مانند عامه از مردم)، گمراهانه می پرستد. عرض کردم: قربانت گردم! معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش(ص) و دوست داشتن حضرت علی(ع) و پیروی از ایشان و ائمه هدی(ع) و بیزاری جستن به درگاه خدای عزوجل از دشمن ایشان. خدای

عزوجل این چنین شناخته می شود. (1)

پس معرفت مُتَدَمِّم آمد و بایسته است که راه و راهنما را بشناسیم تا به معرفت خدا نایل آییم و این قرآن و احادیث و حقیقت های تاریخ است که ما را به سوی رهبر معصوم و عادل فرا می خواند. قرآن که کلام پروردگار است و به یقین نیاز به بیانگر دارد و او همانی است که پروردگار مهربان، به لطف خود برگزیده است.

اما برای رهپویی راه هدایت، به گواهی قرآن و عترت و تاریخ، همواره رهنمائی بوده و هستند. در زمان حال، این خبیثان و ناپاکان _ که دست پروردگان دشمنان قسم خورده قرآن و عترت هستند _ با نام های گوناگون، از جمله بهائی و وهابی وارد عرصه شده اند و برای گمراه کردن افراد، از ابزارهای پلیدی همچون ایجاد و ترویج شبهه استفاده می کنند و این کار را از راه های گوناگون انجام می دهند.

و در این میان کسانی مورد هجمه ی آنان قرار می گیرند که ناآگاه هستند و یا حتی بدتر که در جهل مرگب به سر می برند.

از جمله این شبهه ها، مواردی هستند که چندی پیش از جانب برخی دوستان ولانی و برادران ایمانی، به دست ما رسید که در واقع شماری از شبهه هایی است که وهابیان مزدور اجانب، در کتابی به چاپ رسانده و در میان حاجیان توزیع کرده اند. هرچند در نوشتارهایی به این شبهه ها پاسخ داده شده، اما چنان که شایسته و بایسته بود، نیستند. به همین جهت این برادر ما، مهم ترین این موارد

را گزینش کرده و ما با استمداد از پروردگار تبارک و تعالی، با توجه و استناد به کتاب های معتبر نزد شیعیان اهل بیت(ع) و کتاب هایی که نزد مخالفین معتبر هستند و تنها برای اتمام حجت بر آنان، اقدام به پاسخ گویی و روشن گری می کنیم باشد تا آن که لیاقت دارد، به راه حق درآید و سبیل هدایت را ره پویید، آنکه فریب خورده و به جرم نادانی، دچار تردید شده، نه آنکه با دیده ی تعصب به شیعه و باورهای او می نگرد.

لازم به یادآوری است که بدانیم آنان تظاهر به دوست داشتن اهل بیت می کنند و ندای حق با علی و علی با حق را سر می دهند اما در عمل آن را نادیده انگاشته و حتی زیر پا می نهند. این اعتراف تنها دستاویزی برای فریب پیروان اهل بیت(ع) است زیرا آنان در سینه، جز آن را می پروراندند.

اعتراف به برتری و بخشش خورشید، فضیلت نیست زیرا همه از آن آگاهی دارند. فضیلت، باور داشتن این حقیقت است. کیست که نداند حق با علی است و علی با حق؟ کیست که جرأت کند جز این معتقد باشد؟ آنکه ناینیاست، آیا نمی تواند گر مای خورشید را حس کند و اگر بخواهد آن را انکار نکند و از آن برای دیگران بگوید؟

آیا اگر ابوبکر به فضیلت های امیرالمؤمنین اعتراف کند، یا عمر در بیش از شست مورد بگوید: «لولا علی لهلك عمر»، این برای آنان فضیلت است؟ آیا آنکه به حق و حرمت «ذوی القربی» اعتراف دارد اما در عمل آن را زیر پا می نهد و هتک می کند، دیگر آیا برای این اقرار، پاداشی رواست؟

کسانی که در ظاهر، برای فریب اندیشه های پاک و بی آلایش، چیزی و در

درون و عمل چیز دیگری را می پذیرند، جز خود را نمی فریبند که: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» خدا و مؤمنان را مورد نیرنگ قرار می دهند اما آنان جز خود را نمی فریبند در حالی که نمی فهمند». (1) بنابراین باید آگاه باشیم که این اعتراف هرگز بنیانی استوار و باوری در درون نیست. آگاه باشیم تا فریب نخوریم و بدانیم که اگر کسی اهل بیت را ستایش کند اما در عمل با آنان به مخالفت برخیزد، در واقع این اقرار را سرپوشی برای فریب «خودش» قرار داده است.

همچنین لازم است پیش از آنکه به بیان پرسش ها و پرداخت پاسخ ها پردازیم، نکاتی را درباره ی شبهه، یادآور شویم:

1- چیستی شبهه

شبهه کلمه ای عربی از ریشه ی «شَبَّهَ» به معنای مثل و نظیر است و شبهه آن است که دو چیز به دلیل شبیه شدن یکی به دیگری، به راحتی از هم تشخیص داده نشوند و موجب به اشتباه افتادن بشوند.

2- سابقه شبهه

از زمان اعلام اراده ی الهی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین، خدای شبهه افکنان، شیطان رجیم لعنه الله، نخستین شبهه را بنا نهاد: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» - گفت: من از او نیکوترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل». (2) و تا قیام حضرت صاحب الأمر، تا زمانی که ستیز حق و باطل

1- (۲) سوره البقره: آیه ۱۰.

2- (۳۸) سوره ص: آیه ۷۷.

در جریان است، شبهه و تدلیس از پست ترین ابزارهای هجمه ی فرهنگی دشمنان حق خواهد بود. از طرفی، شبهه افکنی در تمام ادیان وجود داشته و دارد.

3- شبهه افکن کیست و چرا؟

ممکن است رخ دهد که گاهی، کسی به خوبی متوجه چون و چرای مسأله ای نشود و آنچه را خودش فهمیده، حق جلوه دهد و برای آن دلیل بیاورد. در این باره، ندانستن موجب ایجاد شبهه می شود حال آنکه گوینده، خود نمی داند چه کرده است. همچنین ممکن است کسی درباره ی موضوعی آگاهی کامل نداشته باشد و با همان علم ناکامل، سخن بگوید و قضاوت کند که در این صورت نیز ممکن است به اشتباه بیافتد و دیگران را دچار سازد، حال آنکه نمی داند. اما در صورتی دیگر نیز ممکن است شبهه ایجاد شود: اگر کسی حق را بداند و آن را به خوبی بشناسد و باطل را هم بداند و بشناسد اما در نظر وی، باطل دلپذیر آید، آن را لباس حق می پوشاند و عرضه می کند و اینجاست که افراد ناآگاه، به جرم ندانستن و مورد فریب قرار گرفتن، به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار می شوند. بنابراین علت به وجود آمدن شبهه، دو چیز است: جهل و جحود، ندانستن و ستیز با حق.

4- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت (ع)

آیات متشابه در قرآن، مواردی هستند که از ظاهر آن ها معانی متعددی برداشت می شود و باید دانست که راه رسیدن به مقصود خداوند، تنها بیان اهل بیت (ع) است زیرا تنها آنان نسبت به اسرار و ظاهر و باطن قرآن آگاه هستند. و این کتاب آسمانی ماست که درباره متشابهات چنین بیان می کند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ _ اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل فرمود. قسمتی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب هستند و بقیه متشابهات هستند. اما آنان که دل‌هایشان میل به باطل دارد، به قصد فتنه انگیزی و پی بردن به باطن معنای آن‌ها (با تکیه بر هوای نفس و تفسیر به رأی) متشابهات را پیروی می‌کنند حال آن‌که جز خدا و ریشه داران در دانش، از معنای باطن آن آگاه نیستند. آنان (ریشه داران در دانش) می‌گویند: ما به متشابهات ایمان داریم تمامی آنها از جانب پروردگار ماست. و جز صاحبان اندیشه پند نگیرند» (1).

با توجه به این آیه می‌بینیم که افرادی به دنبال متشابهات هستند که در دل‌هایشان به باطل مایل اند و می‌خواهند فتنه انگیزی کنند و به دنبال پی بردن به معنای باطنی این آیات هستند.

در احادیث بسیاری نیز بر لزوم پیروی از حق و اجتناب از شبهه‌ها، تأکید شده است که چند مورد را برای نمونه می‌آوریم:

مولانا امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاةِ هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ (يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ) (2).

1- (3) سوره آل عمران: آیه 8.

2- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا (مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضِدَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهْمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ) (1) كَانَ كُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعَرَى ثِقَاتٍ وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ _ اَمَّا بَعْدُ... شگفتا و چگونه تعجب نکنم از خطاي اين فرقه ها که _ از روي اختلاف در دلايلشان درباره ي دينشان _ مرتکب شده اند. نه به دنبال آنچه به سوي پيامبر هدايت مي کند، مي روند و نه به کردار جانشين پيامبر اقتدا مي کنند. و نه به غيب ايمان مي آورند و نه از انجام هيچ عيبي (افراط و تفریط) دست مي کشند. به شبهه ها عمل مي کنند و در شهوت ها روان مي شوند. «معروف» در ميان آنان چيزي است که آن را بشناسند (پسندند) و «منکر» نزد آنان چيزي است که خود آن را انکار کنند (خوش نداشته باشند). پناهگاه آنان در کارهايي که انجام آنها بسيار دشوار است، خودشان هستند (خود_ محور هستند) گويا که هر کدام از آنان امام خویش است که چنین باور دارد که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم ترین وسیله ها را به کار برده است. (2)

همچنین درباره ي ارزش آگاهی داشتن در رویارویی با شبهه ها فرموده اند: الْمُتَعَبَّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ وَرَكَعَتَانِ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ وَتَأْتِي الْجَاهِلَ فَتَسْفُهُ نَسْفًا وَقَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَالشُّكُّ وَالشُّبْهَةُ _ عبادت کننده ای که (عبادتش) از روی فهم و دانایی نیست مانند الاغ آسیا است که می گردد و (از جای خود) دور نمی شود (تلاش می کند اما این

1- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

2- الکافی: ۸/۶۳ ح ۲۲، نهج البلاغه: ۱۲۱ خطبه ۸۸.

تلاش او، ثمری ندارد). و دو رکعت نماز فرد عالم بهتر است از هفتاد رکعت که فرد نادان به جا آورد؛ زیرا هنگامی که فتنه به دانا روی می آورد، او به وسیله ی دانش خود، (به آن گرفتار نمی شود و) از آن بیرون می رود حال آنکه چون فتنه به فرد نادان رسد، او را (به سبب نادانی اش) از جا بر کند و پراکنده سازد (به فتنه گرفتار شود و چون ناآگاهانه خدا را می پرستیده، اعتقاد او، ویران می شود زیرا بنیان محکمی نداشته است). اندک عملی که با فهم و آگاهی بسیار همراه باشد از عمل بسیاری که با دانش کم و تردید و شبهه همراه باشد، نیکوتر است. (1)

پس می بینیم که نزد خداوند، تنها اعتقادی ارزشمند است که با بینش به آن پای بند باشیم و براساس آن اعتقاد، خدا را بپرستیم و این همان پرستشی است که خدا را راضی می سازد و خدا بدان پاداش می دهد.

5- شبهه در عصر ما

در این زمان هرکس قصد گمراه کردن دیگران را داشته باشد، از روش شمشیر نمی بندد که اگر چنین کند، کسی فریب او را نمی خورد. بنابراین باید روش دیگری به کار گرفته شود و این همان پوشاندن لباس حق بر پیکر باطل است که در فرهنگ دین، به آن شبهه می گویند. و این همان است که امام صادق (ع) فرمودند: «وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ - کسی که نسبت به عصر خود آگاه باشد، شبهه ها بر او هجوم نیاورند». (2) اینکه بدانیم در کدامین دوره به سر

1- الإختصاص: ۲۴۵، بحار الأنوار: ۱/۲۰۸ ب ۵ ح ۱۰

2- الکافی: 1/26 کتاب العقل و الجهل... ح 29، تحف العقول: 356، بحار الأنوار: 75/269 ح 109

می‌بریم و گمراه‌کنندگان، از چه روش‌هایی برای فریب افراد استفاده می‌کنند. اینکه پاسخ به این باطل پوشیده در لباس حق را بدانیم و یا حداقل در راست بودن مسیری که ره پوی آن هستیم، اندکی تردید نداشته باشیم که اگر چنین نباشد، در واقع باور ما، چون بنای بی‌بنیه‌ای است که در انتظار نمی‌باران یا تکانی اندک است تا فرو بریزد. شایسته است که بدانیم آنچه درباره‌ی دین خود می‌دانیم، بسیار بااهمیت است که اگر بنیان آن محکم نباشد یا براساس گمان و یا نادرست باشد، دیگر کدامین مانع از قلبمان به باورمان نزدیک تر که اگر لرزید، دیگر باوری را باور نخواهیم داشت.

6- وظیفه چیست؟

تفاوتی ندارد که کسی از روی درست متوجه نشدن کم و کیف یک موضوع شبهه‌کند یا به دلیل دسترسی پیدا نکردن به تمام جنبه‌های علمی آن گرفتار شبهه شود یا حق را بداند و بدان مایل نباشد و برای میل خود، باطل را شبیه به حق کند و شبهه افکند و بفریبد. در هر سه مورد، ریسمان این دام، جهل و جحود است و چون چنین شد، نیازی به درازا نیست. بنابراین کسانی که نمی‌دانند، باید آگاهی‌یابند و در میان راه، رهروی را رها نکنند تا اطلاعات کاملی به دست آورند و تمام تلاش خود را به کار بندند تا به درستی از واقعیت مطلب آگاهی‌یابند که در این صورت بدیهی است که دیگر به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار نمی‌آیند.

و آشکار است که افراد آگاه به حقیقت‌ها، باید آنچه را که می‌دانند، به دیگران عرضه کنند. این حکم خداست: بر آنان که می‌دانند، واجب است افراد ناآگاه را آگاهی‌بخشند و آنان که نمی‌دانند، باید در پی دست‌یابی به حقیقت‌ها باشند.

اما آنان که در دل فتنه انگیزی را آرزومند هستند و با حق در ستیزند، در حقیقت آنان تنها دام می نهند و گرفتار شدن طعمه، به خود او بستگی دارد که اگر طعمه ای به دام آنان گرفتار نیاید، به یقین دام خود را بر می چینند. پس بر ماست که وظیفه ی خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

7- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟

از سیاق کلام و سبک طرح شبهه ها آشکار است که این کار با تعصب جاهلی و از روی دشمنی و عناد انجام شده است. دشمنان اهل بیت، کسانی که قلب هایی پر از کینه ی آل الله دارند، آنان ایجاد کنندگان شبهه ها هستند و چون نتوانند دل های جوانان را به طور کامل در اختیار خود گیرند، آنها را با تردید و دودلی به بیراهه می کشانند تا باور خود را فراموش کنند و به دنبال باطل در لباس حق در آیند. روی سخن هم با آنان نیست. روی سخن با ناآگاهان است. حال این ناآگاه از میان کسانی باشد که شیعه بودن را از پدر و مادر خود به ارث برده اند یا از آنانی باشد که مخالف بودن (یا به تعبیر غلط، سنی بودن) به ارث به او رسیده است.

شایان ذکر است که مخالفین، در کتاب هایشان هر کجا نام پیامبر(ص) را می برند، تنها بر خود ایشان درود می فرستند. این کار، با دستور صریح پیامبر مخالفت دارد و آنان در کتاب های خودشان این مطلب را نقل کرده اند که: پیامبر خدا(ص) فرمودند: لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُرَاءَ. فقالوا: ما الصلاة البتراء؟ قال: تقولون: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ، وَتُمْسِكُون، بَلْ قَوْلُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ _ بر من درود و صلوات ناقص نفرستید. پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه می گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» و ساکت می شوید، بلکه بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» (1).

بدین جهت ما مطابق با فرمایش پیامبر اکرم (ص) هرکجا از کتاب های خودمان یا مخالفین مطلبی نقل کرده ایم که در آن ذکری از پیامبر به میان آمده، صلوات کامل را می آوریم و تصرف دیگری در مطالب نقل شده از کتاب های آنان نکرده ایم.

سیزدهم رجب المرجب ۱۴۳۱ ه.ق

سالروز میلاد امام امیرالمؤمنین علی (ع)

خاک پای فاطمه (س)

حیدر حسین تربتی کربلائی

پرسش ها

1- درباره ی پیامبر و منافقان

1- شرح إحقاق الحق: 3/273-274 و ج 9/636-638 ح ۱۷ و ج 24/134 و ج 18/307 به نقل از مرآة المؤمنین: 15 و الدرر المکنونة: 7 طبع دار الطباعة في الغرب و القول البدیع: 35 نسخة مدرسة الأحمديّة في حلب و ینابیع المودة: 295 طبع اسلامبول و رشفة الصادی: 29 طبع القاهرة و أرجح المطالب: 318 طبع لاهور و كشف الغمة، عبدالوهاب شعرانی: 1/110 طبع مصر و وسیلة المآل، باکثیر حضر می: 70 نسخة مكتبة الظاهرية في دمشق و تاریخ الجرجان: 148 طبع حیدرآباد.

پرسش اول: اگر پیامبر منافقان را خوب می شناخت و می دانست برخی از اصحابش مخالفند چرا آنها را معرفی نکرد و در کارها از آنان کمک می گرفت؟

پاسخ: در این که رسول الله (ص) نسبت به حضور منافقان در میان اصحاب خود، آگاه بودند، حرفی نیست و در آیاتی از قرآن کریم این مهم به صراحت بیان شده است. همچنین پیامبر (ص) در موارد بسیاری از جمله خطابه ی غدیر به این آگاهی تصریح کرده اند که برخی از مخالفین همچون زید بن ارقم نیز آن را روایت کرده اند که پیامبر (ص) در خطبه ای که در غدیر خم ایراد نمود، فرمود: فَسَأَلْتُ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي السَّلَامَ مِنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - لِعَلَّمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ لِإِعْدَالِ الْأَيْمِينِ وَ إِدْغَالِ الْأَيْمِينِ، وَ حِيلَةِ الْمُسْتَسْرِينَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْتِغْنَاءِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (1) وَ تَحَسُّبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (2)، وَ كَثْرَةَ أَذَاهُمْ لِي مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ حَتَّى سَجَّوْنِي أَدْنَى وَ زَعَمُوا أَنِّي هُوَ لِكَثْرَةِ مَلَأَ رَمْتَهُ إِنِّي وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ وَ قَبُولِهِ مِنِّي، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلْ

1- (48) سوره الفتح: آیه 12.

2- (24) سوره النور: آیه 16

أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ... (1). ()

وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْقَائِلِينَ بِأَسْمَائِهِمْ لَأَسَمَيْتُهُمْ، وَأَنْ أُوَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأُوَمَّيْتُ وَأَنْ أَدَلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ سَبَّحْتُهُمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ وَ كُلَّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (2). فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ ذَلِكَ وَ أَفْهَمُواهُ _ از جبرئیل (ع) خواستم که خداوند مرا از رساندن این پیام به شما معاف دارد. ای مردم! این به دلیل دانشی بود که نسبت به کم بودن پرهیزکاران و زیاد بودن منافقان داشتم و به خاطر دغل بازی جنایت کاران و حيله ي پنهان کارانی بود که خدای تعالی آنان را در کتاب خود توصیف نموده که: «به زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست» «و آن را کوچک و ساده می شمارید در حالی که نزد خداوند بسیار بزرگ است». و به دلیل آزار بسیار پی در پی آنان نسبت به من بود تا آنجا که مرا دهان بین و سخن شنو نامیدند و گمان بردند که من آن گونه هستم که (این ها همه) به دلیل همراهی بسیار او (امیرالمؤمنین) با من و پذیرش من نسبت به او و قبول او از جانب من بود تا آنجا که خداوند _ ی که خدایی جز او نیست _ در آن مورد این آیه را نازل فرمود: «کسانی که پیامبر را می آزارند و می گویند او دهان بین و سخن شنو است، بگو برای شما شنونده سخنان نیکوست الی آخر آیه». (3).

1- (9) سوره التوبه: آیه 61.

2- (5) سوره المائده: آیه 68.

3- ادامه ی آیه چنین است: يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ _ که به خدا ایمان و مؤمنان را باور دارد و رحمتی است برای کسانی از شما که ایمان آوردند. و کسانی که رسول الله را می آزارند همانا برای آنهاست عذابی دردناک.

و اگر می خواستم آن افراد را به نام هایشان نام ببرم؛ هر آینه آنان را نام می بردم و اگر می خواستم به آنان اشاره کنم؛ به یقین چنین می کردم و اگر می خواستم آن منافقان را معرفی و به سوی آنها راهنمایی کنم، به یقین چنین می کردم اما به خدا سوگند! نسبت به راز آنان کرامت ورزیدم و با تمام این ها خدا خشنود نمی شود جز اینکه آنچه را بر من نازل فرموده است، ابلاغ کنم: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، برسان...». پس ای مردم آن را بدانید و بفهمید. (1)

بنابراین معرفی نکردن آنان دلیل ویژه ای داشته است. البته پیامبر در مواردی که چاره ای جز معرفی منافقان نداشته اند، به این کار مبادرت می ورزیدند اما غالباً برای اینکه فرصت بازگشت از نفاق به ایمان را در اختیار آنان گذاشته باشند و در واقع به امید هدایت آنان، کریمانه از رسوا کردنشان سرباز می زدند و بدین وسیله و با این مهر، اگر آنان به راه راست باز می گشتند، در میان مسلمانان مورد پذیرش قرار می گرفتند و کسی آنان را به خاطر کارهای گذشته سرزنش نمی کرد.

اما در متن سؤال، نکاتی جالب توجه است: بالاخره مشخص نشد که نویسنده می خواهد بگوید در میان اصحاب منافق وجود داشته یا نه؟ و پیامبر آنان را

1- خطبه ی غدیر به روایت زید بن ارقم به اسناد متصل در چهار کتاب: العدد القویة، العلامة الحلی: 169، التّحصین، سید بن طاووس: 578 ب 29 من القسم الثانی، همچنین الصّراط المستقیم، الشّیخ علی بن یونس البیاضی: 1/301 و نهج الإیمان، الشّیخ علی بن حسین بن جبر: 92، هر دو به نقل از کتاب «الولایة» مورّخ طبری از مخالفین روایت کرده اند. و ما از نهج الحق آورده ایم.

مي شناخته يا نه؟ از طرفي اگر بگويد منافقي نبوده يا پيامبر او را نمي شناخته، چگونه مي تواند ادعا کند که پيامبر در انجام کارها از آنان کمک مي گرفته اند؟ اين ها نکاتي هستند که با اندکي تأمل، آشکار مي شوند.

پس مسلماً کسی که اين شبهه را مطرح کرده است، مي داند که در ميان اصحاب رسول الله(ص)، منافقاني هم بوده اند و در حقيقت آنچه مايه ي تأثر است، چون و چرا کردن به امر و عمل پيامبر(ص) است. و هرگز از اينان بعيد نيست چنين کنند و تحير ندارد که نمونه ي اين رفتار در زمان پيامبر اکرم(ص) و روياروي حضرت، بسيار رخ داد و جالب است بدانيم يکي از افراي که بسيار بر کارهاي پيامبر(ص) چون و چرا مي کرد، عمر بود. در کتاب هاي مخالفين، شاهد بر اين واقعيّت بسيار است و ما تنها به يکي از اين موارد اشاره مي کنيم:

عبدالله بن ابي سر دسته منافقان بود و دست او براي مسلمانان رو شده بود. چون از دنيا رفت، پيامبر پيراهن خود را به او پوشانند، بر او نماز خوانده و او را دفن کردند. در اين ميان، عمر جلو آمده و پيراهن رسول الله(ص) را کشيد و به آن حضرت بي احترامي و به کار ايشان اعتراض کرد. اين در حالي است که پيامبر با انجام اين کار قصد داشتند نشان دهند که اگر عبدالله بن ابي در پيراهن من کفن و به دست من دفن شود، هرگز او را سودي نمي بخشد. همچنين بدین وسيله، بسياري از پيروان عبدالله بن ابي را هدايت کنند که چنين شد. ما اين مطلب را از شمار معتبرترين کتاب ها نزد شيعيان مي آوريم که البته در معتبرترين کتاب ها نزد مخالفين نيز اين ماجرا به صراحت بيان شده است. حال از زبان امام صادق(ع) بشنويم:

امام صادق(ع) فرمودند: لَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَلُولٍ، حَضَرَ النَّبِيُّ (ص) جَنَازَتَهُ. فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص): يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَسَدَّكَتَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيَلَّكَ! وَمَا يَدْرِيكَ مَا قُلْتُ؟ إِنِّي قُلْتُ: «اللَّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ نَارًا وَأَمْلَأْ قَبْرَهُ نَارًا وَأَصْلِهِ نَارًا». قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): فَابْدَأَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَانَ يَكْرَهُ _ چون عبدالله بن ابی بن سلول از دنیا رفت، پیامبر(ص) بر سر جنازه ی او حاضر شدند. به همین جهت عمر به پیامبر خدا(ص) گفت: یارسول الله! آیا خداوند تو را از این که بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر به او فرمودند: وای بر تو! از کجا می دانی که من چه گفتم. من گفتم: خدایا! شکم او را از آتش پر کن و قبرش را سراسر آتش قرار بده و آتش را به او برسان. امام صادق(ع) فرمودند: رسول الله چیزی را آشکار نمود که آشکار شدن آن را دوست نداشت». (1)

لازم به ذکر است که متن ترجمه شده از کتاب شریف الکافی که از معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان است، آورده شده اما این جریان در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین چنین آمده: چون پیامبر خواستند بر عبدالله ابی نماز بخوانند، عمر پیامبر

1- الکافی: 3/188 باب الصلاة علی التائب ح 1. و از کتب مخالفین: صحیح البخاری: 2/76 از ابن عمر و ج 2/100 از عمر بن الخطاب و ج 5/206 دو روایت از ابن عمر و عمر بن الخطاب و ج 2/207 و ج 7/36 از ابن عمر، مسند احمد: 1/16 از عمر.

را به سوي خود كشيده و به كار ايشان اعتراض كرد. حضرت به او فرمودند: اي عمر از من دور شو. الي آخره. و در پايان همان احاديث كه برخي از عمر نقل شده است، او مي گويد: من از جرأتي كه آن روز بر رسول خدا داشتم، تعجب كردم در حالي كه خدا و پيامبرش آگاه تر هستند.

2-درباه ي منافقان و فتوحات

پرسش دوم: اگر منافقان و مرتدان در میان اصحاب زیاد بودند پس چگونه اسلام گسترش یافت و فتوحات پیش آمد؟

پاسخ: عوامل گسترش اسلام در درجه ی اول منطق وحی و اراده خداوند، سپس خُلق عظیم رسول الله (ص) بود که مردم را گرداگرد وجود گرامی ایشان، جمع کرد. سپس شمشیر مولانا امیرالمؤمنین (ع) و تلاش های بی شمار و بی دریغ آن جناب برای بالا بردن پرچم اسلام بود که پیامبر اکرم (ص) در این رابطه در جنگ خندق فرمود: *بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرْكَ كُلِّهِ* _ تمام ایمان به جنگ تمامی شرک رفته است. و نیز فرمود: *صَدْرُ رَبِّهِ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ* _ ضربه ی علی در روز جنگ خندق، از عبادت تمام انسان و جن بافضیلت تر است.

از طرفی علمی که خداوند به امیرالمؤمنین (ع) بخشیده بود _ که حتّی دشمنان حضرت و پیروان عمر نیز اقرار کرده اند عمر بیش از شصت مرتبه گفت: *لولا علي لهلك عمر* _ موجب می شد در بسیاری موارد که مولای متقیان با چند جمله کوتاه، فردی را از حکم باطلی نجات بخشند یا به اسلام مشرف گردانند که این نیز از جمله آن دلایل است. پس از آن دارایی حضرت خدیجه (س) بود که تمام آن را در اختیار پیامبر (ص) قرار دادند تا برای گسترش اسلام از آن بهره برداری

شود. و در آخر مجاهدات عدّه اي مؤمن مخلص بود که آنان در درجه اول اهل بيت (ع)، صدّيقه کبري، امام مجتبي و سيّدالشّهداء و سپس حضرت ابوطالب، جعفر طيّار، سلمان، ابوذر و ساير مؤمنين مخلص و مجاهد بودند.

اما درباره ي منافقان: در ميان اصحاب رسول الله (ص)، اشخاصي بودند که تظاهر به ايمان مي کردند اما به دل ايمان نداشتند. گواه بر اين واقعيت، آيات بسياري است که در قرآن وجود دارد. خداوند مي فرمايد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ _ و از ميان مردم کساني هستند که مي گويند: ما به خدا و روز قيامت ايمان آورده ايم حال آن که ايمان نياورده اند» (1). و مي فرمايد: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤْا اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ * وَ لَيُنَسِّئَنَّ لَهُمْ كَيْدَهُمْ اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ اِلٰلٰهٍ وَايٰتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ _ منافقان از اينکه عليه آنان سوره اي نازل شود که آنان را از آنچه در دلهايشان است، آگاه سازد، هراس ناك هستند. بگو: به سخره گيريد، همانا خداوند آنچه را که از آن مي ترسيد، آشکار مي کند * و اگر از آنان پرسشي خواهند گفت: همانا ما سخن مي گفتم و شوخي مي کرديم. بگو: آيا نسبت به خدا و نشانه هاي او و پيامبرش استهزاء مي کرديد؟» (2). در اين زمينه آيات بسيار ديگري وجود دارد که به همين بسنده مي کنيم.

پس حضور منافقان در ميان اصحاب پيامبر خدا (ص) احتمال نيست، بلکه

1- (2) سوره البقرة: آيه 8.

2- (9) سوره التوبة: آيات 64-64.

حقیقت داشته است.

اما از جانیی منافق بودن موجب می شود فرد گاهی برای فریب دیگران کارهایی انجام دهد و چه بسا خواسته ی خداوند به دست او محقق شود حال آنکه خود او، هرگز از کاری که انجام داده، سودی نمی برد زیرا این کار را برای رضای خدا انجام نداده است.

در پایان لازم است نکته ای را یادآور شوم: هم چنان که خواندیم قرآن کریم، کلام خداوند تبارک و تعالی به صراحت اعلام می دارد که زمان پیامبر اکرم و گردآگرد حضرت، منافقان بسیاری حضور داشتند. مخالفین نیز این را پذیرفته اند با این تفاوت که آنان معتقد هستند اصحاب پیامبر، پس از ایشان، همگی عادل هستند. آنان حتی این سخن را به گونه ای بیان می کنند و آن قدر بر آن اصرار می ورزند که گویا حضور رسول گرامی اسلام (ص) دلیل نفاق منافقان بوده است و چون پیامبر به جایگاه خویش در جنت عدن شتافتند، منافقان ایمان آورده و همگی مسلمان، مورد اطمینان، عادل و مجتهد شدند و در مورد آنچه انجام داده اند نباید بازخواست شوند هرچند که خلاف قرآن و سنت پیامبر خدا (ص) عمل کرده باشند و محکومات قرآن را زیر پا گذاشته باشند (1) حقیقت باورهای آنان، همین است.

در مورد حالت ارتداد نیز به طور مفصل ذیل عنوان صحابه و آیه انقلاب سخن رفته است.

3- درباره ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر

اشاره

1- محکومات احکامی هستند که در قرآن به وضوح درباره ی آن ها سخن رفته است مانند قوانین ارث.

پرسش سوم: اگر حضرت علي عليه السلام بعد از پیامبر بر حق بود پس چرا در مدّتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار بود، حتّی در يك نماز پیش نماز مردم نشد؟

پاسخ: مقایسه کردن موضوع امامت و خلافت با مسأله ي امامت جماعت، از اصل کار نادرستی است زیرا هر يك شرایط خود را دارند. برای امامت جماعت، اسلام و ایمان، عقل و بلوغ، اجتناب از انجام گناهان کبیره و اجتناب از اصرار بر گناهان صغیره شرط است. (1) اما شرایط رهبري مسلمانان، بسیار عظیم تر، گسترده تر و مهم تر از آن است. امامت جماعت کجا و امامت و زعامت امر دین و دنیا و آخرت مردم کجا؟

از سوي دیگر عمر و ابوبکر نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری را جایز می دانند. با این حال آیا باز هم به نظر آنان امامت جماعت کردن دلالت بر جانشینی پیامبر اکرم(ص) می کند؟ ضمن اینکه امیرالمؤمنین در این مدّت به امر والایتری _ که همان پرستاری از پیامبر خدا(ص) بود _ مشغول بودند و پیامبر، خودشان امامت جماعت می فرمودند و حتّی با توجّه به نقل خودشان، امیرالمؤمنین

1- این ها شرط های لازم در امام جماعت نزد شیعه است.

را برای پیش نماز شدن می فرستادند.

ولی نبایست با چنین سؤالی برخورد سطحی داشت. آنکه این شبهه را مطرح کرده، غرض دیگری دارد. آنان با اینکه دروغ بودن این را می دانند اما می گویند پیامبر در مدتی که در بستر بیماری بودند، یک بار ابوبکر را به جای خود فرستادند تا برای مردم نماز بخواند. ببینیم حقیقت چیست؟

روایات نماز ابوبکر

مسلم در صحیح خود از عایشه این گونه روایت می کند: هنگامی که رسول خدا(ص) وارد خانه من شد، فرمود: «بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگذارد. گفتیم: یا رسول الله! ابوبکر مردی رقیق القلب و دل نازک است و هرگاه قرآن بخواند نمی تواند از گریه خودداری نماید، ای کاش غیر ابوبکر را فرمان می دادی... دو یا سه بار این سخن را تکرار کردم و او فرمود: باید ابوبکر با مردم نماز بگذارد، شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید که به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند» (1).

و در حدیث دیگری می گوید: رسول خدا(ص) هنگامی که سنگین شد، فرمود: «آیا مردم نماز گزارده اند؟ ما گفتیم: نه، آنان منتظر شما هستند... پس خود را شستشو داد و خواست برخیزد که از هوش رفت و سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز گزارده اند؟ نه یا رسول الله! آنان منتظر شما هستند. گوید: مردم در مسجد نشسته و منتظر رسول خدا(ص) بودند تا نماز عشا بگذارند که رسول خدا(ص)

1- صحیح مسلم، کتاب الصلاة: 1/313، صحیح البخاری، کتاب الأذان: 1/87، مسند احمد: 6/229، مسند أبي عوانه: 2/114، و... .

ابوبکر را فرستاد تا با مردم نماز بگذارد. و ابوبکر که مردی رقیق القلب و دل نازک بود، گفت: عمر! تو با مردم نماز بگذار. عمر گفت: تو به این کار سزاوارتر هستی.

پس ابوبکر در آن ایام با آنان نماز گزارد. سپس رسول خدا(ص) احساس سبکی کرد و با تکیه به دو مرد که یکی از آنان عباس بود برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر او را دید خواست پس رود که رسول خدا(ص) به او اشاره کرد و پس مرو و به آن دو مرد دستور داد او را کنار وی بنشانند» (1).

در مورد دیگری چنین می گوید: «پیامبر(ص) در بیماری که منجر به فوتش شد، فرمود: «بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگذارد، گفتم: ابوبکر اگر در جای شما بایستد از شدت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. فرمود: بگوئید: ابوبکر با مردم نماز بگذارد. پس به حفصه گفتم: تو بگو ابوبکر از شدت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. ای کاش عمر را فرمان می دادی. فرمود: زنان فتنه گر پیرامون یوسف! بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگذارد. حفصه رو به من کرد و گفت: من هیچ گاه از تو خیری ندیدم» (2).

احمد بن حنبل در مسند می گوید: «پیامبر(ص) در خانه میمونه بود که به عبدالله بن زعمه فرمود: به مردم بگو نماز بگذارند. او عمر بن خطاب را دید و گفت: ای عمر! با مردم نماز بگذار. او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر(ص)

1- صحیح مسلم: 2/20، صحیح البخاری: 1/88، سنن نسائی: 1/134، مسند احمد: 6/251، کنز العمال: 4/59، الطّبقات، ابن سعد: 2/218، و... .

2- صحیح البخاری: 1/87 و ج 4/173، صحیح الترمذی: 2/455، مسند احمد: 6/202، مسند ابی عوانه: 2/117، الطّبقات، ابن سعد: 2/127 قسمت اول چاپ اروپا، و... .

صدایش را که بسیار بلند بود شنید و فرمود: آیا این صدای عمر نیست؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوند جلیل و عزیز و همه مؤمنان این را نمی پذیرند، بگوئید ابوبکر باید نماز بگذارد. تا آن جا که گوید: او مردی رقیق القلب و دل نازک است. و سخن رسول خدا که فرمود: شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید» (1).

در حدیث دیگری عایشه می گوید: «هنگامی که رسول خدا (ص) بیمار شد، (همان بیماری که به فوت او انجامید). بلال آمد تا از وقت نماز آگاهی نماید، فرمود: بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگذارد. تا آن جا که فرمود: شما همراهان یوسفید. پس نزد ابوبکر فرستادیم و او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر (ص) احساس سبکی کرد و با تکیه بر دو مرد بیرون آمد... و ابوبکر که وجودش را احساس نمود، خواست تا عقب برود که پیامبر (ص) به او اشاره فرمود به جای خود بمان. سپس آمد تا در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر به پیامبر (ص) اقتدا نمود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند» (2).

طبری گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «آیا هنگام نماز فرا رسیده؟ شخصی گفت: آری. فرمود: به ابوبکر دستور دهید با مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ابوبکر مردی رقیق القلب است، به عمر دستور دهید. پیامبر (ص) فرمود: به عمر بگوئید. و عمر گفت: من بر ابوبکر پیشی نخواهم گرفت، مادامی که او حضور دارد. پس ابوبکر جلو افتاد. و پیامبر (ص) احساس نمود از شدت تب او کاسته

1- مسند احمد: 6/34.

2- صحیح البخاری، کتاب الصلاة: 1/58 و 92، صحیح مسلم: 1/85 و 92، مسند احمد: 6/210، سنن نسائی: 3/99 و 100، و... .

شده است. پس از منزل بیرون آمد و چون حرکت پیامبر(ص) به گوش ابوبکر رسید، خود را عقب کشاند و پیامبر(ص) پیراهن او را کشید و خود در جای او قرار گرفت و رسول خدا(ص) نشست (نماز را نشسته خواند) و از همان جایی که ابوبکر انجام داده بود، پیامبر(ص) نماز را ادامه داد». (1)

ابن اسحاق و زهری گویند: «چون روز دوشنبه شد (روزی که پیامبر(ص)، بدرود زندگی گفت) به سوی مردم رفت، در حالی که آنان نماز صبح می خواندند، پرده را کنار زد و در را گشود و رسول خدا(ص) از خانه خارج گردید و دم در خانه عایشه ایستاد، نزدیک بود مردم از نماز خواندن دست بردارند، به سبب شادمانی دیدار رسول اکرم(ص) و لبخندی بر چهره رسول خدا(ص) نشسته بود و پیامبر(ص) به آنان اشاره نمود که در نماز خود پایدار بمانند». (2)

طبری نیز با اشاره به اینکه نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده، نماز صبح بوده است، می گوید: «پیامبر(ص) پرده را بالا زد و مردم پیامبر(ص) را دیدند که بر درگاه ایستاده و لبخندی بر لب دارد، مهمه ای بین مردم افتاد و ابوبکر از مهمه مردم فهمید که پیامبر(ص) وارد مسجد شده است و خواست که کنار برود و امامت را به پیامبر(ص) واگذار کند، اما حضرت به او اشاره کرد و پس مرو و آمد ایستاد و به ابوبکر اقتدا کرد». (3)

اینجا چندین پرسش مطرح می شود که مخالفین هیچ پاسخی برای آن ها ندارند:

1- تاریخ الطبری: 2/230 چاپ بیروت.

2- السیرة النبویة، ابن هشام: 4/653 و 654، الطبقات ابن سعد: 2/215، و

3- تاریخ الطبری: 3/198 چاپ قاهره.

اگر پیامبر(ص) دستور داده بودند که ابوبکر با مردم نماز بخواند، پس چرا با زحمتی که حتی قادر به راه رفتن نبودند، به مسجد می روند و به نماز مشغول می شوند؟

آیا حضور پیامبر(ص) در مسجد برای تایید ابوبکر بوده است؟ اگر چنین است، پس چرا او را کنار می زنند و پیراهن او را می کشند و خود امامت را بد عهده می گیرند و نماز می خوانند؟

ممکن نیست شخصی در یک زمان و در یک نماز، هم امام باشد هم مأموم، بنابراین اگر ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا نموده است، چنانچه روایت می گوید، آیا دیگر امامت او معنایی دارد؟

این نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده کدام نماز بوده است؟ صبح، ظهر، عشا؟ و در کجا دستور این امامت داده شده است؟ و چرا محدثان از مخالفین این قضیه را متضاد با یکدیگر نقل کرده اند؟

اگر این نماز دلیل بر اولویت ابوبکر در خلافت است، پس چرا انصار و حتی خود ابوبکر در سقیفه به آن استناد نکردند؟

مگر عایشه و حفصه چه کردند که پیامبر آنان را چون زنان فتنه گر زمان حضرت یوسف می نامد که او را به زحمت انداختند و به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند؟

این نماز بر فرض آنکه تحقق یافته باشد _ که در این صورت هم نمی تواند دلیل برتری باشد _ آیا می تواند جای آن همه نصوص جلیه را که از طرف پیامبر(ص) در حق امیر مؤمنان(ع) بیان شد، بگیرد؟

امیرالمؤمنینی که خداوند او را برای پیامبر به منزله ی هارون قرار داد برای موسی که به وسیله او، پشت پیامبر را قوت بخشید و او را در امر پیامبر شریک گرداند و پیامبر در حق او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و در روز مباحله خداوند او را نفس پیامبر (ص) معرفی می کند و تنها کسی است که پیامبر درباره ی او فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ» و از خداوند خواست یاری کند آنکه او را یاری کرد و خوار سازد آنکه او را رها کند. امیرالمؤمنینی که پیامبر تنها درباره ی او فرمود: علی با حق است و حق با علی، همراه او می گردد هر کجا که بگردد. و پرچم را به دست او سپرد، به دست کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد. (1)

و تنها او را به برادری خویش اختصاص بخشید و در بستر خود خوابانید و چشم انتظار به راهش دوخت و مشتاق دیدارش بود و از دوری او رنگ از رخ حضرتش پرید. حتی اگر چنین امامت جماعتی براساس فرمان رسول خدا (ص) صورت گرفته باشد، آیا جای این همه آیات قرآن و احادیث رسول خدا (ص) را می تواند بگیرد؟

از طرفی حتی اگر پیامبر ابوبکر را به اقامه ی نماز جماعت همراه با مردم امر کرده باشند، آیا جز این است که منصوب نمودن امیرالمؤمنین در روز غدیر،

1- این جریان به تواتر در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد بسنده می کنیم: صحیح البخاری: 5/76، صحیح مسلم در سه مورد: 5/195 و ج 7/120 و 122، السنن الکبری، نسائی در شش مورد: 5/46 و 108 و 109 و 112 و دو سند و 145، خصائص امیرالمؤمنین، نسائی در نه مورد: 49 و 50 و 53 و 57 و 58 و 60 و 61 و 82 و 116، سنن الترمذی: 5/302، سنن ابن ماجه: 1/45 و

واقعه ای پیش از آن بوده و ابوبکر نیز از جمله کسانی بوده که با ایشان بیعت کرده است؟ آیا این امامت جماعت بر فرض اثبات، می تواند آن بیعت را نقض کند، یا اگر بیعتی براساس این امامت جماعت افسانه ای صورت گرفته باشد، آیا دلیل بر تری ابوبکر است و موجب می شود او جانشین پیامبر باشد؟

بر فرض اثبات این افسانه، چطور است و چگونه قضاوت می کنند هنگامی که پیامبر(ص) در بستر بیماری امر می کند ابوبکر به جای ایشان در مسجد امامت جماعت کند، هذیان نمی گوید با اینکه این را برای روز شهادت پیامبر(ص) نقل می کنند!! اما چون می خواهد وصیت نماید و امت را برای همیشه از گمراهی دور سازد که این در روز پنجشنبه و چهار روز پیش از شهادت حضرت بوده است، عمر، به آن جناب والا مقام که اشرف آفریدگان است، نستجیر بالله نسبت هذیان می دهد و نمی گزارد پیامبر آنچه را اراده دارد، به انجام برساند و مخالفین نیز این سخن او را می پذیرند و بر او اعتراض نمی کنند!!

اگر پیامبر اکرم(ص) نعوذ بالله مطابق با اعتقاد و عمل عمر، هذیان می گوید، چرا قول پیامبر را در نماز گزاردن ابوبکر می پذیرید؟ و اگر هذیان نمی گوید، پس رفتار عمر چه می شود؟ آیا حرفی برای توجیه این رفتار او دارید؟(1)

هنگامی که پیامبر(ص) در بستر شهادت بودند، دستور دادند که اصحاب در لشکر اسامه شرکت کنند و در این باره فرمود: «جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ(2)»، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ

1- درباره این مورد، ذیل عنوان «آزار فرستاده ی الهی» به تفصیل سخن رفته است.

2- المسترشد: 113 و 116. و از کتاب های مخالفین: تاریخ مدینه دمشق: 2/57 و ج 8/60، المعجم الكبير، طبرانی: 3/130، کنز العمال: 10/576، الطبقات، ابن سعد: 2/249 و ج 4/67، تاریخ الطبري: 3/186، الكامل، ابن اثیر: 2/334-336، الملل و النحل: 1/23، تاریخ خلیفه بن خیطاط: 63-64، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد: 6/52، فتح الباري: 7/87 و ج 8/152، اصول الأخیار: 6، و... .

تَخَلَّفَ عَنْهُ» (1) حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید: «لزوم بودن ابوبکر در لشکر اسامه و تأکیدات رسول خدا (ص) بر خصوص بودن ابوبکر در آن لشکر توسط بزرگانی مانند: واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن جوزی، ابن عساکر و غیر اینها روایت شده است» (2).

از سوی دیگر، به نظر تمامی مورخان تا زمان شهادت پیامبر اکرم (ص) اسامه از جنگ بازنگشته بود. با توجه به این حقیقت، آیا ابوبکر در لشکر اسامه شرکت کرد یا نه؟ اگر شرکت نکرده که از فرمان رسول الله (ص) تخلف کرد (3) و اگر در لشکر اسامه شرکت کرده است، در مدینه نبوده تا بتواند به جای پیامبر به امامت پردازد. (4) با این تناقض چه می کنید؟

1- برخی از مصادری که در بالا ذکر شد، فقره دوم را نیز آورده اند مانند: الملل و النحل و... .

2- از کتاب های مخالفین: فتح الباری: 8/124، الطبقات، ابن سعد: 2/40-42، المغازی: 2/1117.

3- اضافه بر اینکه در این صورت مورد لعنت پیامبر نیز واقع می شود زیرا طبق نقل برخی از مصادری که این حدیث را ذکر کرده اند، پیامبر متخلفین از لشکر اسامه را مورد لعنت قرار داده اند.

4- بیشتر مورخان از مخالفین تصریح کرده اند که ابوبکر در میان لشکریان اسامه بوده است. از جمله: الطبقات، ابن سعد: 4/46 و 136، التّهذیب، ابن عساکر: 2/391 و 3/215، کنز العمال: 5/312، تاریخ الخمیس: 2/172، تاریخ یعقوبی: 2/93، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 1/53 و ج 2/21، الکامل، ابن الاثیر: 2/317، و... .

علاوه بر اینکه هر يك از روایاتی که بر نماز خواندن ابوبکر به جای رسول الله (ص) دلالت دارد، روایات دیگر را تکذیب می کند، زیرا استدلال احادیث یاد شده چنین است:

1. پیامبر (ص) به ابوبکر دستور اقامه نماز را نداده است.
2. پیامبر (ص) به ابوبکر دستور می دهد نماز را برگزار نماید.
3. پیامبر (ص) به ابوبکر اقتدا کرده اند.
4. مردم به پیامبر (ص) و ابوبکر هر دو اقتدا کرده اند.
5. ابوبکر به پیامبر (ص) اقتدا کرده است.
6. پیامبر (ص) به مسجد نیامده است.
7. پیامبر (ص) ابوبکر را کنار زده و خود به جای او ایستاده و نماز را با هم خوانده اند.
8. پیامبر (ص) صدای نماز خواندن عمر را می شنوند و آن را مورد قبول خداوند و مؤمنان نمی دانند.
9. واسطه در این نماز، جایی عایشه، جای دیگر حفصه، عبدالله بن زمعه و نیز بلال ذکر شده است.
10. چه کسی از رسول خدا (ص) خواست که ابوبکر را تعیین نکند؟ عایشه یا حفصه؟
11. نماز مذکور چه نمازی بوده است؟؟؟

12. با توجه به اینکه حجره عایشه مانند حجره های سایر همسران پیامبر، سمت جنوب مسجد بوده، روی نمازگزاران به در حجره ی او بوده است و اگر پیامبر در هنگام بیماری در حجره ی عایشه بستری شده باشند و از حجره ی او وارد مسجد می شدند، نخستین کسی که متوجه ورود پیامبر می شد، ابوبکر بود و نه مردم.

و اگر پیروان خلفا، منزل حضرت زهرا(س) را، حجره ی عایشه بنامند، در این صورت این اتاق در سمت شرق مسجد قرار دارد و نمازگزاران روی به جنوب اقامه نماز می کنند. با این وصف اگر پیامبر از آنجا وارد مسجد شوند یا بنا به نقل خودشان پرده را بالا بزنند و مردم ایشان را ببینند، با این همه انحراف از قبله، دیگر نمازی باقی نمی ماند تا پیامبر با اشاره بفرمایند که نمازگزاران بر نماز خود ثابت بمانند. همچنین در آن زمان وسیله ی روشنایی چندانی نبوده تا نمازگزاران در هنگام اقامه نماز صبح بتوانند به وضوح لبخند رضایت پیامبر را دیده باشند و بدین وسیله تأیید پیامبر را شاهد باشند.

13. مسلم است که پیامبر(ص) اسامه را امیر بر ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان قرار دادند و در صحت این واقعیت حرفی نیست. هنگام شهادت جان گداز رسول خدا(ص) لشکر اسامه در خارج از مدینه متوقف بود و چون برای ابوبکر بیعت گرفتند، اسامه با او بیعت نکرد و به او اعتراض کرد و گفت: من بر ابوبکر امیرم و امیر را بیعت با مأمور نشاید. و چون ابوبکر، اسامه را در پی مأموریتی که از رسول خدا(ص) داشت فرستاد، برای ماندن عمر در مدینه از اسامه اجازه گرفت. قرینه ی دیگر بر این حقیقت مطلبی است که در

کتاب های خودشان نقل کرده اند:

عمر بن الخطاب حَتَّى پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زد، چون اسامه را می دید می گفت: السلام عليك أيها الأمير. اسامه می گفت: خدا تو را پیامرزد ای امیرالمؤمنین آیا این را به من می گویی؟ عمر می گفت: پیوسته تا وقتی زنده هستم تو را امیر می خوانم، پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو بر من امیر بودی. (1)

با توجه به این حقیقت، آیا آنکه به فرمان رسول الله (ص) بر عمر و ابوبکر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان امیر بود، از کسی که _ بر فرض _ به دستور پیامبر امامت جماعت کرده است، نسبت به حکومت و خلافت سزاوارتر نیست؟

14. ثابت است که عبدالله بن امّ مکتوم از جانب رسول الله (ص) به امامت جماعت منصوب شد. همچنین پیامبر در شهرهای دیگر کسانی را به امامت جمعه منصوب فرمودند. با اینکه صادر شدن فرمان توسط پیامبر (ص) برای امامت کردن ابوبکر، هرگز ثابت نشده ولی بر فرض تحقق چنین امری، آیا باز هم می تواند بر برتری و شایستگی ابوبکر برای خلافت دلالت داشته باشد؟

با توجه به واقعیت های تاریخ، دروغ بودن این مطلب آشکار است اما آنچه واقعاً رخ داد، چه بود؟ از زبان جانشینان رسول الله (ص) بشنویم:

چون شهادت پیامبر نزدیک شد، عایشه برای پدرش ابوبکر که در میان سپاه اسامه بود، نامه نوشت تا بیاید. عمر به همراه ابوبکر، از لشکر اسامه خارج شده

1- کنز العمال: 271-13/270 ح 36794 و 36795، تاریخ مدینه دمشق: ۸/۶۹-۷۰ ح [2111]، سیر أعلام النبلاء: ۲/۵۰۱، تاریخ الإسلام، الدّهبي: ۴/۱۷۷، البداية والنهاية: ۵/۳۳۳ ح ۳۳۶ و ۸/۷۳، السيرة النبوية، ابن كثير: ۴/۶۱۷، السيرة الحلبية: 3/230 و ۲۳۱.

شبانه به صورت پنهانی به مدینه آمدند. در روز دوشنبه که همان روز شهادت پیامبر اکرم(ص) بود، عایشه به پدرش، ابوبکر، گفت که به مسجد رفته و به جای پیامبر، برای مردم نماز بخواند.

چون خبر این واقعه به پیامبر رسید، دستور دادند امیرالمؤمنین و عباس - عموی ایشان - زیر بغل های حضرت را بگیرند و به هر زحمتی بود خود را به مسجد رسانند، ابوبکر را از محراب پس کشیده و نماز را از ابتدا با حالت نشسته اقامه فرمودند. به همین جهت است که تنها امامی که می تواند نشسته بر افراد ایستاده امامت جماعت کند، رسول خداست. و حتی رسول اکرم(ص) به حضور در مسجد و کنار زدن ابوبکر و از سر گرفتن نماز اکتفا نکردند و پس از اقامه ی نماز در حالی که ابوبکر و همراهان او، از مسجد گریختند، بر منبر رفته و خطبه خواندند و بار دیگر مردم را به پیروی از قرآن و اهل بیت دستور فرمودند و بر پیروی از لشکر اسامه و پرهیز از فتنه اصرار ورزیدند. (1)

4- چرا حضرت علی قیام نکرد؟

اشاره

1- المسترشد: 124 و 132، إرشاد القلوب: 337، الإرشاد: 96، إعلام الوری: 82، الصراط المستقیم: 92، الطرائف: 403 الطرفة العشرون، خصائص الأئمة(ع): 73-75، الشافی فی الإمامة: 2/158، بحار الأنوار: 22/465 ح 19 و ص 485 و ج 28/107.

پرسش چهارم: اگر حضرت علي عليه السلام خلافت خليفه ي اول و دوّم را نمي پسنديد و آنها را غاصب مي دانست پس چگونه عليه آنها قيام نکرد؟

پاسخ: مي توانم با يك پرسش کوتاه اين جسارت را پاسخ دهم اما اينجا نه موضعي است که چنين برخوردی را سزاوار باشد. بايد آنان را گونه اي پاسخ داد که ديگر جرأت اين تعدي را نداشته باشند. «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» پس هرکس بر شما تجاوز کرد، بر او تجاوز کنيد همان گونه که بدان شما را مورد تجاوز قرار داده است» (1).

مولایم سیدالوصیاء است و خوب مي دانند که خداوند در آن شرایط سخت از او چه مي خواهد. به خدا امامم، جز آنچه از جانب خدا مأمور بود، نکرد و از تمام آنچه در اختيار داشت از جان و مال و آبرو، در راه خدا گذشت اما...، خدا خوار کند آنان که او را رها کردند و به سراغ ديگري رفتند. به خدا اگر در میان آن نامردمان، تنها چهل مرد يا سي مرد بودند که براي خدا شمشير در دست مي گرفتند، هرآينه مولایم درو مي کرد آنان که خانه اش را ويران کردند. او هرگز در مقابل ظلمي که به او شد، سکوت نفرمود و معنای قيام نکردن حضرت،

سکوت و دست بر دست نهادن یا تأیید غاصبان نبود بلکه یاور در کار نبود....

شهادت رسول الله (ص) روز دوشنبه بود. امیرالمؤمنین سه شنبه پیامبر را دفن کردند. سه روز قرآن را جمع آوری فرمودند و روز سوّم آن را به مسجد آوردند. در طول سه روز بعد به درب خانه های مهاجرین و انصار می رفتند و فردای روز سوّم بود که خبر یاری طلبی حضرت به گوش اصحاب سقیفه رسید و آنان مصیبتی را که بستر تمام مصیبت هاست، آفریدند و حضرت محسن (ع) به شهادت رسیدند و شد آنچه شد. و این، نه روز پس از شهادت رسول الله (ص) و در روز هفتم ماه ربیع الأول رخ داد. البته با توجه به اخبار و احادیثی که در زمینه هجوم به بیت وحی، وارد شده است، حمله مکرر صورت گرفته و شهادت حضرت محسن و مجروح و مضروب شدن سیدة النساء و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد، در روز هفتم ماه ربیع الأول رخ داده است. اما آنجا که جان رسول الله و روح میان دو پهلوی ایشان، امیرالمؤمنین و زهرای اطهر صلوات الله علیهم در کوچه ها بی یاورند:

شب های کوچه های مدینه...

امام باقر (ع) فرمودند: اَنَّ عَلِيًّا حَمَلَ فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَ سَارَ بِهَا لَيْلًا إِلَى بَيْتِ الْأَنْصَارِ يَسْأَلُهُمُ التَّصَرُّةَ وَ تَسْأَلُهُمْ فَاطِمَةُ (س) الْإِنْتِصَارَ لَهُ وَ كَانُوا يَقُولُونَ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ يَبْعَثْنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، لَوْ كَانَ ابْنُ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا أَبَا بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع): أَكُنْتُ أَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَيْتًا فِي بَيْتِهِ، لَا أَجْهَرُهُ وَ أَخْرُجُ إِلَى النَّاسِ أَنْزَعُهُمْ فِي سُلْطَانِهِ؟ وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ (س): مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ وَ صَنَعُوا هُمْ مَا كَانَ اللَّهُ حَسِيبُهُمْ عَلَيْهِ _ امیرالمؤمنین (ع) حضرت فاطمه را سوار بر چهارپا می فرمودند و همراه با ایشان به خانه های انصار می رفتند و از آنان

یاری می طلبیدند و حضرت فاطمه برای امیرالمؤمنین از آنان کمک می خواستند و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کرده ایم، اگر پسر عمویت پیش از ابوبکر به سوی ما می آمد، ما از او به سوی شخص دیگری روی نمی گردانیدیم (با کسی جز او بیعت نمی کردیم). امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: آیا پیکر پیامبر (ص) را در خانه اش رها می کردم و او را تجهیز نمی کردم و برای منازعه بر سر سلطنت، به سوی مردم می آمدم؟ حضرت فاطمه (س) می فرمود: ابوالحسن (امیرالمؤمنین) جز آنچه او را سزاوار بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان باز خواست خواهد کرد. (1)

چگونه چنین رفت حال آنکه در روز غدیر، بیعت امیر بر گردن آنان قرار گرفت؟ آیا بیعت آنان با ابوبکر، مشروعیت داشت تا الزام آور وفا باشد؟ مگر

1- غایة المرام: 6/18، بحار الأنوار: 28/352 و 35، بیت الأحزان: 82 و 100. ر.ک: کتاب سلیم، تحقیق محمّدباقر انصاری: 146 و 147، الإحتجاج: 1/107 و ص 108، الهدایة الکبری: 408 و 412، غایة المرام: 5/315 و 316 و ج 6/26، بحار الأنوار: 22/328 ح 36 و 263 و 267 و ج 53/19، نفس الرّحمان: 480 و 482 و 562، کتاب الأربعین، ماحوزی: 341، بیت الأحزان: 108، الأنوار العلویة: 285، منار الهدی: 136، إلزام النّاصب: 2/233. و از کتاب های مخالفین: السقیفة وفدک، جوهری: 63-64، شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحدید: 6/13، الامامة والسیاسة: 1/29-30 مانند آن با کمی اختلاف. ر.ک: أعلام النّساء: 4/114، الفتح: 1/13. لازم به ذکر است که برخی از این مصادر نقل کرده اند که این کار سه شب تکرار شد و هر سه مرتبه، جز چهار نفر، از بین کسانی که با حضرت بیعت کردند، کس دیگری به عهد وفا نکرد. البته این ماجرا را تا چهل روز نیز نقل کرده اند.

آنچه در روز غدیر رخ داد، بیعت نبود تا آنان را ملزم به وفا کند؟ این چه پای بندی است که به حق وفا ندارد و باطل را راه می سپارد؟ چگونه چنین چیزی ممکن بود؟ چگونه بیعت بر بیعت منعقد می شود؟ آیا ممکن است؟!

و چون سرور اوصیاء چنین دید که برادر پیامبر را کشان کشان به سوی مسجد می برند، مسجدی که در آن آیات بسیاری در فضیلت و برتری او نازل شد، آیا دیگر راهی جز مظلومیت برای او باقی بود؟ آیا نمی بینند که در میان انبیای الهی نیز کسانی بوده اند که بدون پذیرفتن جور حاکم، ناگزیر از مظلومیت شدند. اما نه آن مصیبت ها این مصیبت و نه آن پیامبران به ارزش امیرم. او، نه چون هارون، نه چون ایوب، نه چون یونس و نه چون تمام پیامبرانی که در رویارویی با مردمان دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند؛ به خدا سرورم در منزلت نزد خدا و اطاعت از امر خدا، بر آنان برتری داشت و از آنان سزاوارتر بود.

جای بحثی نمانده است، شکوه او در میدان احزاب، رتبه اش در ابلاغ آیات برانگیز، پیدایی اش در برگزاری حج بی آلاش، جلالش از بت شکنی بر دوش نبی، علمش از نجوا با صاحب رسالت، صبرش از در نیم سوخته، اندوهش از غصه ی کوثر، خشیتش از شب های نخلستان، مناجاتش از سینه چاه، دوستی اش از نان خشک جوین سخت، زهدش از نعلین پر وصله...

تقوایش از چرخاندن آسیای دستی پیرزنان، عبادتش از محراب خونین، شرافتش از تقدیم کاسه ی شیر که تنها خوراک مناسب برای حال بی قرارش بود به شقی در بند و خلقتش از اشک ویرانه نشینان نابینای کم جان، دیدنی بود.

او هرگز حتی به اندازه ی چشم بر هم زدنی، در آنچه از جانب خدا بدان مأمور

بود، تأمل نکرد تا چه رسد به تعلل یا کوتاهی یا بی تفاوتی یا سرپیچی که پناه می برم به خدا از شر این قوم که چنین ناشایسته هایی را بر برادر رسول خدا(ص) بار می کنند.

قرآن را بنگر که در بیان شرح حال نوح می فرماید: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ» - پروردگار خویش را خواند که (خدایا) من مغلوب هستم، تو مرا یاری کن». و از زبان ابراهیم می فرماید که چون از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: «وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي» - از شما و بت هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم».

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال پیرامون آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل بازگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود.

قرآن همچنین از فرار موسی چنین یاد می فرماید: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» - از شهر و دیار خود ترسان بیرون رفت و گفت: پروردگارم! مرا از گروه ستمکار رهایی بخش». همچنین انحراف قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی گوساله پرست شدند و سکوت هارون را بیان می کند و درباره پاسخ حضرت هارون در مورد صبرش چنین می فرماید: «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْجِمْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» - و (موسی) سر برادرش را گرفته به سوی خود می کشید، (هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زیون کردند و نزدیک بود

مرا بکشند (تصمیم گرفتند مرا بکشند اما موفق به انجام این کار نشدند)، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با قوم ستمگر یکسان مگیر».

هارون که خلیفه موسی بود، در مقابل فریب کاری سامری _ که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود _ قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. و امیرالمؤمنین علی(ع) که برای رسول الله(ص) به منزله ی هارون است برای موسی، چون دید آنان که با او عهد یاری می بستند، به وعده گاه نمی آمدند، همانند هارون و برابر با وصیت رسول الله(ص) صبر پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت بگیرند، با نوای بلند، همان کلمات هارون را به پیامبر عرضه داشت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَصَدَّ عَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي _ این قوم مرا تنها گذاشتند و ضعیف نمودند و نزدیک بود مرا بکشند (تصمیم به کشتن من گرفتند اما نتوانستند این تصمیم را عملی سازند)».

امیر من، معصوم است نه يك قدم فروتر و نه گامی فراتر. او نه اجتهاد شخصی دارد و نه اندیشه ی سیاست مداری و مصلحت طلبی که طبق دستورات الهی _ که در ضمن نامه هایی به نام وصیت مهر و موم شده در زمان پیامبر(ص) توسط جبرئیل(ع) از آسمان برای ایشان و یازده تن از فرزندان ایشان آمد _ رفتار می فرمود. (1)

گواه این بیان در معتبرترین کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است. احادیث بسیاری مبنی بر این است که امیرالمؤمنین(ع) مطابق با وظیفه ی خویش

1- الطَّرْف: ۳۳۷ الطَّرْفَة الرَّابِعَة عشر همچنين رجوع کنید به طرفه ۲۶.

و وصیت رسول الله (ص): زمان تجهیز رسول الله (ص)، زمان اجبار به بیعت، زمان دفاع از حضرت زهرا (س) و حق فدک، زمان اقدام غاصبان برای بیعت گرفتن از مردم، هنگام رویارویی با ابوبکر در راه و بردن او به مسجد قبا و نشان دادن پیامبر (ص) به او و ملاقات او با پیامبر (1) و... برخوردهای افشاگرانه و تنیدی با غاصبان داشتند و در دوران حکومت غاصبانه آنان اقدامات لازم را برای هدایت مردم و نجات گرفتاران از اجزای حکم های ناروا بر آنان، جلوگیری از ایجاد و ترویج بدعت ها و... و در درجه اول حفظ اسلام انجام دادند.

دومین علت بردباری سرور یگانه ام، وصیت رسول الله (ص) بود:

علي جان! صبر کن، صبر...

علي جان! صبر کن، صبر... (2)

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «وَأَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ وَجَدْتَ فِدَةً تُقَاتِلُ بِهِمْ فَأَطْلُبْ حَقَّكَ وَإِلَّا فَالْزِمْ بَيْتَكَ، فَإِنِّي قَدْ أَخَذْتُ لَكَ الْعَهْدَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِأَنَّكَ خَلِيفَتِي وَوَصِيِّي وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِي فَمَثَلُكَ كَمَثَلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَأْتُونَكَ النَّاسُ وَلَا تَأْتِيهِمْ - و پیامبر خدا (ص) مرا وصیت نموده، فرمود: ای علی! اگر گروهی را پیدا کردی که با همراهی آنها بجنگی، حق خود را طلب کن وگرنه در خانه ات بنشین؛ زیرا من برای تو در روز غدیر خم از مردم پیمان گرفته ام بر اینکه تو جانشین من و وصی من و سزاوارترین مردم پس از من

1- در ذیل عنوان احادیث مناشده، این مورد نیز آورده شده است.

2- أمر النبي (ص) الوصي بالصبر ما لم يجد عوناً - پیامبر (ص) به وصی خود (امیرالمؤمنین (ع)) وصیت به صبر نمود تا زمانی که یاری ندارد: الطرف: ۵۰۳ الطرفة: ۲۴.

هستی. مثل تو مثل خانه خداست که مردم باید به سوی تو آیند نه اینکه تو به سوی آنان روی» (1).

عبدالله بن عباس در حدیثی طولانی گوید: خدمت امیرالمؤمنین مشرف شدیم و عرض کردیم: ای ابالحسن! ما را از آنچه رسول الله نزد تو وصیت فرمود، آگاه نما. حضرت فرمودند: به زودی به شما خبر خواهم داد. (پیامبر) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ وَارْتَضَاهُ لَكُمْ وَنَمَّمَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ وَكُنْتُمْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا، اللَّهُ اللَّهُ يَا عَلِيُّ احْفَظْ وَصِيَّتِي وَارْعَ ذِمَامِي وَأَوْفِ بَعْهَدِي وَأَنْجِزْ مَوْعِدِي، وَأَقْضِ دَيْنِي، وَكُنْ مَكَانِي، وَقُمْ مَقَامِي، وَأَخِي سُنَّتِي وَادْعُ مَنْ يَجِيءُ إِلَيَّ إِلَى مِلَّتِي – همانا خداوند برای شما دین را برگزیده و برای شما بدان خشنود گشته و نعمت هایش را بر شما تمام فرموده است و شما بدان سزاوارترین هستید و اهل آن هستید.

خدا را خدا را! ای علی وصیتم را حفظ کن، تعهدات مرا بپرداز و به پیمانم وفا کن و وعده ام را عملی نما، دین مرا بپرداز و در جایگاه من باش، در محل قیامم، قیام کن و سنت مرا زنده کن و آن کس را که می آید، به سوی ملت من دعوت کن.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا اصْطَفَانِي وَاخْتَارَنِي، ذَكَرْتُ دَعْوَةَ مُوسَى، فَقُلْتُ: إِلَهِي اجْعَلْ لِي وَزِيرًا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: إِنَّ عَلِيًّا وَزِيرُكَ وَنَاصِرُكَ وَالْحَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ، فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَوَلَدُكَ أَيْمَةُ الْهُدَى، وَأَنْتُمْ فَاةُ التَّقَى، وَبَقِيَّةُ عِتْرَةِ الْمُصْطَفَى، أَنْتُمْ الَّذِينَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مَوَدَّتَكُمْ وَوَلَايَتَكُمْ، وَأَنْتُمْ الشَّجَرَةُ الَّتِي أَنَا أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرْعُهَا فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا فَقَدْ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَقَدْ هَوَى، أَنْتُمْ الَّذِينَ ذَكَرْتُمْ اللَّهَ فِي كِتَابِهِ وَوَصَفْتُمْ لِعِبَادِهِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

1- بحارالانوار: 93/15 به نقل از تفسیر النعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین (ع).

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (1) فَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَ سُلَالَتُهُ مِنْ نُوحٍ، وَ الْأَئُلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْأُسْرَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْعِترَةُ الْهَادِيَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) _ همانا خدای تعالی چون مرا برگزید و اختیار فرمود، دعا و درخواست موسی را یاد کردم و عرضه داشتم: خدای من! برای من وزیری قرار بده. از این رو خداوند بر من چنین وحی فرمود: «همانا علی وزیر و یاور تو و خلیفه پس از توست». پس تو ای علی و فرزندان، امامان هدایت هستید و همانا شما پیشوایان پرهیزگاری و باقیمانده عترت مصطفی هستید. شما هستید آن کسانی که خداوند دوستی و ولایت شما را بر مردم واجب فرموده است و شما هستید درختی که من اصل آن هستم و شما شاخه های آن. آن کس که بدان چنگ زند، هر آینه رهایی یافته و آنکه از آن سربچی کند، به تحقیق نابود شده است. شما کسانی هستید که خدا شما را در کتابش یاد فرموده و برای بندگان خود توصیف کرده و فرموده است: «همانا خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید. ذریه ای که برخی از برخی دیگرند». شما هستید برگزیدگان خدا از آدم و خانواده ای از نوح و آل ابراهیم و خانواده اسماعیل و عترت هدایت گر از محمد(ص).

فَاصْبِرْ يَا عَلِيُّ عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ حُلُوهُ وَ مَرَّةً، أَمَا إِنَّهُمْ سَيَظْهَرُونَ لَكَ مِنْ بَعْدِي مَا كَتَمُوا وَ يُعْلِنُونَ لَكَ مَا أَسْرَوْا، فَإِنَّ أَتْرَكَ فَنَابِعُوكَ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ فَاقْبَلْهُمْ فَحَظَّهُمُ الْأَوْفَى أَصَابُوا، وَ رَبَّهُمْ أَطَاعُوا، وَ نَبِيَّهُمْ أَرْضُوا وَ إِنْ أزالُوا الْحَقَّ عَنكَ عِدَاوَةٌ وَ صَدَّ غَنَا فَحَظَّهُمْ نَقَصُوا، وَ رَبَّهُمْ عَصَوْا، وَ نَبِيَّهُمْ أَسَّ حَطُّوا وَ الَّذِي سَيَصِيرُ الْأَمْرُ إِلَيْهِ يَا عَلِيُّ سَيَمُوتُ وَ يَدْعُهَا لَيْسَ بِمُخَلَّدٍ فِيهَا فَلَا تُزَاحِمُهُمْ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَ لَا تَعْبُ بِأَقْبَا بِنَانٍ، وَ اثْنِي مَظْلُومًا، وَ لَا تَأْتِنِي ظَالِمًا، وَ اعْلَمْ أَنَّكَ مَا تَصِيرُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ

– پس اي علي! بر قضاي خداوند، شيرين و تلخ آن صبر پيشه ساز. اما آنان پس از من براي تو چيزي را آشكار مي سازند که پنهان کرده اند و چيزي را که پوشيده مي داشتند، آشكار مي کنند. اگر فرمانبردار و خشنود نزد تو آمدند، به آنان روي آور که به برترين بهره ي خود رسیده اند و پروردگارشان را پيروي نموده اند و پيامبرشان را خشنود ساخته اند. و اگر حق را از روي دشمني و کينه از تو بردند، به راستي که بهره ي خود را ناقص و پروردگارشان را سرپيچي و پيامبرشان را خشمناک کرده اند. و آن کسي که امر (خلافت) به او رسد، به زودي خواهد مُرد و آن (امر خلافت) را رها خواهد کرد و در آن (تکيه بر جاگه خلافت) جاودان نخواهد بود؛ بنابراین به خاطر دنياي آنان با ایشان تنگ مگير و آخرت را که جاويد است به دنياي نابود شدني، مفروش و مظلوم ندم بيا و ظالم ميا و بدان که آنچه به سوي آن روانه هستي، نیکوتر است از آنچه در آن به سر مي بري» (1).

پرده را بالا بردم...

از جمله احاديثي که از آشکارترين مصاديق ايستادگي هاي حضرت در برابر غاصبان بوده و برخورد حضرت را با امت فریب خورده فریب کار و غاصبان خلافت بيان مي کند، اين حديث شريف است که در يکي از معتبرترين کتاب هاي حديثي شيعه يعني جلد هشتم کتاب شريف الکافي: «الروضة» آمده است. شيخ کليني به سند خود از أبي هيثم بن تيهان نقل مي کند که اميرالمؤمنين (ع) در مدينه براي مردم چنين خطبه فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... أَيُّهَا الْأُمَّةُ الَّتِي خُدِعَتْ فَأَنْخَدَعَتْ وَعَرَفَتْ خَدِيعَةَ مَنْ خَدَعَهَا فَأَصْرَرَتْ عَلَيَّ مَا عَرَفْتُ وَاتَّبَعَتْ

أَهْوَاءَهَا وَصَدْرَتْ فِي عَشْوَاءِ غَوَايَيْهَا وَقَدْ اسْتَبَانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَّتْ عَنْهُ وَالطَّرِيقُ الْوَاضِحُ فَتَنَكَّبَتْهُ أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ افْتَبَسْتُ شُمْ الْعِلْمِ مِنْ مَعْدِنِهِ وَسَرَبْتُ مِنَ الْمَاءِ بَعْدُوبِيهِ وَادَّخَرْتُمُ الْخَيْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ وَأَخَذْتُمُ الطَّرِيقَ مِنْ وَاضِحِهِ وَسَلَكْتُمُ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَهُ لَنَهَجْتُمْ بِكُمْ السَّبِيلَ وَبَدَتْ لَكُمْ الْأَعْلَامُ وَأَضَاءَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ فَأَكَلْتُمُ رَعْدًا وَمَا عَالَ فَيْكُمْ عَائِلٌ وَلَا ظَلَمَ مِنْكُمْ مَسْلُومٌ وَلَا مُعَاهَدٌ وَ لَكِنْ سَلَكْتُمُ سَبِيلَ الظَّلَامِ فَأَظْلَمَتْ عَلَيْكُمْ دُنْيَاكُمْ بِرُحْبِهَا وَسَدَّتْ عَلَيْكُمْ أَبْوَابَ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ بِأَهْوَانِكُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ فَأَفْتَيْتُمْ فِي دِينِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ اتَّبَعْتُمُ الْغَوَاةَ فَأَعْوَتُكُمْ وَ تَرَكْتُمُ الْأَيْمَةَ فَتَرَكُوهُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَانِكُمْ إِذَا ذُكِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الذِّكْرِ فَاذَا أَفْتَوْكُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ فَكَيْفَ وَقَدْ تَرَكْتُمُوهُ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ خَالَفْتُمُوهُ زُوَيْدًا عَمَّا قَلِيلٍ تَحْصُدُونَ جَمِيعَ مَا زَرَعْتُمْ وَ تَجِدُونَ وَخِيمَ مَا اجْتَرَمْتُمْ وَ مَا اجْتَلَيْتُمْ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَ الَّذِي بِهِ أَمَرْتُمْ وَ أَنِّي عَالِمُكُمْ وَ الَّذِي يَعْلَمُ بِنَجَاتِكُمْ وَ وَصِيَّ نَبِيِّكُمْ وَ خَيْرَ رَبِّكُمْ وَ لِسَانُ نُورِكُمْ وَ الْعَالِمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ زُوَيْدًا يَنْزِلُ بِكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَ مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ وَ سَأَلْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَيْمَتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشِرُونَ وَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَدَا تَصْبِرُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَغْدَاؤُكُمْ لَصَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَ تَتَّبِعُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَزْتَقَ لِلْفَتْحِ وَ أَخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

قال: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيْرَةٍ فِيهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رَجُلًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّيَاهِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آكِلَةِ الذُّبَابِ عَنْ مُلْكِهِ. قال: فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اغْدُوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الرَّيْتِ مُحَلِّقِينَ وَ حَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع). فَمَا وَافَى مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ حَدِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ. فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَّفُونِي كَمَا اسْتَضَعَّفَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ، اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ مَا تُخْفِي وَ مَا تُعْلِنُ وَ مَا يُخْفَى

عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ تَوْفِيئِي مُسَلِّماً وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ أَمَا وَالْبَيْتِ وَالْمُقْضَى إِلَى الْبَيْتِ [وَفِي نُسُخَةٍ وَالْمُرْدَلِفَةِ وَالْخِفَافِ إِلَى التَّجْمِيرِ لَوْلَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (ص) لَاوَرَدْتُ الْمُحَالِفِينَ خَلِيجَ الْمَيْتَةِ وَلَا سَلْتُ عَلَيْهِمْ شَأْبِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَعَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ. (1)]

سپاس برای خداوندی است که جز او خدایی نیست... (تا اینکه فرمودند): ای امتی که فریض دادند و فریب خورد و فریب فریبکار خود را فهمید و دانسته بر پذیرش این فریب پافشاری کرد و از هوی و هوس خویش پیروی نمود و خود را به تاریکی گمراهی افکند و با اینکه حق و راستی برایش آشکار بود، از آن روی برتافت، به راه روشن پشت کرد و بیراهه رفت!

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندار را آفرید! اگر شما دانش را از معدنش کسب می کردید و آب را گوارا و شیرین نوش کرده و خوبی را از جایگاه آن ذخیره می گرفتید و راه را از آنجا که روشن است می پیمودید و به روش درست می رفتید، راه ها در برابر شما هموار بود و نشانه ها در برابر شما پدیدار و اسلام برای شما می درخشید و خوش و فراوان می خوردید و دیگر در میان شما کسی یافت نمی شد که گرسنه باشد و دیگر بر مسلمان یا هم کیش شما ستم روا نمی شد. ولی شما راه تاریکی پیمودید و دنیا با تمام گستردگی بر شما تیره و تار شد و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد.

شما با هوای نفس سخن گفتید و در دین اختلاف کردید و ندانسته به احکام دین فتوا داده و در پی گمراهان به راه افتادید، تا شما را گمراه کردند. و امامان بر

حق را رها کردید و آنها نیز شما را وانهادند و به وضعی افتادید که به دل خواه خود داوری کنید، نه به حق.

هرگاه مسأله ای پیش می آمد، از اهل ذکر (اهل بیت پیامبر(ص)) می پرسیدید و چون نظری برای شما می دادند، سخن ایشان را همان دانش تلقی می کردید. پس چه شد که آنها را رها کرده و پشت سر نهادید و با ایشان به مخالفت برخاستید!؟

آرام باشید که به زودی آنچه را کشتید، خواهید دروید و سرانجام جرم های خود را و هر آنچه را به سویی خود جلب کردید، خواهید دید.

سوگند به آنکه دانه را شکافت و سبز کرد و جاندار را آفرید و بدان روح بخشید! هر آینه می دانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و کسی که باید از او فرمان برید و پیروی اش کنید و منم دانشمند و عالم شما در آنچه شما را اصلاح کند، و آنکه به وسیله دانشش شما را نجات تواند بخشید. من هستم وصی پیامبر شما و برگزیده ی پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا به مصلحت شما.

و پس از اندک مدتی، آرام آرام بر شما فرود خواهد آمد آنچه بدان وعده داده شده اید و آنچه به امت های پیش از شما نازل شده است. و همانا خداوند شما را درباره امامانتان بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و فردا به درگاه خداوند عزوجل خواهید رفت.

به خدا سوگند! اگر به شماره یاران طالوت، یا شماره یاران بدر، یاور داشتم، هر آینه با تیغ شما را می زدم تا به حق بازگردید و به راستی گرایید. و این کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود. خدایا میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

راوي گوید: امام(ع) سپس از مسجد بیرون رفت و به آغلی رسید که در آن حدود سی گوسفند بود. امام(ع) فرمود: به خدا قسم! اگر به تعداد این گوسفندان برای من مردانی بود که برای خداوند عزوجل و رسولش خیرخواه بودند، پسر زین مگس خوار - معاویه پسر هند جگر خوار - را از سلطنتش برمی داشتم.

راوي مي گوید: چون شب شد، سیصد و شصت نفر با او تا دم مرگ بیعت کردند. امیرالمؤمنین فرمود: به هنگام بامداد در محل احجار الزیت گرد آید و برای نشانی، همگی سرها را تراشید و خود امیرالمؤمنین هم سرش را تراشید و از آن جمع سر تراشیده در وعده گاه حاضر نشدند مگر ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید. حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چنان که بنی اسرائیل هارون را. خدایا! تو می دانی آنچه را آشکار و پنهان می داریم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست. مرا مسلمان از دنیا ببر و به نیکان برسان.

قسم به خدای کعبه و آنکه دست به کعبه سایید و سوگند به مزدلفه و گام هایی که برای رمی جمره بردارند! اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر اقی به من کرده است، من همه مخالفان را به درّه مرگ می باراندم و به همین زودی خواهید دانست. (1) بگذریم که قلب تنهائش را، جز سینه چاه، محرم اسرار نبود....

روزگارم چنین بود...

1- نهج السعادة: 65-1/60 چاپ ارشاد. مرآة العقول: 25/70، بیت الأحزان: 97-99. و از کتاب های مخالفین: این خطبه و ماجرا را سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی که از محدثین زیدی مذهب (ت 424ه.ق) است در تیسیر المطالب: 206 او آخر باب 14 چاپ اول، به صورت مسند از ابی هیثم بن تیهان از حضرت(ع) نقل کرده است.

از حنظل تلخ تر و از استخوان در گلو ناگوارتر بود. از میان سینه ی تفتیده ی مولای یگانه ام، بشنویم: پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند، حضرت نامه ای برای موالیان و شیعیان خود نوشتند تا روزهای جمعه در مسجدها خوانده شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسَدِّ لِمِينٍ. أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) بَشِيرًا وَنَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ مُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ سَدَّ هَيْدًا عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ. فَيَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ مَا أَعْظَمَهَا إِنْ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا. وَيَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا، إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِهَا، وَ تَزَعَبُوا عَنْهَا - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از جانب بنده ی خدا علی امیرالمؤمنین به سوی شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد! به راستی که خداوند - سبحانه - محمد(ص) را بشارت دهنده و بیم دهنده برای عالمیان و شاهد بر فرستادگان و امین بر تنزیل و گواه بر این امت برانگیخت. پس شگفتا از نعمتی که چه با عظمت است اگر از آن خارج نشوید و به سوی دیگری روید. و شگفتا از مصیبتی که چه با عظمت است اگر بدان ایمان نیاورید و بدان رغبت نورزید.

فَلَمَّا اسَّ تَكْمَلِ نَبِيِّ اللَّهِ (ص) مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيَا، تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ سَ عِيدًا حَمِيدًا، مَسْدُ كُورًا سَ عِيَهُ، مَرَضِيًّا عَمَلُهُ، مَغْفُورًا ذَنْبُهُ، شَرِيفًا عِنْدَ اللَّهِ نُزُلُهُ. فَيَا لَمَوْئُهُ مُصِيبَةٍ خَصَّتِ الْأَقْرَبِينَ، وَ عَمَّتْ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ، مَا أُصِيبُوا قَبْلَهَا بِمِثْلِهَا، وَ لَنْ يُعَايِنُوا بَعْدَهَا أُخْتَهَا - چون عمر پیامبر خدا(ص) در دنیا سپری شد، خداوند او را سعادتمند و ستوده از دنیا برد، در حالی که تلاش او مورد سپاس و عملش مورد رضایت و گنااهش

مورد بخشش قرار گرفته بود(1) و شرافتمندانه نزد خدا وارد شد. پس مصیبت رحلتش بر خصوص نزدیکانش سخت بود و بر عموم مسلمانان ناگوار. پیش از این به چنین مصیبتی مبتلا نشده بودند و هرگز مانند آن را نخواهند دید.

فَلَمَّا مَضَى (ص) لِسَبِيلِهِ، وَقَدْ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَتَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ إِمَامِينَ لَا يُحْتَلَفَانِ، وَأَخْوَيْنِ لَا يَتَّخِذَانِ، وَمُجْتَمِعِينَ لَا يَتَفَرَّقَانِ، تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. وَلَقَدْ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا (ص) وَلَا تَأْتِي أَوْلَى النَّاسِ بِهِ مِنِّي بِقَمِيصِي هَذَا - چون پیامبر(ص) در راه خدا از دنیا رفت در حالی که آنچه را بدان فرستاده شده بود، ابلاغ فرمود و کتاب خدا و اهل بیتش را دو پیشوایی که با یکدیگر اختلاف نکنند و دو برادر که خوار نشوند و به هم پیوند خوردگانی که از یکدیگر جدا نشوند، قرار داد؛ مسلمانان درباره ی امر خلافت پس از پیامبر، به نزاع برخاستند در حالی که خداوند جان پیامبرش محمد(ص) را گرفته بود. و هر آینه من از مردم سزاوارترین نسبت به پیامبر بودم از این پیراهنم نسبت به تنم.

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رَوْعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي، وَلَا عَرَضَ فِي رَأْيِي، أَنَّ وَجْهَ النَّاسِ إِلَى غَيْرِي، وَأَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي (ص) عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ. فَلَمَّا أَبْطَرُوا عَنِّي بِالْوَلَايَةِ لَهُمْ، وَتَنَبَّطَ الْأَنْصَارُ، وَهُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَكُتَيْبَةُ الْإِسْلَامِ - به خدا سوگند! در خاطر من افکنده نمی شد و به فکرم خطور نمی کرد و به نظرم نمی رسید که مردم روی به سوی کسی جز من داشته

1 - مقصود از بخشش گناهان پیامبر این نیست که نعوذ بالله پیامبر مرتکب نافرمانی خدا شده باشند بلکه خداوند، گناهان شیعیان را به پیامبر نسبت داده، سپس برای گرامی داشت پیامبر، آن ها را مورد عفو قرار داده است.

باشند. (1) و مردم عرب، امر خلافت را پس از پیامبر(ص) از اهل بیت ایشان بگردانند و خلافت رسول الله را پس از ایشان از من دور گردانند. چون در واگذاری ولایت به من درنگ کردند، کوشیدند تا ولایت را از من برابند و انصار را که یاری دهندگان خدا و سند اسلام بودند، واپس رانندند.

هُم، وَاللَّهِ رَبُّوهُوَ الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوعَ مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَابِ، وَالسِّبَابُ نَتِجَةُ السَّلَاطِ. وَقَالُوا: أَمَا إِذَا لَمْ تُسَلِّمْهُا لِعَلِيِّ فَصَاحِبُنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ _ به خدا سوگند! آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروراند، با توانگری و دست های پرسخاوت و زبان هایشان که تیز و بران بود. (2) و گفتند: اگر خلافت را تسلیم علی نمی کنید، بزرگ ما از دیگران به خلافت سزاوارتر است.

فَوَاللَّهِ مَا أُدْرِي إِلَىٰ مَنْ أَشْكُو. فَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ الْأَنْصَارُ ظَلِمَتْ حَقَّهَا، وَإِنَّمَا أَنْ يَكُونُوا

1- این جمله به عنوان پرخاش، اعتراض و شکایت از کار ناهنجار و ستم آشکارای ستمکاران به اهل بیت(ع) برای اهل مصر نگاشته شده است. نه اینکه حضرت از توطئه های پشت پرده، ناآگاه بودند بلکه این کلام برای نمایاندن فرط قباحت و زشتی مطلب و وقاحت این اعمال بیان شده است که آنان چنین امر پابرجایی را که از خورشید روشن تر بود، انکار نمودند و به غضب آن راضی شدند. نظیر این بیان در قرآن کریم نیز وجود دارد. به عنوان مثال در قرآن آمده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَلَمْ أَتَىٰ قُلُوبَ النَّاسِ آتِخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ _ ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به جای خدا، به خدایی برگزینید؟». این در حالی است که خداوند به یقین می دانست که چنین نبوده اما برای نشان دادن بزرگی این گناه، چنین فرموده است.

2- این جمله به عنوان مذمت به کار رفته است بدین مقصود که زبان های آنان برای غضب خلافت بسیار گویا بود و این صفت بسیار زشتی است.

ظَلَمُونِي حَقِّي. بَلَّ حَقِّي الْمَأْخُودُ، وَآتَا الْمَظْلُومُ. به خدا سوگند! نمی دانم نزد چه کسی شکوه برم. از سویی به انصار درباره ی حقّ آنان ظلم شد و از سویی دیگر آنان (انصار) به من درباره ی حقّ ظلم کردند. بلکه حقّ گرفته شده بود و من مظلوم بودم.

فَقَالَ قَائِلُ قُرَيْشٍ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَفَعُوا الْأَنْصَارَ عَنْ دَعْوَتِهَا، وَمَنَعُونِي حَقِّي مِنْهَا. وَاعْبَاءٌ أَنْتَ كُنْتَ بِالصَّحَابَةِ، وَلَا تَكُونُ بِالْقُرَابَةِ وَالصَّحَابَةِ. کسی از قریش گفت: همانا پیامبر خدا فرموده است: انمه از قریش هستند. بدین وسیله انصار را از ادعای خلافت، دور کردند در حالی که مرا از دست یابی به حقّ در خلافت، بازداشتند. شگفتا! آیا خلافت به همراهی ثابت می شد ولی به خویشاوندی و همراهی ثابت نمی شد؟

فَإِنْ كُنْتَ بِالْشُورَى مَلَكَتْ أَمْوَرَهُمْ فَكَيفَ بِهِ ذَا وَالْمُشِيرُونَ عُيْبٌ

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَبَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرِكَ أَوْلَى بِالْبَنِّ بِيٍّ وَأَقْرَبُ

اگر چنین بود که با مشورت، امور آنان را مالک شدی، چگونه این رفت حال آنکه مشورت شوندهگان حضور نداشتند؟ و اگر به خویشاوندی با پیامبر، کسی را که از میان آنان بسیار مخاصمه می کرد، حجّت آوردی، چگونه چنین شد در حالی که جز تو، نسبت به پیامبر سزاوارتر و نزدیک تر بود؟

وَلَقَدْ أَنَانِي رَهْطٌ يَعْرِضُونَ النَّصْرَ عَلَيَّ، مِنْهُمْ أَبْنَاءُ سَعِيدٍ، وَالْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَأَبُوذَرَّ الْغِفَارِيُّ، وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ، وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعُوَامِ، وَالْبُرَاءُ بْنُ عَازِبٍ. فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ عِدِّي مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ (ص) عَهْدًا، وَلَهُ إِلَيَّ وَصِيَّةٌ، وَلَسْتُ أُخَالِفُ مَا أَمَرَنِي بِهِ. و به راستی که گروهی نزد من آمدند در حالی که دست یاری به من می دادند. از جمله آنان بودند فرزندان سعید و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و

عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر بن عوام و براء بن عازب. من به آنان گفتم: از جانب پیامبر خدا نزد من عهد و پیمانی و به من وصیتی است و من چنین نیستم که درباره ی آنچه مرا بدان امر فرموده است، مخالفت کنم.

فَوَاللَّهِ لَوْ خَرَّمُونِي بِأَنْفِي لِأَقْرَبُ لِلَّهِ - تَعَالَى - سَمْعًا وَطَاعَةً. فَمَا زَاعَنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ وَاجْتِالُهُمْ إِلَيْهِ يُبَايِعُونَهُ. فَأَمَسَّ كُتَّ يَدِي، وَرَأَيْتُ أَنِّي أُولَى وَأَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ - پس به خدا سوگند! اگر ریسمان در بینی ام نهاده و مرا بکشند، به یقین در مقابل فرمان خدای تعالی شنونده و اطاعت کننده هستم. مرا به شگفتی نینداخت مگر اجتماع مردم بر فلانی (ابوبکر) و گرد آمدن آنان به سوی او که با او بیعت می کردند. پس دست خود نگاه داشتیم و دیدم من در میان مردم نسبت به جایگاه محمد رسول خدا(ص)، نزدیک تر و سزاوارترم از کسی که پس از حضرت، امر خلافت را به دست گرفت.

وَ قَدْ كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ أَمْرَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَلَى جَيْشٍ وَ جَعَلَهُمَا فِي جَيْشِهِ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ، إِذْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) قَدْ أَمَرَهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى صَاحِبِهِ. وَ مَا زَالَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى أَنْ فَاضَتْ نَفْسُهُ يَقُولُ: أَنْفِذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ. أَنْفِذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ - این در حالی بود که پیامبر خدا، اسامه بن زید را بر لشکر امیر قرار داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در میان لشکر او قرار داد. و گمان نداشتم که او از سپاه اسامه سرپیچی کند در حالی که پیامبر(ص)، اسامه را بر او (ابوبکر) و همراهش (عمر) امیر قرار داده بود. و پیامبر(ص) تا آن هنگام که از دنیا رفت، پیوسته می فرمود: به سپاه اسامه بیوندید. به سپاه اسامه بیوندید.

فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَحْيِ دِينِ اللَّهِ، وَ مَحْوِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ إِبْرَاهِيمَ (ع). فَخَشِيتُ، إِنْ أَنَا قَعَدْتُ وَ لَمْ

أَنْصُرَ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، أَنْ أَرَى فِيهِ تُلْمَةً أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتِيكُمُ اللَّيُّ إِلَّا مَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ، ثُمَّ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ يَنْقَشِعُ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ _ پس آنچه خدا خواست، در همان حال بودم تا آنکه دیدم گروهی از بازگشت کنندگان مردم، از اسلام بازگشته اند و به نابودی دین خدا و از میان بردن ملت حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع) دعوت می کنند. ترسیدم اگر بنشینم و اسلام و اهل آن را یاری ندهم، در اسلام شکاف یا ویرانی مشاهده کنم، که مصیبت آن بر من نسبت به از دست رفتن ولایت بر شما عظیم تر باشد که بهره ی روزهای چندی است و پس از آن هر چه از آن (امر حکومت) بوده نابود می شود همچنان که سراب از میان می رود یا پراکنده می شود همان گونه که ابرها پراکنده شوند.

... وَ قَامَ فِرْوَةُ بْنُ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيُّ، وَ كَانَ يَقُودُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَرَسَيْنِ، وَ يَصْرُمُ أَلْفَ وَسْقٍ مِنْ تَمْرٍ فَيَصَلِّقُ بِهِ عَلَى الْمَسَاكِينِ، فَنَادَى: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، أَخْبِرُونِي هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ تَحِلُّ لَهُ الْخِلَافَةُ وَ فِيهِ مَا فِي عَلِيٍّ، فَقَالَ قَيْسُ بْنُ مَحْزَمَةَ الزُّهْرِيُّ: لَيْسَ فِيْنَا مَنْ فِيهِ مَا فِي عَلِيٍّ. فَقَالَ: صَدَقْتَ. فَهَلْ فِي عَلِيٍّ مَا لَيْسَ فِي أَحَدٍ مِنْكُمْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ فَمَا صَدَقْتُمْ عَنْهُ، قَالَ: اجْتِمَاعُ النَّاسِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ _ فِرْوَةَ بن عمرو انصاری _ که رسول خدا(ص) را با دو اسب یاری می کرد و درآمد املاک خود را که هزار وَسَقِ خرما بود، همه را به فقرا و مساکین صدقه می داد _ از جا برخاست و ندا برداشت: ای گروه قریش! مرا خبر دهید آیا در میان شما مردی هست که خلافت او را روا باشد و آنچه در علی است، در او باشد؟ قیس بن محزومه زهری گفت: آنچه در علیست در ما نیست. گفت: راست گفتم؛ پس در علی است آنچه در هیچ یک از شما نیست؟ گفت: بله. گفت: پس چه چیز شما را

از او مانع شد؟ گفت: گردآمدن مردم بر ابوبکر.

قَالَ: أَمَا، وَاللَّهِ، لَئِنْ أَصَبْتُمْ سُنَّتَكُمْ فَقَدْ أَخْطَأْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَ لَوْ جَعَلْتُمُوهَا فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ _ او گفت: اما به خدا سوگند! اگر سنت خود را پیروی کردید (به دنبال میل خود روان شدید) همانا از سنت پیامبران سرپیچی نمودید و اگر خلافت و ولایت را در میان اهل بیت پیامبران قرار می دادید، از بالای سر و زیر پای خود روزی می خوردید (برکت شما را فرا می گرفت).

... وَ مَا طَمِعْتُ، أَنْ لَوْ حَدَّثَ بِهِ حَدِيثٌ وَ أَنَا حَيٌّ أَنْ يَرُدَّ إِلَيَّ الْأَمْرَ الَّذِي نَارَعْتُهُ فِيهِ طَمَعَ مُسْتَقِينٍ، وَ لَا يَبْسُتُ مِنْهُ يَأْسٌ مَنْ لَا يَرْجُوهُ. وَ لَوْ لَا خَاصَّةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عُمَرَ، وَ أَمْرٌ كَانَا رَضِيَاهُ بَيْنَهُمَا، لَطَنَّتُ أَنَّهُ لَا يَعْدِلُهُ عَنِّي _ و طمع نداشتم طمع آنکه پایدار است که اگر برای او (ابوبکر) اتفاقی رخ داد و من زنده بودم، خلافتی که بر سر آن نزاع کردم، به من بازگردد و نه از آن ناامید شدم ناامید شدن کسی که امیدی به آن نداشته باشد. و اگر نبود امر ویژه ای که میان او و عمر بود و آن امری که در میان خودشان بدان راضی شده بودند، به یقین گمان داشتم که او (ابوبکر) از من روی برنمی تابد.

وَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ النَّبِيِّ (ص) لِبُرَيْدَةَ الْأَسَدِيِّ، حِينَ بَعَثَنِي وَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ: إِذَا افْتَرَقْتُمَا فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا عَلَى حِيَالِهِ، وَ إِذَا اجْتَمَعْتُمَا فَعَلِيَّ عَلَيْكُمْ جَمِيعاً. فَغَزَوْنَا، وَ أَصَبْنَا سَبِيئاً فِيهِمْ بِنْتُ جَعْفَرَ جَارِ الصَّفَا، وَ إِنَّمَا سَمَّيْتُ جَارَ الصَّفَا لِحَسَبِ نَهْجِهَا _ در حالی که سخن پیامبر (ص) به بُرَيْدَةَ اسلمی را شنیده بود هنگامی که پیامبر، من و خالد بن ولید را به یمن فرستاد که «چون از یکدیگر جدا شدید، هر یک از شما بر لشکر خود مستقلاً امارت دارد و چون گرد هم آمدید، پس علی بر

شما (امیر) است». ما جنگیدیم و اسیرانی به دست آوردیم که در میان آنان دختر جعفر جار الصفا بود. و به دلیل زیبایی اش، جار الصفا نامیده شده بود.

فَأَخَذْتُ الْحَنْفِيَّةَ حَوْلَةَ وَاعْتَنَمَهَا خَالِدٌ مِنِّي، وَبَعَثَ بُرَيْدَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَرِّشًا عَلَيَّ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَخْذِي حَوْلَةَ. فَقَالَ [رَسُولُ اللَّهِ (ص)]: يَا بُرَيْدَةُ، حَظُّهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرُ مِمَّا أَخَذَ، إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي. سَمِعَهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَهَذَا بُرَيْدَةُ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ. فَهَلْ بَعْدَ هَذَا مَقَالٌ لِغَائِلٍ _ خوله حنفيّه را گرفتم و خالد او را به غنيمت از من گرفت و بریده را به سوي رسول الله فرستاد تا ایشان را عليه من تحريك کند و به ایشان خبر داد که من خوله را گرفته ام. پیامبر (ص) فرمود: «اي بریده! بهره ي او (اميرالمؤمنين) در خُمس، بيش از آن است که ستانده است. همانا او پس از من، سرپرست شماست». ابوبکر و عمر این کلام را شنیدند و این بریده است که نمرده است. آیا پس از این سخني براي گوینده اي باقیست؟

فَلَمَّا احْتَضَرَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ قَوْلَهُ دُونَ الْمَشُورَةِ. وَتَوَلَّى عُمَرُ الْأَمْرَ _ پس چون ابوبکر به حال احتضار رسید، فرستاده اي به سوي عمر فرستاد و او را بدون مشورت، والي کرد. و عمر امر را در دست گرفت.

... حَتَّى إِذَا احْتَضَرَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْسَ يَعْدِلُ بِهَذَا الْأَمْرِ عَنِّي لِذَلِكَ قَدْ رَأَى مِنِّي فِي الْمَوَاطِنِ، وَبَعْدَ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا سَمِعَ. فَجَعَلَهَا عُمَرُ سُورِي، وَجَعَلَنِي سَادِسَ سِتَّةٍ، وَآمَرَ صُهَيْبًا أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَدَعَا أَبَا طَلْحَةَ زَيْدَ بْنَ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيَّ فَقَالَ لَهُ: كُنْ فِي خَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِكَ، فَأَقْتُلْ مَنْ أَبِي أَنْ يَرْضَى مِنْ هَؤُلَاءِ السِّتَّةِ _ چون (عمر) به حال احتضار رسید، با خود گفتم: چنین نیست که این امر را از من بگرداند به خاطر چیزهایی که در موقعیت های مختلف از من دیده بود و پس از آنکه از رسول خدا (ص) شنیده بود آنچه شنیده بود. عمر امر را به شورا نهاد و

مرا ششمین از شش نفر قرار داد و به صهیب دستور داد تا امامت جماعت کند و اباطلحه زید بن سعد انصاری را فراخواند. به او گفت: با پنجاه تن از مردان قوم خود باش. سپس هر یک از این شش نفر که راضی نشدند، بکش.

ثُمَّ اخْتَلَفُوا عُثْمَانَ ثَالِثًا [وَهُوَ] لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ مِنْ أَمْرِ نَفْسِهِ شَيْئًا، غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ، فَقَادُوهُ إِلَى أَهْوَانِهِمْ كَمَا تَقْوُدُ الْوَلِيدَةَ الْبَعِيرَ الْمَخْطُومَ. فَلَمْ يَزَلِ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَتَعَدُّ نَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى، حَتَّى نَزَّوَا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ _ سپس برای سومین بار بر عثمان اختلاف پیدا کردند در حالی که او از جانب خودش، در هیچ کاری اختیار نداشت. خانواده اش بر او غالب بودند. او را طبق میل خود راه بردند آن چنان که بچه شتر افسار زده را راه برند. پیوسته امر میان او و مردم، باری دور و باری نزدیک می شد تا اینکه بر او شتافتند و او را کشتند.

فَالْعَجَبُ مِنْ اخْتِلَاقِ الْقَوْمِ، إِذْ زَعَمُوا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ اسَّ تَخْلَفَهُ النَّبِيُّ (ص). فَلَوْ كَانَ هَذَا حَقًّا لَمْ يَخْفَ عَلَى الْأَنْصَارِ فَبَايَعَهُ النَّاسُ عَلَى سُورَى. ثُمَّ جَعَلَهَا أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ بِرَأْيِهِ خَاصَّةً. ثُمَّ جَعَلَهَا عُمَرُ بِرَأْيِهِ سُورَى بَيْنَ سِتَّةٍ. فَهَذَا الْعَجَبُ مِنْ اخْتِلَاقِهِمْ _ شگفتا از افترای این قوم: آن گاه که پنداشتند ابوبکر را، پیامبر (ص)، جانشین ساخت که اگر این راست بود، بر انصار پوشیده نبود. پس مردم با او براساس شوری بیعت کردند. سپس ابوبکر، امر خلافت را با نظر ویژه ی خود، برای عمر گذاشت و عمر با نظر خود آن را به شوری میان شش نفر نهاد. شگفتی از افترای آنان اینجاست.

وَ الدَّلِيلُ عَلَى مَا لَا أَحِبُّ أَنْ أَذْكَرَ قَوْلُهُ: هُوَ لَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَكَيْفَ يَأْمُرُ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَسُولُهُ. إِنَّ هَذَا لِأَمْرٍ عَجِيبٍ _ و دلیل بر آنچه یاد کردن آن را خوش ندارم، سخن اوست: «اینان گروهی هستند

که پیامبر خدا(ص) در حالی از دنیا رفت که از آنان راضی بود»(1). پس چگونه دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟(2) همانا این به راستی امری شگفت آور است.

وَلَمْ يَكُونُوا لَوْلَايَةِ أَحَدٍ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً مِنْهُمْ لَوْلَايَتِي عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَعِينُونِي عِنْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَنَا أَحَاجُّ أَبَا بَكْرٍ وَأَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا كَانَ مِنْكُمْ مَنْ يقرأ الْقُرْآنَ، وَيَعْرِفُ السُّنَّةَ، وَيَدِينُ بِدِينِ اللَّهِ الْحَقِّ _ وَهِيَ كَسْرٌ رَا بِهٖ اِنْدَاذَهٗ يِ مِنْ كِهٖ بَرِ اَنَّا نِ وَالِي شوم، ناخوش نداشتند. این بدان جهت بود که هنگام وفات رسول الله(ص)، در حالی که بر ابوبکر احتجاج می کردم، از من شنیده بودند که می گفتم: ای گروه قریش! همانا ما اهل بیت، از شما بر امر خلافت سزاوارتریم. کسی در شما نیست که قرآن قرائت کند در حالی که سنت را بشناسد و به دین حقیقی الهی، متدین باشد.

أَيُّهَا، وَاللَّهِ، أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِالْبَيْعَةِ لِي. وَإِنَّمَا حُجَّتِي أَنِّي وَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرِ دُونَ قُرَيْشٍ أَنْ نَبِيَّ اللَّهِ (ص) قَالَ: الْوِلَاةُ لِمَنْ أَعْتَقَ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِعَتَقِ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ، وَبِعَتَقِهَا مِنَ السَّيْفِ، وَهَذَانِ لَمَّا اجْتَمَعَا كَانَا أَفْضَلَ مِنْ عَتَقِ الرَّقَابِ مِنَ الرَّقِّ. فَكَانَ لِلنَّبِيِّ (ص) وِلَاةٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ. وَكَانَ لِي بَعْدَهُ مَا كَانَ لَهُ _ مِنْ بَهٗ

1- این جمله، سخن عمر است که درباره شورای شش نفری گفت.

2- اشاره به این سخن عمر که گفت: هر کدام از این شش نفر که انتخاب شدند اگر کسی از میان آنان، او را نپذیرفت، گردنش را بزیند و اگر دو نفر راضی نشدند آن دو نفر را بکشید و اگر سه نفر در يك سو و سه نفر در سویی دیگر بودند، آن گروه که عبدالرحمان در آنان است بپذیرید و گروه دیگر را بکشید. و اگر هیچ يك انتخاب نشدند همه را بکشید و مسلمانان، خود يك نفر را برگزینند.

خدا سوگند از شما بر این امر سزاوارترم و شما سزاوارتر هستید که با من بیعت کنید. و همانا دلیل من _ بر این که من ولی این امر هستم نه قریش _ این است که پیامبر خدا(ص) فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد می کند. پیامبر خدا(ص) رهایی گردن ها از آتش و شمشیر را آورد و این دو، چون با یکدیگر جمع شدند، از آزاد نمودن گردن از بندگی، بافضیلت تر است. بنابراین ولایت این امت بر پیامبر(ص) بود و پس از او، آنچه برای او بود، برای من است.

أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَى الْعَرَبِ بِالْقُرَابَةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَتَأْخُذُونَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ غَضَبًا وَطُلْمًا. أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلْأَنْصَارِ أَنْكُمْ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُمْ لِمَكَانِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمَّا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنْكُمْ، فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقَادَةَ، وَسَلَّمُوا إِلَيْكُمْ الْإِمَارَةَ. وَأَنَا أَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ مَا احْتَجَجْتُمْ بِهِ عَلَى الْأَنْصَارِ وَالْعَرَبِ. أَنَا أَوْلَىٰ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْكُمْ حَيًّا وَمَيِّتًا _ شما امر خلافت را از انصار ستانیدید و بر عرب، به وسیله نزدیکی با رسول الله(ص) احتجاج کردید در حالی که آن را از ما اهل بیت به غصب و ظلم می گیرید؟ آیا چنین نیست که برای انصار دروغ گفتید که شما بر این امر از آنان سزاوارترید به خاطر جایگاهی که نسبت به رسول الله(ص) دارید که محمد(ص) از شماست. آنان نیز رهبری را به شما بخشیدند و امارت را به شما تسلیم کردند. من نیز بر شما حجت اقامه می کنم همان گونه که شما بر انصار و عرب احتجاج کردید. من از شما بر زنده و مرده رسول الله(ص) سزاوارترم.

وَأَنَا وَصِيُّهُ وَوَزِيرُهُ، وَمُسْتَوْدَعُ عِلْمِهِ وَسِرِّهِ. وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ. وَأَحْسَنُكُمْ بِلَاءً فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ، وَأَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ، وَأَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، وَأَذْرَبُكُمْ لِسَانًا، وَأَثْبِتُكُمْ جَنَانًا _ و منم وصی و

وزیر پیامبر. و منم سپرده ي دانش و راز او. و منم صدیق اکبر. منم نخستین کسی که به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد و در بلاجویی در جهاد با مشرکان، نیکوترین شما هستم. و آگاه ترین شما هستم نسبت به کتاب و سنت. و فقیه ترین شما در دین و آگاه ترین شما به انجام کارها. از میان شما زبان من گویاترین و قلب من (در ایمان به خدا) پایدارترین است.

فَمَا جَازَ لِقُرَيْشٍ مِنْ فَضْلِهَا عَلَى الْعَرَبِ بِالنَّبِيِّ (ص) جَازَ لِبَنِي هَاشِمٍ عَلَى قُرَيْشٍ، وَ مَا [جَازًا] لِبَنِي هَاشِمٍ عَلَى قُرَيْشٍ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) جَازَ لِي عَلَى بَنِي هَاشِمٍ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاةً. إِلَّا أَنْ تَدْعِيَ قُرَيْشٌ فَضَلَّمَهَا عَلَى الْعَرَبِ بِغَيْرِ النَّبِيِّ (ص)، فَإِنْ شَاؤُوا فَلْيَقُولُوا ذَلِكَ. فَعَلَامَ تَنَازَعُونَا هَذَا الْأَمْرَ _ هَمَانِ فَضِيلَتِ هَآيِي كِه بِه دَلِيلِ حَضُورِ پِيَامِبِرِ (ص) بَرَايِ قُرَيْشِ بَرِ سَآيِرِ عَرَبِ رِوَاسْتِ، بَرَايِ بَنِي هَاشِمِ بَرِ قُرَيْشِ رِوَاسْتِ. وَ هَمَانِ فَضِيلَتِ هَآيِي كِه بِه خَاطِرِ وَجُودِ رَسُولِ اللّهِ (ص) بَرَايِ بَنِي هَاشِمِ رِوَاسْتِ، بَرَايِ مَنِ بَرِ بَنِي هَاشِمِ رِوَاسْتِ بِه دَلِيلِ اَيْنِ سَخْنِ پِيَامِبِرِ (ص) دَرِ رُوزِ غَدِيرِ خَمِّ (كِه فَرَمُود): «هَر كِه رَا مَنِ مَوْلَايِمِ، اَيْنِ عَلِيٌّ مَوْلَايِ اِوسْتِ». جِزِ اَيْنَكِه قُرَيْشِ فَضِيلَتِ خُودِ رَا بَرِ عَرَبِ بِه جِزِ پِيَامِبِرِ (ص) اَدْعَا كَرْدِ كِه اِگَرِ خُواسْتَنْدِ مِي تِوانَنْدِ اَنِ فَضِيلَتِ رَا بَگُويَنْدِ. بَا اَيْنِ وَجُودِ بَرِ چِه اَسَاسِي بَا مَا (اهل بيت) دَرِ اَيْنِ اَمْرِ (خِلافت) مَنَازَعِه مِي كَنْنَدِ؟

أَنْصِفُونَا مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَخَافُونَ اللَّهَ، وَ اعْرِفُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مَا عَرَفْتَهُ الْأَنْصَارُ لَكُمْ، وَ إِلَّا فَبُوءُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ _ بَا مَا بِه اِنصَافِ رِفْتارِ كُنيدِ اِگَرِ اَزِ خُدا مِي تَرَسيدِ وَ اَمْرِ رَا بَرَايِ مَا بَدانيدِ هَمچنان كِه اِنصارِ اَنِ رَا اَزِ شُما دانستند، دَرِ غَيرِ اَيْنِ صُورْتِ بِه ظَلَمِ بازگرديد دَرِ حَالي كِه مِي دانيد. (با آنكه از ظلمي كه بر من روا مي داريد، آگاهي داريد، به ستم بر من روي آوريد).

فَحَسْبِيَ الْقَوْمُ إِنْ أَنَا وَلَيْتَ عَلَيْهِمْ أَنْ أَخَذَ بِأَنْفُسِهِمْ، وَأَعْتَرَصَ فِي حُلُوقِهِمْ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ نَصِيبٌ مَا بَقُوا، فَأَجْمَعُوا عَلَيَّ إِجْمَاعَ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَتَّى صَرَفُوا الْوِلَايَةَ إِلَى عُمَرَ، وَأَخْرَجُونِي مِنَ الْإِمْرَةِ عَلَيْهِمْ رَجَاءً أَنْ يَنَالُوهَا وَيَدَاوُلُوهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ إِذْ يَسُؤُونَ أَنْ يَنَالُوهَا مِنْ قِبَلِي - مردم ترسیدند که اگر من بر آنان والی گردم، نفس های ایشان را بگیرم و گلوهایشان را بفشارم و برای آنان در امر (خلافت) هیچ بهره ای نباشد تا زمانی که زنده بودند. سپس علیه من اجماع کردند، اجماع یک مرد (1) تا آنجا که ولایت را به عثمان گرداندند و مرا از امیری بر خودشان بیرون کردند بدان امید که به خلافت برسند و بین خودشان آن را داد و ستد کنند؛ زیرا از اینکه از جانب من به آن برسند، ناامید شده بودند.

فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٍ لَا يُدْرَى مَنْ هُوَ، وَأَطْنَتْهُ جَنِيًّا، فَاسْمَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةَ بَايَعُوا عُمَرَ فَقَالَ:

يَا نَاعِي الْإِسْلَامِ قُمْ فَانْعِهِ قَدْ مَاتَ عُزْفٌ وَبَدَأَ مَنْ كَرَّ

مَا لِقُرَيْشٍ لَاعَ لَا لَكَ عَبُّهَا مَنْ قَدَّمُوا الْيَوْمَ وَمَنْ أَخْرُوا

إِنَّ عِلِّيَّ أُهُ وَأَوْلِي بِي مِنْهُ فَوَلَّوهُ وَلَا تُنْكِرُوا

فَكَانَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ عِبْرَةٌ - پس چون در این کار (بیعت با عثمان) بودند، نداگری ندا داد که دانسته نشد کیست و باور دارم جَنِّي بود. شبی که با عثمان بیعت کردند چنین به گوش اهل مدینه رساند، گفت: «ای شیون کننده بر اسلام! برخیز و بر او ناله سر بده زیرا که نیکی مُرد و زشتی آغاز شد. قریش را چه می شود، مرتبه آنان بلند مباد. امروز چه کسی را پیش قرار دادند و چه کسی را پس نهادند؟ همانا علی بر آن (حاکمیت بر مردم) از عثمان سزاوارتر بود؛ بنابراین او را ولایت

دهید و انکار نکنید». که برای آنان در آن (ندا) عبرتی بود.

وَلَوْ لَا أَنَّ الْعَامَّةَ قَدْ عَلِمَتْ بِذَلِكَ لَمْ أَدْكُرْهُ... وَقَالَ لِي فَاثِلٌ مِنْهُمْ: إِنَّكَ عَلَى الْأَمْرِ، يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَحَرِيصٌ. فَقُلْتُ: لَسْتُ عَلَيْهِ حَرِيصاً، بَلْ أَنْتُمْ، وَاللَّهِ، لِأَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنِّي وَ أَبْعَدُ، وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ. أَيُّنَا أَحْرَصُ، أَنَا الَّذِي إِنَّمَا طَلَبْتُ مِيرَاثَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ حَقّاً لِي جَعَلَنِي اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَوْلَى بِهِ، وَأَنْ وِلَاءَ أُمَّتِهِ لِي مِنْ بَعْدِهِ، أَمْ أَنْتُمْ إِذْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ تَصْدَرُّونَ وَجْهِي دُونَهُ بِالسَّيْفِ. فَلَمَّا فَرَعْتُهُ بِالْحَجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ، هَبَّ كَأَنَّهُ بُهْتٌ، لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ، وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ _ وَاكْر نَبُود كِه عَامَه ي مردم از این آگاه هستند، نمی گفتم... و يك نفر از آنان (افراد شوري) به من گفت: همانا تو اي فرزند ابي طالب، بر امر خلافت حريص هستي. گفتم: من بر آن حريص نيستم بلکه به خدا سوگند! شما بر آن از من حريص تر هستيد و حال آنکه دورتر هستيد و من ويژه ترين و نزديک ترين نسبت به اين امر هستم. کدام يك از ما حريص تر است؟ منم آنکه حريص تر است که به راستي تنها ميراث رسول الله(ص) و حقي را مطالبه کردم که براي من بود و خداوند و پيامبرش مرا بر اين امر، سزاوارترين قرار دادند که ولايت امت پس از پيامبر، براي من باشد؛ يا شما که بين من و خلافت رسول الله مانع شديد و براي نرسيدن به حقم با شمشير بر رويم مي زنيد (با اقدام مسلحانه مانع رسيدن من به آن مي شويد). چون او را با دليل در برابر حاضران کوييدم، هشير شد گويا که مبهوت گشت، ندانست مرا بدان کلام چه پاسخ دهد و خداوند ستمکاران را هدايت نمي کند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى فُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ. اللَّهُمَّ فَخُذْ بِحَقِّي مِنْهُمْ، وَلَا تَدَعْ مَظْلَمَتِي لَهُمْ، إِنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحْمِي، وَ أَكْفَأُوا إِنَائِي، وَ أَضَاعُوا

أَيَّامِي، وَدَفَعُوا حَقِّي، وَصَدَّغَرُوا قَدْرِي وَفَضَّلِي وَعَظِيمِ مُنْزِلَتِي، وَاسْتَحَلُّوا الْمُحَارِمَ مِنِّي، وَاجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي، فَسَلَبُونِيهِ، ثُمَّ قَالُوا: إِنَّكَ لَحَرِيصٌ مُتَّهِمٌ، أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ نَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنْمَعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا كَمِدَاءً، أَوْ مَتَّ مُتَأَسِّفًا حَقًّا. وَإِيْمَ اللّٰهِ لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَدْفَعُوا قَرَابَتِي كَمَا فَطَعُوا سَبِيَّ فَعَلُوا، وَلَكِنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلًا _ خدایا! از تو یاری می خواهم بر قریش و آنان که ایشان را یاری دادند. خدایا! حَقِّم را از آنان بستان و مظلّمه ای را که بر گردن آنان دارم، و امگزار که به راستی تو حاکم عادل هستی، پس به راستی که آنان پیوند خویشی مرا بریدند و ظرف آب مرا به رو برگرداندند (امر حکومت را که حق من و در اختیار من بود، از من گرداندند) و روزگارم را تباه کردند و حَقِّم را دور ساختند و جایگاه و فضیلت و عظمت منزلت مرا کوچک کردند و آنچه در رابطه با من حرام بود، انجام دادند (حرمت ها را درباره ی من، حلال کرده و هتک نمودند) و بر نزاع با من درباره ی حَقِّی که از غیر خود بدان سزوارتر بودم، اجتماع کردند. پس مرا از آن بازداشتند سپس گفتند: «همانا تو حریص و مورد اتهام هستی. آگاه باش همانا بایسته است که حق را بگیریم و تو را از آن منع کنیم. غم زده و ناراحت صبر پیشه ساز یا با تأسّف و کینه بمیر». و به خدا سوگند! اگر می توانستند نزدیکی مرا دور کنند، همان گونه که پیوند خویشی ام را گسستند، هر آینه این کار را انجام می دادند. اما آنان برای این کار راهی نیافتند.

وَإِنَّمَا حَقِّي عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَرَجُلٍ لَهُ حَقٌّ عَلَى قَوْمٍ إِلَى أَجَلٍ مَّعْلُومٍ، فَإِنْ أَحْسَنُوا وَعَجَّلُوا لَهُ حَقَّهُ قَبْلَهُ حَامِدًا، وَإِنْ أَخْرَوْهُ إِلَى أَجَلِهِ أَخَذَهُ غَيْرَ حَامِدٍ. وَلَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ _ و به راستی که حق من بر این اّمّت مانند مردی است که بر گروهی حَقِّی تا زمانی معین دارد. پس اگر نیکی کردند و

در ادای حق او عجله نمودند، او نیز سپاس گزار آن را می پذیرد و اگر پرداخت حقش را تا زمان مشخص شده به تأخیر اندازند، او حق خود را بدون آنکه سپاس نهد، می ستاند، در حالی که آن مرد به دلیل تأخیر در (رسیدن به) حقش، مورد عیب قرار نمی گیرد. بلکه کسی مورد عیب است که آنچه حقش نبوده، ستانده است.

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَهْدًا إِلَيَّ عَهْدًا، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَكَ وِلَاءٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ، وَاجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا، فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ. وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا، فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ وَلَا زَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ، وَلَا مَعِيَ نَاصِرٌ وَلَا مُسَاعِدٌ، إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَصَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ [وَالْمَنِيَّةِ] _ در حالی که رسول الله (ص) عهدي با من بسته بود. فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت ائمتّم پس از من، برای توست. بنابراین اگر تو را با گذشت، ولایت دادند و بر ولایت تو با رضایت، اجتماع کردند، بر سرپرستی آنان به پا خیز و اگر درباره ی تو اختلاف کردند و بر آن نبودند، همانا خداوند به زودی برای تو راه نجاتی قرار خواهد داد. پس نگریستم: نه یاری دهنده ای، نه یاور و نه مدافعی برایم نبود. و همراه با من یاور و کمک کننده ای جز اهل بیتم، نبود. پس آنان را از مرگ و مردن نگاه داشتم.

...فَأَعْصَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ مِنْ كَطْمِ الْعَيْظِ عَلَى أَمْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقِمِ، وَالْمَمِّ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشُّفَارِ، وَأَخَذِ الْكَطْمِ... _ ناچار بر خاشاک خلیده در چشم، دیده فروبستم و بر اندوه گره خورده در گلو، آب دهان _ خویش فرو بردم و از فرو بردن خشم بر امری که تلخ تر از دانه ی زهرآگین علقم و برای قلب از تیزی شمشیر و فرو خوردن خشم دردناک تر بود،

شکیبایی پیشه ساختم... الخ (1)

در پایان می خواهیم به شبهه ای که این اواخر ایجاد و رایج شده است اشاره ای داشته باشیم و آن اینکه: با وجود امیرالمؤمنین (ع) در منزل، چرا حضرت زهرا (س) پشت در رفتند و آیا غیرت امیرالمؤمنین اجازه می دهد که همسرش پشت در برود و در را بگشاید؟

آشکار است که مغالطه صورت گرفته و برای بی گناه جلوه دادن هجوم آوردگان به سرای اهل بیت، این چنین سخن می گویند. این دقیقاً شبیه به همان پرسش بیست و نهم است که ما می گوئیم: خلافت را غصب کردند آنان می گویند: فتح بلاد کردند. اینجا ما می گوئیم: چرا به سرای اهل بیت حمله آوردند، آنان می گویند: چرا حضرت زهرا (س) پشت در رفتند!!!...

باید دانست که هرگاه لازم بود، رسول اکرم (ص) به زنان خود می فرمودند به کسی که در می زند، پاسخ دهند. (2) آیا از رسول اکرم (ص) غیورتری هست؟ و البته

-
- 1- تمام نهج البلاغه: 868 نامه 75. ر.ک: کشف المحجبة: 173 از کتاب «الرسائل» محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم... الإرشاد: 1/287، علل الشرایع: 1/150، معانی الأخبار: 360، الأمالی، شیخ طوسی 372:، الإحتجاج: 1/281 چاپ دارالنعمان، الطرائف: 418 و 420، نهج الحق: 329، مناقب آل أبي طالب (ع): 2/48، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: 457، کتاب الأربعین، شیرازی: 167، حلیة الأبرار: 2/289 و 291، بحار الأنوار: 29/497، الغدير: 7/81 و ج 9/380، الدرجات الرفیعة: 34، بیت الأحران: 89، الصراط المستقیم: 3/111 به اختصار. و از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 1/151.
- 2- الإحتجاج: 470-471، کشف الیقین: 260 و 305، الطرائف: 72، الدعوات: 47، کشف _ الغمّة: 1/91. و از کتب مخالفین: المناقب، خوارزمی: 86-87، فراند السمطين: 1/331.

همچنان که بردن حضرت زینب و اهل بیت به کربلا، با علم به اسارت آنان، هیچ منافاتی با غیرت سیدالشهداء(ع) ندارد، پاسخ حضرت زهرا(س) به مهاجمان، با مردانگی و غیرت امیرالمؤمنین(ع) منافاتی ندارد. در واقع این مهاجمان هستند که باید پاسخ گو باشند که چرا به بیت وحی حمله ور شدند و این گرداندن پرسش، روشی برای فریب افراد ناآگاه است.

5-... پس چرا حضرت علی بیعت نکرد؟

اشاره

پرسش پنجم: حضرت علي عليه السلام که مي دانست خداوند او را امام قرار داده است پس چرا با خلفاء بيعت کرد؟

پاسخ

آيا اميرالمؤمنين با ابوبکر بيعت کردند؟

مخالفين حَتِّي با تکیه بر منابع خود نیز نمی توانند ثابت کنند که اميرالمؤمنين(ع) با ابوبکر بيعت کرده اند و در پيش دلايل اين سخن خواهد آمد و اصلاً چگونه ممکن است مولانا اميرالمؤمنين(ع) خلافت ديگري را به رسميت بشناسد و با او بيعت کند در حالي که وي از جانب خدا در مواضع مختلف و به ویژه روز غدیر، به عنوان سرپرست مسلمانان و جانشين رسول الله(ص) معرفي شده است؟ ولايت و امامت امام، حَقّ شخصي ايشان نبود که از آن چشم پوشي کنند، بلکه حکم الهي بود که کسي قادر به تغيير آن نيست: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ - هَيْجُ مَرْدٍ وَزَنَ بَا اِيْمَانِي حَقَّ نَدَارِدْ هِنْكَامِي كَهْ خَدَا وَ پِيَامْبِرِ اُو دَرِبَارَهْ اَمْرِي حَكْمِي كِنْنَد، اِخْتِيَارِي (دَر بَرَابَرِ فَرْمَانِ خَدَا) دَاشْتَه بَاشَد»⁽¹⁾. با اين وجود آيا رواست که بگوئيم حضرت از حَقّ خود چشم پوشيدند يا آن را براي ديگري پذيرفتند؟

1- (33) سوره الأحزاب: آيه 37.

حقیقت دارد که به سرای وحی حمله ور شدند و حرمت حریم حرم الله را شکستند و حبیبه ی رسول الله (ص) را مضروب و مجروح کردند و غنچه بی گناه او را کشتند و برادر رسول الله (ص) را ریسمان بر گردن آویختند و وحشیانه و نامهربانانه به مسجد کشان کشان بردند و شمشیر بالایی سر او گرفتند که یا بیعت کن یا تو را گردن می زنیم:

قال: و لَمَّا انْتَهَى بَعْلِي (ع) إِلَى أَبِي بَكْرٍ انْتَهَرَهُ عَمْرٌ وَقَالَ لَهُ بَايِعْ [وَدَعِ عَنْكَ هَذِهِ الْأَبْطِيلَ] فَقَالَ لَهُ (ع): فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ؟ قَالُوا: نَقْتَلُكَ ذَلَا وَصِغَارًا. فَقَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعْمُ وَأَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَمَا نَقْرُ بِهِذَا. قَالَ: أَلَتَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَخَى بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَعَادَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ. سَلِمَ بِنِ قَيْسٍ گويد: چون علي (ع) را نزد ابوبکر آوردند، عمر، امیرالمؤمنین را نهیب زد و به ایشان گفت: بیعت کن و از سخنان بیهوده دست بردار! امام (ع) به او فرمود: و اگر چنین نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می کشیم. فرمود: در این صورت بنده ی خدا و برادر پیامبرش را می کشید. ابوبکر گفت: بنده خدا، بله. اما برادر پیامبر خدا، ما به این اقرار نمی کنیم. فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر خدا (ص) میان من و خودش پیمان برادری بست؟ گفت: بله. پس حضرت سه مرتبه این را بر آنان تکرار کرد. (1)

1- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری: 153. ر.ك: المسترشد: 380، تقریب المعارف، ابوصلاح حلبی: 328، الصراط المستقیم: 2/26 تتمه باب 9، الإحتجاج: 1/83، غایة المرام: 5/318 و 330 و 335، المحتضر: 110، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: 402، کتاب الأربعین، ماحوزی: 267، مجمع النورین: 99، الغدیر: 5/373 و ج 9/319، إفحام الأعداء والخصوم: 86، شرح إحقاق الحق: 33/361، بحار الأنوار: 28/217 و 270 و 356 ح 69 و ج 29/627. و از کتاب های مخالفین: الامامة والسياسة، تحقیق زینی: 1/20 و تحقیق شبیری: 1/31.

و مادر گل ها، زهرای اطهر با آنکه فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا

صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيْلِيًّا (1)

به جانم ریخته چندان غم و رنج و مصیبت ها

که گر بر روزها ریزند شود تیره بسان شب ها

و هرچند... و هر چند... و هر چند که مصیبت ها دیدند اما هرگز زیر بار بیعت کردن با آنان نرفتند.

مخالفین می گویند: پس از آنکه حضرت زهرا از دنیا رفت، حضرت علی با ابوبکر بیعت کرد. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه صدیقه ی کبری پس از مصروب و مجروح شدن و از دست دادن غنچه ی شش ماهه اش، با تمام آن مصیبت هایی که بر پیکر پاکش فرو ریخته بود، خود را به مسجد رساند و به هر قیمتی حتی کتک خوردن و فدا شدن، مولایم را رها نید. حال امیرالمؤمنین (ع) چگونه زیر بار بیعت با کسانی می رفتند که با او و خانواده اش چنین ناروا روش داشتند؟! و بین که چه بی انصاف با اهل بیت رسول الله (ص) رفتار می کنند که می گویند: حضرت علی پس از رسول الله، در زمان حیات حضرت زهرا، به احترام

1- روضة الواعظین: 1/75، مسکن الفؤاد: 112، مناقب آل أبي طالب: 1/242، بحار الأنوار: 79/106 ب16.

دخت پیامبر، در میان مردم مورد احترام و توجه بود و چون دختر پیامبر از دنیا رفت، دیگر در میان مردم جایگاهی نداشت و به همین جهت با ابوبکر بیعت کرد.

شگفتی را گزارده ام و رو به تحیرم که چگونه جرأت دارند چنین بگویند و بیاندهند و بار کنند و باور داشته باشند؟ آیا دنیا در نظر او از آب بینی ماده بز کوهی، بی ارزش تر نبود که با او چنین می کنند؟ آری بدان در پس احترام ظاهری آنان به اهل بیت، این باورها نهفته است... .

و آیا اگر کسی با تهدید به قتل مجبور به بیعت شود، این بیعت او پذیرفته است؟ اگر کسی با اکراه با دیگری بیعت کند، یعنی مجبور به بیعت نشود اما با میل و رضایت هم بیعت نکنند و این بیعت را ناخوش داشته باشد، بیعت او پذیرفته نیست و اعتباری ندارد چه رسد به کسی که... . آیا وهابی ها نمی اندیشند که چرا چنین مصیبت هایی بر عترت پاک پیامبر (ص) تحمیل شد؟ آیا اگر امیرالمؤمنین خود برای بیعت می رفتند، دیگر چنین می شد؟

معاویه در یکی از نامه های خود به امیرالمؤمنین (ع) می نویسد: «تو همان کسی هستی که به سان شتر افسار زده به سوی بیعت کشیدند»؛ و این جمله بیانگر آن است که فشار برای بیعت به حدی بود که امام را به زور از خانه خود بیرون کردند و به مسجد بردند (که در این راستا احادیث بسیاری وجود دارد). امام (ع) در پاسخ نامه ی معاویه، این بی حرمتی را انکار نمی کنند، ولی تصریح می فرمایند که این نشانه مظلومیت ایشان است، آنجا که می فرماید: «وَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَايِعَ. وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ، وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا

في دينه، وَلَا مُرْتَاباً بِيَقِينِهِ _ گفتي که همچون شتر، افسار زدند و کشیدند که بیعت کنیم، عجباً! به خدا سوگند خواستی مذمت کنی ولی ناخودآگاه ستودی. خواستی رسوا کنی ولی رسوا شدی. برای يك مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شك نکند». (1)

و این نشان از ایستادگی حضرت در برابر غاصبان دارد همچنان که مواردی دیگر بیان خواهند شد انشاءالله.

تلاش حضرت برای بیعت نکردن:

قال عمر لأبي بكر: أرسل إلى علي فليبايع، فإننا لسنا في شيء حتى يبايع، ولو قد بايع أماناه. فأرسل إليه أبو بكر: (أجب خليفة رسول الله). فأتاه الرسول فقال له ذلك. فقال له علي (ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَسْرَعَ مَا كَذَبْتُمْ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص)! إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَيَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِفَا عَمِيرِي. و ذهب الرسول فأخبره بما قال له. قال: اذهب فقل له: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر). فأتاه فأخبره بما قال. فقال له علي (ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا وَاللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْإِسْمَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِي. وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ سَابِعٌ سَبْعَةَ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَاسْتَفْتَهُمْ هُوَ وَصَاحِبُهُ عُمَرُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَا: أَحَقُّ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): نَعَمْ حَقًّا حَقًّا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَصَاحِبُ لُؤَاءِ الْعُرِّ الْمُحْجَلِينَ، يُعْرِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَأَعْدَاءَهُ النَّارَ. فَانْطَلَقَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ. قَالَ: فَسَكَتُوا عَنْهُ يَوْمَئِذٍ ذَلِكَ _ عمر به ابوبکر گفت: کسی را به سوی علی بفرست، او باید بیعت کند؛ زیرا ما هیچ جایگاهی نداریم تا وقتی که او بیعت کند و اگر بیعت کند

1- نهج البلاغة، شرح محمد عبده: 3/33 نامه 28، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 15/183 نامه 28، الإحتجاج: 1/176، الصّورم المهرقة: 218 و 220.

او را امان می‌دهیم. از این رو ابوبکر کسی را به سوی حضرت فرستاد تا بگوید: خلیفه ی رسول الله را اجابت نما. فرستاده نزد حضرت آمد و به حضرت آن (سخن) را عرضه داشت. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: سبحان الله! چه زود بر پیامبر خدا دروغ بستید! همانا او (ابوبکر) و کسانی که اطراف او هستند می‌دانند که خدا و پیامبرش کسی جز مرا خلیفه قرار نداده‌اند.

فرستاده رفت و به ابوبکر آنچه را به او فرموده بود گفت. ابوبکر گفت: برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت نما. فرستاده نزد امام علی (ع) آمد و حضرت را بدان چه او گفته بود، خبر داد. امام علی (ع) به او فرمودند: سبحان الله! به خدا سوگند! عهد طولانی نشده (دیر زمانی نیست که پیمان بسته شده) است تا فراموش شود. به خدا سوگند! او (ابوبکر) می‌داند که این اسم جز برای من شایسته نیست و به راستی که رسول الله او را امر کرد _ در حالی که هفتمین از هفت نفر بود _ که مرا با لقب امیرالمؤمنین سلام دهند. پس به او و همراهش عمر از میان آن هفت نفر، این را فهماند. آن دو به حضرت عرض کردند: آیا این حقی از جانب خدا و پیامبرش است؟ رسول الله به آنان فرمودند: بله. به راستی که حقی است از جانب خدا و پیامبرش. همانا او امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و پرچم دار پیشانی سفیدان از وضو است. خداوند عزوجل او را روز قیامت بر صراط می‌نشانند و او دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خود را وارد جهنم می‌گرداند.

در این هنگام فرستاده ی ابوبکر بازگشت و او را از آنچه حضرت فرموده بود،

آگاه کرد. راوي گوید: از این رو آن روز دست از حضرت برداشتند» (1).

سرور پرهیزکاران امیرالمؤمنین (ع)، جز حاضر نشدن برای بیعت و یاری طلبی از مهاجر و انصار، حتی در روزی که حضرت را برای بیعت، به زور و بدون عبا و عمامه، به مسجد کشیدند و برای دست یافتن به ایشان، خانه اش را آتش زدند و همسر و فرزند ایشان را شهید ساختند، حتی در آن روز و در آن لحظات و با وجود تمام این رخدادها، با آنکه آن زمان دل در دل مولا نبود و قلب حیدر پشت در جا مانده بود، با این وجود مجلس بیعت را به مجلس سوگند تبدیل کردند و در میان همان جمع، بر ابوبکر و عمر و یاران آنان و تمام حاضران در مسجد رسول الله (ص)، اتمام حجّت نمودند. (2)

-
- 1- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: 147-148، الإحتجاج: 107/1-108، بحار الأنوار: 267-28/266، مجمع التّورین: 96-97، غایة المرام: 96-1/96-97 ب9 ح26، نفس الرّحمان: 481-482، بیت الأحران: 108. ر.ک: غایة المرام: 5/316، الأنوار العلویة: 285-286، الیقین: 28، مدینة المعاجز: 63/1-64 ح12. و از کتب مخالفین: تفسیر الالوسی: 3/124. این جریان به سندهای بسیار و توسط افراد مختلف، به الفاظ گوناگون اما نزدیک به هم نقل شده است. در مواردی نیز پس از بیان این ماجرا، تصریح به حمله به بیت و حی شده است: کتاب سلیم: 385-386، تفسیر العیاشی: 66/2-67، المسترشد: 377، الإختصاص: 185-186، بحار الأنوار: 28/297-299 ح48، تفسیر أبی حمزة الثمالی: 175 ح106. و نیز ر.ک: مثالب التّواصب: 135. و از کتب مخالفین: ر.ک: الإمامة والسیاسة: 13، 2- متن این سوگندها ذیل عنوان «سوگند در روز بیداد» آمده است.

و چون آن خلقي که خود را به خواب زده و بر فریب خویش راضی بود، با بی مهري خود در حقّ ذوی القربای رسول الله، خوب مزد رسالت پیامبر(ص) را ادا نمودند، امیرالمؤمنین و بانوی یگانه اش و شیعیان انگشت شمار او، تنها، در میان آن همه گرگ که برای دریدن پیکر اسلام دندان تیز کرده بودند، آیا راهی جز شکیبایی داشتند؟

فتنه و طغیان افراد سرکش که آوازه داشتند، می توانست جزیره العرب را در هم بریزد و اسلام را نابود سازد. منافقان مدینه که سخت در نفاق فرو رفته بودند و اعرابی که در اطراف مدینه بودند و به تصریح قرآن کریم در کفر و نفاق از همه سخت تر بودند و حدود فرمان های خدا را رعایت نمی کردند و با شهادت رسول خدا نیرومندتر شده بودند....

مسلمانان پس از رسول خدا(ص) به گله ی باران خورده ای می ماندند که در شبی سخت تاریک، راه خود را گم کرده، از هم پراکنده شوند و در بین گرگ هایی متجاوز و درندگانی سخت زیان بار و «مسيلمه کذاب» «طلحة بن خالد دروغگو» «سجاح دختر حارث» _ آن زن دغل باز _ و اصحاب آنان که همه برای نابود کردن اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پا خاسته بودند و نیز میان «رومیان» «قیصرها» و «کسراها» که سخت در کمین بودند و امثال این جرثومه ها که به شدت، کینه «محمد» و آل او صلوات الله علیهم و پیروانش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به اسلام می نگریستند، گرفتار بودند....

این ها همه می خواستند اساس اسلام را از ریشه درآورند، انتقام خود را بگیرند و قلب خود را شفا بخشند. آنها از پیش نیروی خود را آماده کرده بودند و

با عجله مي شتافتند. ميديدند كه اوضاع يك سره به كام آنان مي شود. فرصت خوبي با شهادت پيامبر فرا رسیده است. تصميم داشتند از اين فرصت بهره گيرند و پيش از آن كه قدرت اسلام متمرکز گردد و نيرو و توان آن بازپس آيد، حداكثر بهره را ببرند. حال با اين اوضاع، نزاع دروني، تحقّق بخشيدن آرزوهاي آنان نبود؟

آيا اگر مولاييم را ياراني بود، ديگر از درد غربت و بي ياورى سر بر زانوي غم فرود مي آورد؟ آيا اين نفاق و ارتداد را سرباز نكرده، نمي بست؟ آيا سر خم آوردن در برابر وصيت رسول الله(ص)، بدان معناست كه به نام صبر دست بر دست نهاده باشند؟ پس چرا بر همگان اتمام حجت كردند و تمام تلاش خويش را نمودند و آنچه بايد مي كردند، كردند؟ آيا اگر بدون ياور قيام مي كرد و خون خود را حفظ نمي فرمود، ديگر شريعت را پاسباني در برابر تجاوز اين همه چشم ناپاك بود؟... اينها علاوه بر آن است كه بسياري از علماي شيعه و برخي از بزرگان از مخالفين به روشني بيان کرده اند كه حضرت علي(ع) هرگز با ابوبكر بيعت نكردند.

همين براي كسي كه او را قلبي است كه بدان بفهمد، كفايت مي كند: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَاهِدٌ** _ همانا در آن پندي است براي آنكه قلبي دارد (تعقل مي كند) يا در حالي كه گواه است، گوش فرا مي دهد(1). ()

6- درباره افشاگري يا بيعت حضرت علي؟

اشاره

پرسش ششم: حضرت علي عليه السلام مرد بسيار شجاعی بود و در راه خدا از ملامت هيچ ملامت کننده اي نمی ترسيد پس چرا حَتِّي يك بار بالاي منبر پیامبر نرفت تا با صدای بلند اعلام کند خلافت او غصب شده بلکه با خلفا بيعت کرد؟

پاسخ: این دروغی است که تباهی خود را فریاد می کند. احتجاجاتی که امیرالمؤمنین در رابطه با ناحق بودن بيعت با ابوبکر و عمر و عثمان فرمودند، بسيار زیاد است. حضرت در مواقع مختلف، به الفاظ گوناگون و در حضور اشخاص بسياری به بیان این احتجاجات پرداخته اند. دسته اي از این موارد به سبک سوگند بیان شده است بدین معنا که امیرالمؤمنین مخاطب خود را مورد سوگند قرار می دادند و از او می خواستند بدان چه حضرت می فرمایند اقرار کند. به این گونه احادیث، «حدیث مناشده» می گویند.

امیرالمؤمنین(ع) در زمانی که حضرت را به زور پس از آن همه هتک حرمت، با چنان وضعیتی از منزل بیرون کشیدند و به مسجد بردند، در حضور ابوبکر و عمر و همراهان آنان، به سبک مناشده بر مهاجرین و انصاری که در مسجد حضور داشتند، احتجاج فرمودند. احتجاج حضرت به این سبک، در روز قتل عمر، روز شوري، نخستین روزی که مردم با عثمان بيعت کردند و نیز در ایام عثمان، به الفاظ مختلف و در حضور مخاطبین بسياری بیان شدند که ما سه

موضع را یادآور می شویم: روز بیداد، روز شوری و روزگار عثمان.

سوگند در روز بیداد

امیرالمؤمنین به آنان (جمع بسیاری از مهاجرین و انصار) نزدیک شدند و فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ كَذَا وَكَذَا [وَفِي غَزْوَةِ تَبُوكَ كَذَا وَكَذَا] فَلَمْ يَدْعُ (ع) شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُمْ إِثَاءً قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ - اي مسلمانان و مهاجرین و انصار! شما را به خدا سوگند می دهم آیا شنیدید که رسول الله (ص) در روز غدیر خم چنین و چنان فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنان فرمود؟ امام (ع) هیچ چیزی را که رسول الله (ص) آشکارا برای تمام مردم درباره ی او فرموده بود رها نکرد جز اینکه آن را به یاد آنان آورد. گفتند: خدایا، آری چنین بود.» (1)

در ادامه ابوبکر حدیثی را به دروغ به پیامبر نسبت داد که حضرت فرموده اند: «خداوند از اینکه نبوت و خلافت را در خانواده من قرار دهد، امتناع ورزید» و این را گفت تا خود را بی گناه جلوه دهد و چهار نفر دیگر، عمر، ابو عبیده، معاذ و سالم با او همراه شدند و امیرالمؤمنین از راز صحیفه ی ملعونه پرده برداشتند و بر سخنان خود گواه آوردند. سپس فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ أَوْلِيكَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا الَّذِينَ بَايَعُونِي وَفَوَّا لَجَاهِدْتُكُمْ فِي اللَّهِ وَلَكِنَّ أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنْ عَفِيفِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَفِيمَا يَكْذِبُ قَوْلَكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْلُهُ تَعَالَى: أَمْ يَحْسُدُونَ

1- کتاب سلیم: 153، الإحتجاج: 109/1-113، المحتضر: 110، غاية المرام: 5/318 و 336، بحار الأنوار: 28/272 ح 45 و رك: بحار الأنوار: 38/302، نفس الرّحمان: 485.

النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (1) فَالْكِتَابُ النَّبُوءَةُ وَالْحِكْمَةُ السُّنَّةُ وَالْمُلْكُ الْخِلَافَةُ وَنَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ _ اَمَا به خدا سوگند! اگر آن چهل مردی که با من بیعت کردند، (به پیمانی که بستند) وفا می کردند، به یقین با شما می جنگیدم. و لکن! (نیامدند تا چنین کنم) اما به خدا سوگند! هیچ کس از نسل شما تا روز قیامت بدان (امر خلافت) نخواهد رسید. و آنچه سخن شما را که بر رسول خدا(ص) نسبت می دهید، تکذیب می کند، سخن خدای تعالی است (که فرمود): «آیا بر مردم به خاطر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است، رشک می برید؟ پس به راستی که ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی عظیم بخشیدیم». کتاب، نبوت است و حکمت، سنت است و مُلک، خلافت است و ما هستیم آل ابراهیم». (2).

توضیح اینکه خداوند در قرآن به صراحت اعلام فرموده است که نبوت و امامت را برای آل ابراهیم قرار دادیم و حضرت با این بیان، دروغ بودن سخنان آنان را اعلام فرمودند. حال آیا این، سکوت در برابر افترا به پیامبر(ص) است؟

سوگند در روز شوری

سوگند در روز شوری (3)

عن عامر بن واثلة قال: كنت في البيت يوم الشورى فسمعت عليا(ع) وهو يقول: اسْتَحْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْهُ، وَاسْتَحْلَفَ أَبُو

1- (4) سورة النساء: آية 55.

2- كتاب سليم بن قيس: 155-156، بحار الأنوار: 28/275 ح 45، نفس الرّحمان: 486.

3- المسترشد: 331-364: 61 مورد را برمی شمرد. و ما از جهت مفصل تر بودن این حدیث به روایت کتاب شریف الخصال: 553-563 ح 31 از آنجا نقل می کنیم.

بَكَرٍ عُمَرَ وَأَنَا وَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْهُ، إِلَّا أَنْ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يُعْرَفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلٌ، وَلَوْ أَشَاءُ لَأَحْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّتُهُمْ وَلَا عَجَمِيَّتُهُمْ، الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَالْمُشْرِكُ تَغْيِيرُ ذَلِكَ - عامر بن واثله که یکی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است، گوید: در روز شوری در خانه (ای که عمر دستور داده بود افراد شوری در آن باشند و در بر روی آنان بسته شود) بودم. پس شنیدم علی (ع) می فرمود: مردم ابوبکر را جانشین کردند در حالی که به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت سزاوارتر از او بودم. و ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت حال آنکه به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت شایسته تر و سزاوارتر از او بودم (و فرق آن دو با یکدیگر این بود که) عمر مرا همراه با پنج نفر قرار داد که من ششمین آنان بودم. برای آنان بر من فضیلتی شناخته نشده بود (بر من برتری نداشتند که مرا با آنان هم تراز قرار داد) و اگر بخواهم بر آنان احتجاج می کنم به آنچه نه عرب و نه عجم و نه معاهد (1) آنان و نه مشرک نتواند آن را تغییر دهد.

ثم قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّفَرُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا - سپس فرمودند: شما را به خدا سوگند می دهم ای چند نفر (مقصود افراد شوری بودند)، آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را یگانه شمرده باشد؟ گفتند: به خدا، خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا - فرمود: شما را به

خدا قسم می دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشند: «تو برای من به منزله ی هارون هستی برای موسی با این تفاوت که (هارون و موسی هر دو پیامبر بودند اما) پس از من هیچ پیامبری نیست»؟ گفتند: به خدا، نه.

قال: نَسَدْتُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هَدِيًّا فَأَشْرَكَهُ فِيهِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول الله (ص) او را در شترهای قربانی که برای پروردگار عالَمیان به مگه برد، شریک سازد؟ (1) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَسَدْتُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِطَيْرٍ يَأْكُلُ مِنْهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ انْتَبِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ»، فَجِئْتُهُ أَنَا، غَيْرِي؟ قَالُوا:

1- علل الشرائع: ۲/۴۱۲ ب ۱۵۳ ح ۱- امام صادق (ع) فرمودند: چهار روز از ماه ذی القعدة باقی مانده بود که رسول خدا (ص) برای انجام حجة الوداع از مدینه خارج شدند تا آنکه به مسجد شجره آمدند و در آن جا نماز گزارند. سپس مرکب رانندند تا به بیداء رسیدند. از آن جا محرم شده و مشغول به انجام حج شدند لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند... حضرت علی (ع) از یمن آمدند و خود را رسانند تا حج بجا آورند... رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! به چه چیز از احرام بیرون می آیی؟ عرضه داشت: به همان چیزی که پیامبر (ص) به وسیله ی آن از احرام بیرون بیاید. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: از احرام بیرون نیا، سپس آن حضرت را در هدئی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین (ع) منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار دادند و امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین (ع) از آن خوردند....

اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن هنگامی که برای رسول الله (ص) پرنده ای آورده شد تا از آن بخورد، سپس فرمود: خدایا محبوب ترین آفریدگان نزد خویش را برای من بیاور تا همراه با من از این پرنده بخورد، (خداوند استجابت دعای ایشان را در این قرار داد که) من نزد حضرت آمدم. آیا جز من در میان شما کسی هست که نزد ایشان آمده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حِينَ رَجَعَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ قَدْ رَدَّ زَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُنْهَزِمًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عِدًّا رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَارٍ يُجِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيًّا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) هُوَ رَمِدٌ مَا يَطْرِفُ. فَقَالَ: «جِيئُونِي بِهِ». فَلَمَّا قُفَّتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، تَقَلَّ فِي عَيْنِي وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَ الْبُرْدَ»، فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الْحَرَّ وَ الْبُرْدَ إِلَى سَاعَتِي هَذِهِ، وَ أَخَذْتُ الرَّايَةَ فَهَزَمَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَطْفَرَنِي بِهِمْ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن گاه که (در جنگ خیبر) عمر بازگشت در حالی که خودش یارانش را ترسو می‌نامید و یارانش او را ترسو می‌نامیدند، هر آینه شکست خورده پرچم پیامبر خدا (ص) را بازگرداند. رسول الله (ص) به او فرمود: «همانا فردا پرچم را به مردی می‌دهم که فرار کننده نیست. خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد. باز نمی‌گردد تا آنکه خداوند بر او گشایش فرماید». چون صبح کرد، فرمود: علی را برای من بخوانید. گفتند: یا رسول الله! او چشم درد گرفته است طوری که نمی‌تواند دیده بگشاید. فرمود: «او را نزد من بیاورید». چون مقابل او ایستادم، در چشمم آب دهان انداخت و فرمود: «خدایا گرما و سرما را از او دور فرما». پس خداوند گرما

و سرما را تا این لحظه از من دور ساخت و پرچم را گرفتیم. خداوند مشرکان را شکست داد و مرا بر آنان پیروز گرداند. آیا در میان شما يك نفر جز من هست که رسول الله(ص) درباره ي او چنین فرموده باشد؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ أَخِي جَعْفَرِ الْمُزَيْنِ بِالْجُنَّاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ يَحِلُّ فِيهَا حَيْثُ يَشَاءُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که برای او برادری چون برادر من جعفر باشد که در بهشت به دو بال مزین شده که با آنها هرجا بخواهد، درآید؟ (1) گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثْلُ عَمِّي حَمْرَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَأَسَدِ رَسُولِهِ وَسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که او را عمویی چون عموی من حمزه، شیر خدا و شیر پیامبرش و سیدالشهداء، باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سَيِّدٌ مِثْلُ سَيِّدِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَسَيِّدِي سَبَّابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که دو فرزند همچون دو فرزند من حسن و حسین داشته باشد که پسران رسول الله(ص) و دو سرور جوانان

1- جعفر بن ابی طالب، پسرعموی پیامبر خدا(ص) و از پدر و مادر، برادر امام علی(ع) است. و ایشان همان جعفر طیار هستند. در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول الله بود. و هنگامی که در جنگ موته می جنگید، دو دست او جدا شد در حالی که پرچم همراه او بود ولی آن را نینداخت. رسول الله(ص) فرمودند: خداوند به جای آن، برای او دو بال قرار داد که در بهشت همراه با فرشتگان پرواز می کند.

اهل بهشت هستند؟ گفتند: به خدا سوگند! خیر.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَضْعَةٌ مِنْهُ وَسَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که همسری چون همسر من، فاطمه دختر رسول الله (ص) و پاره‌ای از او و سرور زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا! خیر.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي وَمَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «هرکس از تو جدا شود، از من جدا گشته و آنکه از من جدا شود، از خدا جدا شده است»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَيْسَتْهُنَّ بَنُو وَلِيَعَةَ أَوْ لَابِعَثَنَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَغْشَاهُمْ بِالسَّيْفِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را

به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) درباره او فرموده باشد: «قبیله ی بنی ولیعہ باید دست از مخالفت بکشد و گرنه هر آینه به سوی آنان مردی را می‌فرستم که چون من است. پیروی از او مانند پیروی از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است که با شمشیر بر آنان فرود آید»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا مِنْ مُسْلِمٍ وَصَلَ إِلَى قَلْبِهِ حُبِّي إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ، وَ مَنْ وَصَلَ حُبِّي إِلَى قَلْبِهِ فَقَدْ وَصَلَ حُبَّكَ إِلَى قَلْبِهِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که محبت من به قلب او برسد جز اینکه خداوند گناهان او را ببخشد و آنکه محبت من به قلبش برسد، هر آینه دوستی تو به قلب او برسد. و دروغ می‌گوید آنکه گمان دارد که مرا دوست می‌دارد حال آنکه با تو دشمنی می‌وزرد»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَالْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ، عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَ وَلِيُّكَ وَ لِيِّي وَ وَلِيِّي وَ لِيِّي اللَّهِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «درباره خانواده و فرزندان و مسلمانان در تمام وقت هایی که من حضور ندارم، تو جانشین هستی. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست. و دوست دار تو، دوست دار من و دوست دار من، دوست دار خداوند است»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ مِنْ أَحَبِّكَ وَ وَالِأَكَّ سَبَقَتْ لَهُ الرَّحْمَةُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ وَ عَادَاكَ سَبَقَتْ لَهُ اللَّعْنَةُ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَبِي لَا نَكُونُ مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعَادِيهِ. فَقَالَ (ص): «إِنَّ كُنْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكَ مِمَّنْ يَتَوَلَّاهُ وَ يُحِبُّهُ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا الرَّحْمَةُ، وَ إِنْ كُنْتُمَا مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعَادِيهِ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا اللَّعْنَةُ، وَ لَقَدْ جِئْتُ أَنْتِ وَ أَبُوكَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ يَظْلِمُهُ وَ أَنْتِ أَوَّلَ مَنْ يُعَاتِلُهُ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «ای علی! آنکه تو را دوست داشته باشد و تو را سرپرست خویش قرار

دهد، رحمت از پیش شامل حال او شده است و آنکه با تو کینه ورزد و دشمنی کند، لعنت از پیش شامل حال او شده است». عایشه گفت: ای پیامبر خدا! برای من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او کینه می ورزند و دشمنی می کنند، نباشیم. حضرت (ص) فرمود: «ساکت شو! اگر تو و پدرت از کسانی بودید که او را سرپرست قرار می دادید و دوستش می داشتید، هر آینه رحمت بر شما پیشی می گرفت و اگر از کسانی بودید که با او کینه ورزند و دشمنی کنند، لعنت از پیش شامل حال شما شده است. پس به راستی تو و پدرت (به آخرت) می آید حال آنکه پدرت، نخست کسی است که به او ظلم می کند و تو نخستین کسی هستی که با او می جنگی؟» گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَهُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ مَا قَالِ لِي: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْزِلُكَ مُنْزِلِي كَمَا يَتَوَجَّهُ الْإِخْوَانُ فِي الْخُلْدِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما يك تن هست که رسول الله (ص) مانند آنچه را به من فرمود، به او فرموده باشد که: «ای علی! تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت. و همانا جایگاه تو در بهشت خلد، در مقابل منزل گاه من است همان گونه که برادران مقابل یکدیگر هستند؟» گفتند: به خدا سوگند! نه.

، قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَهُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّكَ بِأَمْرِ وَأَعْطَاكَ؛ لَيْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَلَا أَفْضَلَ مِنْهُ عِنْدَهُ: الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا. فَلَيْسَ تَنَالُ مِنْهَا شَيْئاً وَلَا تَنَالُهُ مِنْكَ وَهِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ عَلَيْكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَّبَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما يك نفر جز من

هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «ای علی! همانا خداوند تو را برای امري ویژه ساخته و آن را به تو بخشیده است که در میان کارها نزد خداوند هیچ کاری دوست داشتی تر و برتر از آن نیست و آن زهد در دنیا است. به همین جهت تو از دنیا چیزی به دست نمی آوری و دنیا از تو چیزی به دست نیاورد. و همانا در روز قیامت نزد خداوند عزوجل زهد است زینت نیکوکاران. بنابراین خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و بر تو تصدیق کند و وای بر کسی که تو را به خشم آورد و بر (حقانیت امامت و ولایت) تو دروغ بزند (نپذیرد و انکار کند)»؟ گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِيَجِيءَ بِالْمَاءِ كَمَا بَعَثَنِي، فَدَهَبْتُ حَتَّى حَمَلْتُ الْقِرْبَةَ عَلَى ظَهْرِي وَ مَسَّيْتُ بِهَا. فَاسْتَقْبَلْتَنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسْتَنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَاسْتَقْبَلْتَنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسْتَنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ لِي: «مَا حَبَسَكَ عَنِّي؟» فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ: «قَدْ جَاءَنِي جَبْرَائِيلُ فَأَخْبَرَنِي، أَمَّا الرِّيحُ الْأُولَى فَجَبْرَائِيلُ كَانَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ، وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَمِيكَائِيلُ جَاءَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا - فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) او را برای آوردن آب فرستاده باشد همان گونه که مرا فرستاد؟ من رفتم تا آنکه مشک (پراز آب) را بر کمرم حمل کردم و بدین وضعیتی با آن پیاده رفتم تا آنکه وزش بادی به پیش باز من آمد. مرا چنان به عقب رانده و بازگرداند تا آنجا که مرا نشانند. سپس برخاستم. وزش بادی مرا به عقب راند آن چنان که مرا نشانند. سپس برخاستم و نزد رسول الله (ص) آمدم. به من فرمود: «چه چیز تو را از (آمدن نزد) من بازداشت؟» جریان را برای حضرت بیان کردم. فرمود:

«جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد: وزش بادِ نخست، جبرئیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان بر تو سلام دادند. و دوّمین وزش باد، میکائیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان آمد و به تو سلام دادند». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ مَنْ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ أَتَرَى هَذِهِ الْمُؤَاَسَاةَ مِنْ عَلِيِّ (ع)، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»، فَقَالَ جَبْرَائِيلُ وَأَنَا مِنْكُمْ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که جبرئیل درباره ی او گفته باشد: ای محمّد! آیا این همراهی را از علی می بینی؟ رسول الله (ص) فرمود: «همانا او از من است و من از اویم» و جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو تن هستم؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) كَمَا جَعَلْتُ أَكْتُبُ فَأَعْفَى رَسُولُ اللَّهِ (ص). فَأَنَا أَرَى أَنَّهُ يُمْلِي عَلَيَّ، فَلَمَّا انْتَبَهَ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! مَنْ أَمَلَى عَلَيْكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا؟»، فَقُلْتُ: أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص). فَقَالَ: «لَا، وَلَكِنْ جَبْرَائِيلُ أَمَلَاهُ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که برای رسول الله نویسنده گي کرده باشد آن گونه که من می کردم تا آنکه رسول الله (ص) به خواب سبکی رفتند و من می دیدم که بر من املا می فرمود (و من می نوشتم). پس چون بیدار شدند به او (امیرالمؤمنین) فرمودند: «ای علی! چه کسی از اینجا تا اینجا را بر تو املا کرد؟» عرض کردم: شما ای پیامبر خدا. فرمود: «نه، ولی جبرئیل آن را بر تو املا کرد». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَادَى لَهُ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: «لَا سَيِّفَ إِلَا ذُو الْفَقَارِ

وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که ندادهنده ای از آسمان برای او (چنین) ندا داده باشد: «شمشیر شایسته ای) جز ذوالفقار نیست و جوان مردی جز علی نیست»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «لَوْ لَا أَنْ أَخَافُ أَنْ لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا قَبْصٌ مِنْ أَثْرِكَ قَبْصَةً يَطْلُبُ بِهَا الْبَرَكَةَ لِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ، لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا قَبْصٌ مِنْ أَثْرِكَ قَبْصَةً» غَيْرِي؟ فقالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) به او همان گونه که به من فرمود، فرموده باشد که: «اگر نبود که می ترسیدم کسی نماند جز اینکه از جای پای تو، مشتبی خاک بردارد تا بدان وسیله برای آیندگان خود برکت بجوید، هر آینه درباره ی تو سخنی می گفتم که کسی نمی ماند جز اینکه مشتبی از خاک راه تو را برمی داشت». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «احْفَظِ الْبَابَ، فَإِنَّ زُرَّارًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَزُورُنِي فَلَا تَأْذَنُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ». فَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَدْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُحْتَجِبٌ وَعِنْدَهُ زُرَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَعِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا. ثُمَّ أَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ غَيْرَ مَرَّةٍ كُلِّ ذَلِكَ يَرُدُّنِي عَلَيَّ وَ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُحْتَجِبٌ وَعِنْدَهُ زُرَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَعِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا. فَكَيْفَ عَلِمَ بِالْعِدَّةِ؟ أَعَايَنْتُهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! قَدْ صَدَقَ، كَيْفَ عَلِمْتَ بِعِدَّتِهِمْ؟» فَقُلْتُ: اخْتَلَفْتُ عَلَيَّ التَّحِيَّاتِ وَ سَمِعْتُ الْأَصْوَاتِ فَأَحْصَيْتُ الْعِدَّةَ. قَالَ: «صَدَقْتَ، فَإِنَّ فِيكَ سُنَّةً مِنْ أَخِي عَيْسَى». فَفَرَّجَ عُمَرُ وَ هُوَ يَقُولُ: ضَرَبَهُ لِأَبْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَمَّا ضَرَبَ ابْنَ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصْبِغُونَ) * وَقَالُوا أ

أَلَيْسَ خَيْرٌ أُمَّهُ مَا صَرَّبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (1) عَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «مراقب در باش زیرا زیارت کنندگانی از فرشتگان مرا زیارت می کنند. بدین جهت به هیچ يك از آنان (کسانی که تقاضای ملاقات با مرا دارند) اجازه ورود نده». پس عمر آمد. او را سه مرتبه رد کردم و او را خبر دادم که رسول الله(ص) کسی را ملاقات نمی کند و زیارت کنندگانی از فرشتگان نزد ایشان مشرف شده اند و تعداد آنان چنین و چنان است. سپس به او اجازه دادم. وارد شد و گفت: یارسول الله! من چندین بار به سویی شما آمدم. در تمام دفعات علی مرا باز می گرداند و می گفت: همانا رسول الله(ص) ملاقات کننده ای را نمی بیند و نزد او زیارت کنندگانی از فرشتگان حضور دارند و تعداد آنان چنین و چنان است. او چگونه تعداد آنان را دانست؟ آیا آنان را دید؟ پیامبر به او فرمودند: «ای علی! راست می گوید. تو چگونه از تعداد آنان آگاه شدی؟» من عرضه داشتم: درودهایی بر من داده شد و نواها را شنیدم و آنها را شمارش کردم. پیامبر فرمود: «راست گفتم؛ زیرا در وجود تو سنتی از برادرم عیسی وجود دارد». عمر در حالی بیرون رفت که (به کنایه) می گفت: «او را به فرزند مریم مثلی زد». از این رو خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «و چون برای فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو به خاطر آن داد و فریاد به راه انداختند. (حضرت فرمود: یعنی با ناراحتی فریاد کردند) و گفتند: آیا خدایان ما

بهرتر هستند یا او؟ این مثال را جز از روی جدال مطرح نکردند، بلکه آنان گروهی ستیزجو هستند. او جز بنده ای نبود که ما به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می خواستیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دادیم تا جانشین شما باشند» (1)؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ طُوبَى شَجْرَةَ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ. لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَعْصَانِهَا» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله به او آنچه را به من فرمودند، فرموده باشد که: «همانا طوبی درختی در بهشت است که اصل آن در خانه ی علی است. مؤمنی نیست مگر آنکه در منزل او شاخه ای از شاخه های آن درخت وجود دارد»؟ گفتند: به خدا! نه.

1- مقصود اینکه امیرالمؤمنین(ع) مانند حضرت عیسی(ع)، آنچه را که آن پیامبر اولوالعزم می دید و می شنید، می دیدند و می شنیدند که از جمله آن ها دیدن فرشتگان و شنیدن صدای آنان است. امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه: 300 (192) در خطبه قاصعه از رسول الله(ص) نقل می فرماید که حضرت به ایشان فرمودند: إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ _ همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، ولی (با این تفاوت که) تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر هستی.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي وَ تُبْرُ ذِمَّتِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «تو براساس سنت من می جنگی و آنچه بر گردن من است، ادا می کنی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِدِينَ وَ الْمَارِقِينَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «با بیعت شکنان (ناکثین) و بیدادکنندگان (قاسطین) و از دین بیرون شدگان (مارقین) می جنگی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ رَأْسُهُ فِي حَجَرِ جَبْرَيْلَ فَقَالَ لِي: اذُنٌ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنِّي، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که به سوی رسول الله (ص) آمده باشد در حالی که سر ایشان در دامن جبرئیل بود. (جبرئیل) به من گفت: به پسرعمویت (رسول خدا) نزدیک شو؛ زیرا توازن من به او سزوارتر هستی؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَأْسَهُ فِي حَجَرِهِ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ وَ لَمْ يُصَلِّ الْعَصْرَ. فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَالَ: يَا عَلِيُّ! صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)، فَوَدَّتِ الشَّمْسُ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً. فَصَلَّيْتُ ثُمَّ انْحَدَرْتُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) سرش را در دامن او قرار داده باشد تا آنکه خورشید غروب کرد و او نماز عصر را نخوانده بود و چون رسول الله (ص) بیدار شدند فرمودند: «ای علی! نماز عصر را خواندی»؟ عرض کردم: نه. پس رسول الله (ص) دعا فرمود و خورشید با درخشش و تابش بازگشت. پس من نماز خواندم و خورشید به سوی افق سرازیر شد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ (ص) أَنْ يَبْعَثَ بِرِأْسِهِ،

فَبَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ. فَبَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص)، فَأَخَذْتُهَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ، فَمَصَدَّيْتُ بِهَا وَأَدَيْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَثَبْتُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ أَنِّي مِنْهُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که خداوند عزوجل، پیامبرش را دستور داده باشد که کسی را بفرستد تا سوره برانت را (برای مشرکان مکه بخواند) که پیامبر برای انجام این کار ابوبکر را روانه کردند از این رو جبرئیل نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای محمد! همانا این دستور جز از جانب تو یا مردی که از تو باشد، به انجام نمی رسد. بدین جهت پیامبر (ص) مرا فرستاد، من نیز آن را از ابوبکر گرفتم و با آن رفتم تا آنکه از جانب رسول الله (ص) آن امر را به انجام رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت فرمود که من از او هستم (آیا این فضیلت برای من نیست)؟ گفتند: به خدا قسم! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ إِمَامٌ مِنْ أَطَاعِنِي وَنُورٌ أَوْلِيَانِي وَالكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «همانا تو پیشوای هر کسی هستی که مرا پیروی می کند و تو نور اولیاء من هستی و همانا تو هستی آن کلمه ای که پرهیزکاران با او همراه هستند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَوْتِي وَيَسْكُنَ جَنَّتِي الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي جَنَّاتِ عَدْنٍ قَصِيْبٌ غَرَسَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ، فَكَانَ، فَلْيُؤَالَ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُمْ الْأَيْمَةُ وَهُمْ الْأَوْصِيَاءُ. أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَلَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُمْ أَيُّمًا

زَالُوا» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ _ فرمود: شما را به خدا قسم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشند: «هرکس شادمان می شود که به

زندگی من زنده شود و به مرگ من بمیرد و در بهشت من که پروردگارم مرا بدان وعده داده است ساکن گردد _ جنات عدن که خدا نهال آن را به دست خویش کاشت و به آن فرمود: باش، پس موجود شد _ بایسته است که علی بن ابی طالب(ع) و فرزندان او پس از وی را پیشوای خود قرار دهد؛ زیرا آنان هستند امامان و آنان هستند جانشینان. خداوند علم و فهم مرا به آنان بخشیده است. آنان شما را به درگاه گمراهی وارد نکنند و از درگاه هدایت بیرون نبرند. به آنان نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند. حق همراه آنان می رود، هر کجا بروند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «فَصَدَى فَانْقَضَى، إِنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْعَضُكَ إِلَّا كَافِرٌ مُنَافِقٌ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ _ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشند: «این امر قضای الهی است که پابرجاست: همانا تو را دوست نمی دارد جز مؤمن و با تو دشمن نیست جز کافر منافق»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «أَهْلٌ وَلَا يَتِيكَ يَخْرُجُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى نُوقٍ بَيْضٍ، شِرَاكُ نِعَالِهِمْ نُورٌ يَتَلَالَا، قَدْ سَدَّ هَلَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَوَارِدُ، وَفَرَّجَتْ عَنْهُمْ الشَّدَايِدُ وَأَعْطُوا الْأَمَانَ وَانْقَطَعَتْ عَنْهُمْ الْأَحْزَانُ، حَتَّى يَنْطَلِقَ بِهِمْ إِلَى ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمَنِ، تُوضَعُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَائِدَةٌ يَأْكُلُونَ مِنْهَا حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْجِسَابِ، يَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) مانند آنچه به من فرمود، به او فرموده باشد که: «اهل ولایت تو در

روز قیامت، در حالی از قبرهای خود خارج می شوند که بر شترهای سفید، سوار هستند. بندهای کفش های آنان، نوری است که پرتوافشانی می کند. همانا سختی ها بر آنان آسان شده و گرفتاری ها بر آنان گشوده شده است و امان داده می شوند و تمام ناراحتی ها از آنان جدا می شود تا آنکه آنان را زیر سایه عرش خداوند رحمان در آورند. روبروی آنان سفره ای نهاده شود که از (غذاهای) آن می خورند تا آنکه (مردم) از حساب در آیند. مردم در هراس هستند و آنان نمی هراسند و مردم ناراحت هستند و آنان ناراحت نمی شوند؟! گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حِينَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَخْطُبُ فَاطِمَةَ (س)، فَأَبَى أَنْ يَزُوجَهُ، وَ جَاءَ عُمَرُ يَخْطُبُهَا فَأَبَى أَنْ يَزُوجَهُ، فَخَطَبْتُ إِلَيْهِ فَرَزَّجَنِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: أَيْتَ أَنْ تُزَوِّجَنَا وَ زَوْجَتَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا مَنَعْتُمَا وَ زَوْجَتَهُ، بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمَا وَ زَوْجَتَهُ» غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) درباره او چنین فرموده باشد: چون ابوبکر به خواستگاری فاطمه (س) آمد، پیامبر از اینکه فاطمه را به ازدواج او در آورد، امتناع ورزید. عمر به خواستگاری فاطمه آمد و پیامبر از اینکه او را به تزویج عمر در آورد، امتناع ورزید. سپس من به خواستگاری او رفتم و پیامبر مرا به تزویج (فاطمه) در آورد. پس ابوبکر و عمر آمدند و گفتند: از اینکه ما را به ازدواج (فاطمه) در آوری امتناع ورزیدی ولی او (علی) را به ازدواج (فاطمه) در آوری؟ رسول الله (ص) فرمود: «من شما را منع نکردم و او را به ازدواج در نیاوردم بلکه خدا شما را از این کار بازداشت و او را به ازدواج در آورد»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبِيٍّ وَنَسَبِيٍّ»، فَأَيُّ سَبَبٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبَبِيٍّ وَأَيُّ نَسَبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسَبِيٍّ إِنَّ أَبِيَّ وَأَبَا رَسُولِ اللَّهِ لَأَخْوَانِي، وَإِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَسَيِّدِي سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنَيْ، وَفَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) زَوْجَتِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خداوند سوگند دادم! آیا شنیدید که رسول الله (ص) می فرمود: «هر رابطه سببی و نسبی (1) در روز قیامت، بریده است جز سبب و نسب من». (با توجه به این کلام) کدامین سبب از سبب من بافضیلت تر است و کدامین نسب، از نسب من بافضیلت تر است که همانا پدر من و پدر رسول الله، برادر بودند و همانا حسن و حسین دو فرزند رسول الله (ص) و دو سرور جوانان اهل بهشت، پسران من و فاطمه دخت رسول الله (ص)، سرور زنان اهل بهشت، همسر من است. آیا جز این است؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَفَرَقَهُمْ فِرْقَتَيْنِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ شُعُوبًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ شُعْبَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ بَيْتٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَعَلِيًّا وَجَعَفَرًا فَجَعَلَنِي خَيْرَهُمْ، فَكُنْتُ نَائِمًا بَيْنَ ابْنَيْ أَبِي طَالِبٍ فَجَاءَ جَبْرَائِيلُ وَمَعَهُ مَلَكٌ فَقَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ! إِلَى أَيِّ هَؤُلَاءِ أُرْسِلْتُ؟ فَقَالَ: إِلَى هَذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَأَجْلَسَنِي»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «همانا خداوند، آفریدگان را آفرید. سپس آنان را دو گروه کرد و

1- بستگان هم خون مانند پدر، مادر، خواهر، برادر و... را بستگان نسبی می نامند و کسانی که به واسطه ی ازدواج یا یکدیگر محرم می شوند مانند همسر، پدر یا مادر همسر و...، بستگان سببی هستند.

مرا در برترین دو فرقه قرار داد. سپس آنان را بخش های مختلفی کرد و مرا در برترین بخش، قرار داد. سپس آنان را قبیله هایی قرار داد و مرا در بهترین قبیله جای داد. سپس آنها را خاندان هایی قرار داد و مرا در برترین خاندان ها نهاد. سپس از میان اهل بیت، من و علی و جعفر را برگزید و مرا برترین آنان قرار داد. من (روزی) در میان دو فرزند ابوطالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته ای با او همراه بود. فرشته گفت: ای جبرئیل! من به سویی کدامیک از این ها فرو فرستاده شده ای؟ فرمود: به سویی این شخص». (امیرالمؤمنین می فرمایند:) سپس دستم را گرفت و مرا نشانید؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَدَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ لِمَنْ كَلَّهْمُ فِي الْمَسْجِدِ وَلَمْ يَسُدَّ بَابِي، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ وَ حَمْرَةَ وَ قَالَ: أَخْرَجْتَنَا وَ أَسْكَنْتَهُ. فَقَالَ لَهُمَا: «مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ أَسْكَنْتَهُ. بَلِ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ وَ أَسْكَنْتَهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى أَخِي مُوسَى (ع) أَنْ اتَّخِذْ مَسْجِدًا طَهُورًا وَ أَسْكَنْهُ أَنْتَ وَ هَارُونَ وَ ابْنَا هَارُونَ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ اتَّخِذْ مَسْجِدًا طَهُورًا وَ أَسْكَنْهُ أَنْتَ وَ عَلِيٌّ وَ ابْنَا عَلِيٍّ» غَيْرِي؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) تمام درهای (خانه های) مسلمانان را که در مسجد بود بستند و درب منزل مرا نبستند (و باز گزارند) که به همین جهت عباس و حمزه (دو تن از عموهای پیامبر) آمده و گفتند: آیا ما را (از مسجد) بیرون کردی و او را منزل دادی؟ پیامبر به آنان فرمود: «من شما را بیرون نکردم و او را منزل ندادم بلکه خداوند شما را بیرون فرموده و او را منزل داد. همانا خداوند عزوجل به برادرم حضرت موسی (ع) وحی نمود که مسجد را محلل پاک و پاک کننده بگیرد (و فرمود:) تو و هارون و دو پسر او در مسجد ساکن می شوید. و همانا خدای

عزوجل بر من وحی نمود که مسجد را محلّ پاك و پاك كننده بگيريم و (فرمود:) تو و علي و دو فرزند او، در مسجد ساكن مي شويد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يُفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند مي دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله برای او فرموده باشند: «حق با علي است و علي همراه حق است تا آنگاه که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نشوند؟» گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَيْثُ جَاءَ الْمُسْرِكُونَ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ، فَأَصَدَّ طَجَعَتْ فِي مَضْجَعِهِ وَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) نَحْوَ الْغَارِ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنِّي أَنَا هُوَ، فَقَالُوا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ فَقُلْتُ: لَا أُدْرِي. فَصَدَّ رُبُونِي حَتَّى كَادُوا يَقْتُلُونَنِي، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مشرکان آمدند و مي خواستند ايشان (پيامبر) را بکشند، از جان پيامبر خدا (ص) محافظت کرده باشد که من در بستر ايشان آر ميدم و رسول الله (ص) به سوي غار رفتند و آن مشرکان گمان کردند که من، او هستم. (چون مرا دیدند) از من پرسیدند: پسر عمويت (پيامبر) کجاست؟ من گفتم: نمي دانم. آنان هم مرا تا جايي کتک زدند که نزديک بود مرا بکشند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَوَلَايَتُهُ وَوَلَايَتِي وَوَلَايَتِي وَوَلَايَةَ رَبِّي، عَهْدٌ عَهْدَةٌ إِلَيَّ رَبِّي وَأَمَرَنِي أَنْ أُبَلِّغَكُمْوَهُ، فَهَلْ سَمِعْتُمْ؟» قالوا: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا. قَالَ: «أَمَّا إِنْ فِيكُمْ مَنْ يَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ وَهُوَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى كَيْفِيهِ وَيُعَادِيهِ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنَا بِهِمْ. قَالَ: «أَمَّا إِنْ رَبِّي قَدْ أَخْبَرَنِي بِهِمْ وَأَمَرَنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِأَمْرِ قَدْ سَبَقَ وَإِنَّمَا

يَكْتَفِي أَحَدُكُمْ بِمَا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا قسم مي دهيم! آيا در ميان شما كسي هست كه رسول الله(ص) به او همانند آنچه به من فرمودند، فرموده باشند كه: «همانا خداوند مرا به ولايت علي امر فرمود بنابر اين ولايت او، ولايت من و ولايت من، ولايت پروردگار من است. عهدي است كه پروردگارم مرا بدان پيمان گرفته است و مرا امر نموده كه آن را به شما ابلاغ كنم. آيا شنديد؟» گفتند: آري. هر آينه شنديد. فرمود: «اما در ميان شما كساني هستند كه مي گويند: هر آينه شنيدم و با اين حال مردم را بر دوش او (حضرت علي(ع)) سوار کرده و با او دشمني مي كند». گفتند: اي پيامبر خدا! ما را از هويت آنان آگاه فرما. فرمود: «پروردگارم مرا از هويت آنان آگاه نموده است و مرا دستور فرموده تا از آنان روگرداني كنم. و اين به خاطر فرماني است كه مقدر شده و همانا براي هريك از شما آنچه درباره ي علي در قلب خويش مي يابد، كفايت مي كند (كه آيا در دل او را دوست مي دارد و برتري مي دهد يا نه)»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ تِسْعَةَ مَبَارِزَةَ غَيْرِي كُلُّهُمْ يَأْخُذُ اللُّوَاءَ، ثُمَّ جَاءَ صَوَابُ الْحَبَشِيِّ مَوْلَاهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ بِسَادَتِي إِلَّا مُحَمَّدًا. قَدْ أُرِيدَ شِدْقَاهُ وَ احْمَرَّتَا عَيْنَاهُ، فَاتَّقَيْتُمُوهُ وَ جِدْتُمْ عَنْهُ، وَ خَرَجْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَقْبَلَ كَانَتْهُ قُبَّةٌ مَبْنِيَّةٌ، فَاحْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ صَدْرُ رَبِّي فَقَطَعْتُهُ بِنَصْفَيْهِ وَ بَقِيَتْ رَجُلَاهُ وَ عَجْزُهُ وَ فِخْدَةٌ فَانِمَةٌ عَلَى الْأَرْضِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَ يَصْنَعُونَ مِنْهُ. غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا، قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ مِثْلَ قَتْلِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا! آيا در ميان شما كسي جز من هست كه از فرزندان عبدالدار، نه تن مبارز را به قتل رسانده باشد كه همگي

پرچم را می گرفتند (پرچم دار بودند)؟ پس غلام آنان، صواب حبشی (1) به میدان آمد در حالی که می گفت: به خدا! در عوض خون سروران خودم، کسی جز محمد را نمی کشم. لب های او کف کرده بود و چشمانش خون شده بود. شما از او ترسیدید و از مبارزه با او کناره گرفتید اما من به سوی او بیرون شدم. چون نزدیک شد، مانند گنبد ساخته شده ای بود. (2) من و او دوضربه رد و بدل کردیم و من او را به دو نیم کردم. پایین تنه ی او همچنان بر روی زمین ایستاده بود. مسلمانان به او می نگریستند و می خندیدند (آیا کسی جز من چنین کرد)؟ گفتند: به خدا! نه. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که چون من از مشرکان قریش کشته باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَدُّ يُنَادِي: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ، فَكِعْتُمْ عَنْهُ كُلُّكُمْ فَقُمْتُ أَنَا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِلَى أَيِّنَ تَذْهَبُ؟» فَقُلْتُ: أَقُومُ إِلَى هَذَا الْفَاسِقِ. فَقَالَ: «إِنَّهُ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَدُّ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)! إِنْ كَانَ هُوَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَدُّ فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَأَعَادَ عَلِيٌّ (ع) الْكَلَامَ وَاعَدْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «إِمضِ عَلِيَّ اسْمِ اللَّهِ». فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْهُ قَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: كَفُّوا كَرِيمًا، اذْجِعْ يَا ابْنَ أَخِي، فَقَدْ كَانَ لِأَيِّكَ مَعِيَ صِدْقَةٌ وَ مُحَادَّةٌ فَأَنَا أَكْرَهُ قَتْلَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَمْرُو! إِنَّكَ قَدْ غَاهَدْتَ اللَّهَ أَلَّا يُخَيِّرَكَ أَحَدٌ ثَلَاثَ خِصَالٍ إِلَّا اخْتَرْتَ إِحْدِيهِنَّ. فَقَالَ: إِعْرِضْ عَلَيَّ. قُلْتُ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ تَقْرُبُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قَالَ: هَاتِ غَيْرَ هَذِهِ. قُلْتُ: تَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا تُحَدِّثُ نِسَاءَ قُرَيْشٍ بِهَذَا أَنِّي رَجَعْتُ عَنْكَ. فَقُلْتُ: فَانزِلْ فَأَقَاتِلَكَ. قَالَ: أَمَّا هَذِهِ فَنَعَمْ،

1- صواب غلام بنی ابی طلحه حبشی بود و این واقعه در غزوه ی احد رخ داده است.

2- این جمله کنایه از قامت بلند و درشتی هیکل است.

فَنَزَلَ فَأَخْتَلَفَ أَنَا وَهُوَ صَدْرُ بَنِي فَأَصَابَ الْحَجَفَةَ وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسِي وَصَدْرُ بَنِي صُرِبَهُ. فَأَنكَشَفَ رِجْلَيْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا [غَيْرِي]؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که آن هنگام که عمرو بن عبدود در حالی که ندا می داد: «آیا جهادگري هست»؟ که شما همه از او ترسیدید و تنها من برخاستم. رسول الله (ص) به من فرمود: «کجا می روی»؟ عرض کردم: برای مبارزه با این فاسق برخاستم. فرمود: «او عمرو بن عبدود است». عرض داشتم: یا رسول الله (ص)! اگر او عمرو بن عبدود است، من علی بن ابی طالب هستم. پس حضرت کلام را دو مرتبه تکرار فرمودند و من هم دو مرتبه همان پاسخ را به ایشان عرض کردم. پس فرمود: «برو به نام خدا»؟! چون به او نزدیک شدم. گفت: این مرد کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب. گفت: همتایی گرامی (هستی). ای پسر برادرم! بازگرد که همانا پدرت با من مصاحبتی داشت از این رو کشتن تو را خوش ندارم. به او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که هیچ کس تو را در سه چیز مختار قرار ندهد جز اینکه تو، یکی از آنها را اختیار کنی (انجام دهی). گفت: (سه پیشنهاد خودت را) بر من عرضه کن. گفتم: شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و محمد رسول الله است و بر آنچه از جانب خداوند آمده است، اقرار نمایی. گفت: (پیشنهاد) جز این را بیاور. گفتم: از راهی که آمده ای بازگردی. گفت: به خدا چنین نخواهد شد که زنان قریش درباره ی اینکه من از جنگ با تو روگردانده ام، سخن بگویند. گفتم: پس پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: اما این پیشنهاد، پیاده شد. دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد. ضربه به سپر خورد و شمشیر به سر من برخورد کرد و من ضربه ای به او زدم که

دو پای او جدا شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما کسی جز من هست که این کار را انجام داده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جِئَ مَرْحَبٌ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي مَرْحَبُ سَأَكُ السَّلَاحَ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ أَطْعُنُ أَحْيَانًا وَحِينًا أَصَدُّ رَبُّ. فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَصَدَّ رَنْبِي وَ صَرَبْتُهُ وَعَلَى رَأْسِهِ بَقِيرٌ مِنْ جَبَلٍ لَمْ تَكُنْ تَصَلُحُ عَلَى رَأْسِهِ بَيِّضَةً مِنْ عَظْمِ رَأْسِهِ، فَقَلَبْتُ النَّقِيرَ وَوَصَلْتُ السَّيْفَ إِلَى رَأْسِهِ فَقَتَلْتُهُ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مرحب آمد و می گفت: همانا من کسی هستم که مادرم مرحب نام نهاد* پهلوانی با تجربه که غرق در سلاح هستم که گاه با نیزه و گاه با شمشیر می جنگم، (به جنگ او رفته باشد)؟ من به سویی او بیرون شدم. او مرا زد و من او را زدم در حالی که از بزرگی سرش، به جای کلاه خود، سنگی کنده شده بر سر داشت. من (به واسطه ی ضربه ی شمشیر) سنگ را شکستم و شمشیر به سر او رسید و او را کشتم. آیا در میان شما یک نفر هست که چنین کرده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلَى رَسُولِهِ (ص): إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كِسَاءً خَيْبَرِيًّا فَصَدَّ مَنِّي فِيهِ وَفَاطِمَةَ (س) وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا رَبِّ! هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي. فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که خداوند درباره ی او آیه تطهیر را بر پیامبرش (ص) نازل فرموده باشد: «همانا خداوند اراده فرموده است که هر گونه پلیدی (زشتی و ناپاکی) را از شما اهل بیت ببرد و تنها شما اهل بیت را به طهارتی ویژه، مخصوص گرداند». که رسول الله (ص) کساء

خیبری را گرفت و من و فاطمه (س) و حسن و حسین را در آن جا داد، سپس فرمود: «ای پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند. هر گونه ناپاکی را از آنان دور گردان و آنان را به پاکی ویژه ای مخصوص فرما»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و تو ای علی! سرور تمام عرب هستی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْمَسَجِدِ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَيْءٍ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَبَادَرَهُ وَ لِحَقَهُ أَصْحَابُهُ. فَأَتَتْهُ إِلَى سُودَانَ أَرْبَعَةَ يَحْمِلُونَ سَرِيرًا، فَقَالَ لَهُمْ: «صَدُّ عُوا»، فَوَضَّ عُوا. فَقَالَ: «اكْشِفُوا عَنْهُ»، فَكَشَفُوا. فَإِذَا أَسْوَدٌ مُطَوَّقٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ هَذَا؟»؟ قالوا: غُلَامٌ لِلرَّيَاحِيِّ كَانَ قَدْ أَبَقَ عَنْهُمْ خُبْنًا وَفِسْقًا، فَأَمَرُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِي حَدِيدِهِ كَمَا هُوَ. فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ إِلَّا قَبَالَ: أَنَا وَاللَّهِ أَحَبُّكَ، وَاللَّهِ مَا أَحَبَّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا أَبْغَضَكَ إِلَّا كَافِرٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ! لَقَدْ أَتَابَهُ اللَّهُ بِذَا، هَذَا سَبْعُونَ قَبِيلًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلُّ قَبِيلٍ عَلَى أَلْفِ قَبِيلٍ، قَدْ نَزَلُوا يُصَلُّونَ عَلَيْهِ». فَفَكَرْتُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَدِيدَتَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آن هنگام که رسول الله (ص) در مسجد بودند، چون به چیزی که از آسمان فرود می آمد، نگاه می کردند. (1) پس به دنبال آن رفتند و اصحاب ایشان نیز به او پیوستند تا اینکه به چهار فرد سیاه رسیدند که تابوتی را بر دوش می کشیدند. حضرت به آنان فرمود:

1- آنچه پیامبر خدا (ص) مشاهده نموده و به دنبال آن به راه افتادند، همان فرشتگانی بودند که برای نماز گزاردن بر آن غلام، نازل می شدند.

زمین بگزارید. گزاردند. فرمود: پوشش را از آن کنار بزنید. آنان پوشش را کنار زدند. درون تابوت جنازه ی فرد سیاهی بود که دور گردن او آهن بود. رسول الله (ص) فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: غلامی متعلق به قبیله ریاحی که از آن (قبیله) به پلیدی و فساد گریخته بود. به ما دستور داده اند که او را در (همین حلقه ی) آهن که بر گردن اوست، دفن کنیم همان گونه که پیش از مرگ بوده است. من به او نگرستم و عرض کردم: یارسول الله! او هرگز مرا نمی دید جز اینکه به من می گفت: «به خدا قسم من تو را دوست می دارم. به خدا قسم جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر با تو کینه ورزی نمی کند». رسول الله (ص) فرمودند: «ای علی! به راستی که خداوند به دلیل این کار او را پاداش داد. این هفتاد گروه از فرشتگان هستند که هر گروهی هزار گروه هستند، فرود آمده اند و بر او نماز می خوانند». پیامبر خدا (ص) آهش را از او باز کرد و بر او نماز گزارده و او را دفن فرمود. (آیا در میان شما کسی جز من هست که به خاطر محبت او چنین شده باشد؟) گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «أُذِنَ لِي الْبَارِحَةَ فِي الدُّعَاءِ فَمَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئاً إِلَّا أُعْطَانِيهِ، وَمَا سَأَلْتُ لِنَفْسِي شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ وَ أُعْطَانِيهِ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) مانند آنچه به من فرموده است به او فرموده باشد که: «دیشب برای دعا کردن به من اجازه داده شد و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه خداوند آن را به من داد و برای خود چیزی نخواستم جز اینکه مانند آن را برای تو از خداوند درخواست کردم و به من داد». من گفتم:

الحمد لله! گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَدَيْمَةَ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فَصَدَّ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنْبِرَ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: «إِذْ هَبْتُ فَوَدَيْتُهُمْ ثُمَّ نَأَسَدْتُهُمْ بِاللَّهِ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ. فَقَالُوا: إِذْ نَسَدْتَنَا بِاللَّهِ فَمِيلَعَةُ كِلَابِنَا وَعُقَالُ بَعِيرِنَا. فَأَعْطَيْتُهُمْ لَهُمَا وَبَقِيَ مَعِيَ ذَهَبٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَيْتُهُمْ إِثَاءً وَقُلْتُ: هَذَا لِذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلِمَا تَعَلَّمُونَ وَلِمَا لَا تَعَلَّمُونَ وَلِرُؤُوعَاتِ النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ! مَا يُسْرِنِي يَا عَلِيُّ أَنْ لِي بِمَا صَنَعْتَ حُمْرَ النَّعَمِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ - فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید که رسول الله (ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله ی بنی جدیمه فرستاد و او در آنجا کرد آنچه کرد. (1) به همین جهت رسول الله (ص) بالای منبر رفتند سپس فرمودند: خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید انجام داد، بیزار می جویم - سه مرتبه این را فرمود - سپس فرمود: ای علی! برو. من رفتم و دیه آنان را پرداختم سپس آنان را به خدا سوگند دادم که آیا چیزی مانده است؟ گفتند: اگر ما را به خدا

1 - اجتهاد در مقابل نص: 542: پیغمبر اسلام (ص) بعد از فتح مکه و پیش از جنگ حنین، خالد بن ولید را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار، در ماه شوال به سوی قبیله «بنی جدیمه» فرستاد تا آنها را به سوی اسلام دعوت کند، نه اینکه با آنها وارد جنگ شود. «بنی جدیمه» در زمان جاهلیت، عموی خالد به نام «فاکهة بن مغیره» را کشته بودند. وقتی خالد با نفرات خود وارد قبیله شد به آنها گفت: سلاح خود را بر زمین بگذارید؛ زیرا همه عرب مسلمان شده اند. آنها نیز سلاح خود را به زمین گذاردند. همان لحظه خالد دستور داد دست های آنها را ببندند، سپس شمشیر در میان آنها نهاد و کشتار سختی به راه انداخت!

سوگند می دهی، کاسه های سگ های ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. برای آن دو مورد نیز به آنان دیه دادم و طلای بسیاری نزد من باقی ماند. من آن را نیز به آنان بخشیدم و گفتم: این برای ذمه ی رسول الله (ص) و آن چیزی که می دانید و آن چیزی که نمی دانید و به جهت ترس زنان و کودکان (از رخداد مورد نظر) است. سپس به سوی رسول الله (ص) رهسپار شدم و به ایشان (از کرده های خود) خبر دادم. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! ای علی اگر در عوض کاری که انجام دادی، شتران سرخ مو به من می رسید، این قدر خوشنود نمی شدم». گفتند: به خدا! بله (چنین بود).

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «يَا عَلِيُّ! عَرِضَتْ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ، فَاسْتَعْفَزْتُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ»؟ فقالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا شنیدید رسول الله (ص) می فرمود: «ای علی! به راستی که دیشب امت من بر من عرضه شد. پرچم داران آنان از من گذر کردند و من (تنها) برای تو و شیعیان تو طلب مغفرت کردم»؟ گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ! إِذْ هَبْ فَاصْدِرْ عَنْكَ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَجِدُهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا». فَارْجِعْ، فَقَالَ: «فَتَلْتُهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ يُصَلِّي. قَالَ: «يَا عُمَرُ! إِذْ هَبْ فَاقْتُلْهُ». فَارْجِعْ، فَقَالَ: «فَتَلْتُهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ يُصَلِّي. فَقَالَ: «أَمْرُكُمْ بِقَتْلِهِ، فَتَمَوْلَانِ وَجَدْنَاهُ يُصَلِّي»؟! فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْ هَبْ فَاقْتُلْهُ». فَلَمَّا مَضَيْتُ قَالَ: «إِنْ أَدْرَكَهُ قَتَلَهُ». فَارْجِعْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمْ أَجِدْ أَحَدًا. فَقَالَ: «صَدَقْتَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَهُ لَقَتَلْتَهُ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا شنیدید که رسول الله (ص) فرمود: «ای ابوبکر! برو و گردن آن مردی را که در فلان جا می یابی، بزن». او بازگشت. حضرت فرمود:

«اورا کشتی؟» عرض کرد: نه، اورا در حالی یافتم که نماز می خواند. فرمود: «ای عمر! برو و اورا بکش». او بازگشت. حضرت فرمود: «اورا کشتی؟» عرض کرد: نه. او را در حالی یافتم که نماز می خواند. حضرت فرمود: «من شما را به کشتن او دستور دادم شما می گوید: او را یافتیم در حالی که نماز می خواند». فرمود: «ای علی! برو و او را بکش». چون رفتم فرمود: «اگر او را بیابد، می کشد». من بازگشتم و عرض کردم: یارسول الله! من کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفתי. اما اگر او را می یافتی، حتماً او را می کشتی؟» گفتند: به خدا! بله.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ وَلِيكَ فِي الْجَنَّةِ وَعَدُوكَ فِي النَّارِ؟» قالوا: اللَّهُمَّ لا _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) مانند آنچه به من فرمود، فرموده باشند که: «همانا پیرو و یاور (و دوست) تو در بهشت است و دشمن تو در آتش است». گفتند: به خدا! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص): إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَإِنَّ ابْنَ فُلانٍ الْقِنْطِي. قَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)! إِذَا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبْرِ أَوْ أَتَيْتُ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ تَبَيْتُ». فَدَهَبْتُ. فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى اسْتَدْتُ إِلَى حَائِطٍ فَطَرَحْتُ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ، فَصَدَّ عَنِّي نَخْلٌ وَ صَعِدْتُ خَلْفَهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ قَدْ صَعِدْتُ رَمَى بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ، فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص)، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ؟» فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اسْتَهْدُ _ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید عایشه به رسول الله (ص) عرض کرد: ابراهیم از تو نیست و فرزند فلان شخص قبطنی است. حضرت فرمود: «ای علی! برو و او را بکش».

من عرض کردم: یا رسول الله! چون مرا روانه ساختی، مانند میخ گذاخته که کرک را برسد حکم را جاری کنم (بلافاصله او را بکشم) یا حقیقت مطلب را جویا شوم؟ فرمود: نه، حقیقت مطلب را جویا شو. من رفتم. چون مرا دید، بالایی دیواری رفت و خود را آن طرف آن انداخت من نیز خودم را انداختم و به دنبال او رفتم. بالایی درخت نخلی رفت و من نیز پشت سرش بالا رفتم. چون مرا دید که بالا رفته ام، شلوارش را پرتاب کرد و دیدم که چیزی از آنچه مردان دارند، ندارد. آدمم و رسول الله (ص) را خبر دادم، از این رو حضرت فرمود: «سپاس تنها برای خدایی است که زشتی را از ما اهل بیت گرداند» (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا نه. فرمود: خدایا! گواه باش. (1)

سوگند در زمان عثمان

1- یکی از همسران پیامبر (ص) ماریه قبطیه بود. او پسر عمویی به نام مأبور داشت که بسیار نزد ماریه آمد و شد می کرد. ابراهیم فرزند رسول الله بود که مادرش ماریه است. عایشه به ماریه تهمت زد که ابراهیم، فرزند پیامبر نیست بلکه پسر مأبور، پسر عموی ماریه است. پیامبر با شنیدن این خبر با اینکه از افترا بودن آن به خوبی آگاهی داشتند، امیرالمؤمنین را مأمور فرمودند تا بروند و براساس آنچه مشاهده فرمودند عمل کنند. به همین جهت در برخی روایات آمده است که پیامبر فرمودند: «برو و اگر او (مأبور) را نزد ماریه یافتی، او را بکش». و در برخی فرموده اند: «براساس آنچه دیدی رفتار کن» و امیرالمؤمنین نیز به همین گونه عمل فرمودند. اما اشکال کرده اند که چرا با وجود اینکه افترا بودن این سخن، آشکار شد، پیامبر، عایشه را حدّ قذف نزدند؟ از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمودند: خداوند حدّ او را تا زمان قیام قائم آل محمد (ع) به تأخیر انداخته است بدان دلیل که خداوند پیامبر را رحمت و صاحب الأمر را نعمت و عذاب (برای دشمنانش) برانگیخت. - سایر منابع این حدیث: الامالی، شیخ طوسی - 332: 333 ح 667/7 ده مورد، صفحات 454-554 ح 1168/4 هفتاد و پنج مورد و در پایان راوی گوید: حضرت پیوسته آنان را سوگند می داد و آنان را بدان چه خداوند تعالی او را بدان گرامی داشته و نعمت داده است، یادآوری می فرمود تا آنجا که ظهر شد و هنگامه نماز نزدیک شد. حضرت به آنان نزدیک شد و فرمود: چون علیه خودتان اقرار کردید و آنچه گفتم، برای شما آشکار شد؛ بر شما باد که تنها از خدا بترسید. شما را از اینکه مشمول سخط خدا قرار گیرید بازمی دارم. تعرض نکنید و امر مرا تباه نسازید و حق را به اهل آن بازگردانید و ستّ پیامبرتان (ص) و ستّ مرا پس از او پیروی کنید؛ زیرا اگر با من مخالفت کنید، هر آینه پیامبرتان (ص) را مخالفت کرده اید. همانا که همه شما از او آن مطلب را شنیده اید. خلافت را به کسی تسلیم کنید که برای آن شایسته باشد و امامت او را شایسته باشد. به خدا سوگند! من هیچ اشتیاقی در دنیای شما ندارم و آنچه گفتم از روی فخر و فروشی و خودستایی نبود بلکه نعمت پروردگارم را بازگو کردم و به سبب آن بر شما حجّت اقامه کردم. سپس حضرت برای نماز از جا برخاستند. الی آخره. و صفحات 554-556 ح 1169/5 پانزده مورد. و صفحه 556 ح 1170/6 دو مورد را آورده و گفته است: ادامه مانند حدیث قبل است. الاحتجاج: 1/188-210 نود و هشت مورد. برخی از سوگندهایی که در این احادیث آمده است در کتاب شریف الخصال نیست و برخی با آنچه در کتاب الخصال آمده است، اختلاف اندکی دارد. مواردی نیز در میان متون وجود دارد که آورده اند: حضرت روزی بالایی منبر رفتند و مردم را به خدا سوگند دادند و مناقب خود را بر آنان عرضه کردند. ر.ک: الزّوّج: 114 ح 103 (حدیث المناشدة). همچنین برای مشاهده جریانات مناشده به روایت مخالفین، می توانید به موسوعه شریف الغدير، احقاق الحق و ملحقات احقاق الحق مراجعه فرمایید.

در یکی از روزهای زمان حکومت عثمان، گروهی از مردم که بیش از دویست تن بودند، در مسجد رسول الله (ص) گرد آمده بودند و درباره ی علم و فقه سخن

می گفتند. در این میان سخن از فضیلت های قریش و انصار رفت که این گفتگو از صبح تا ظهر به طول انجامید. این در حالی بود که عثمان در خانه اش بود و از این گفتگو آگاهی نداشت. امیرالمؤمنین (ع) در این جمع حضور داشتند اما خود حضرت و خانواده ایشان، سخن نمی گفتند تا اینکه:

فَأَقْبَلَ الْقَوْمَ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أبا الحسن، ما يمنعك أن تتكلم؟ قال (ع): ما منَ الْحَيِّينِ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ ذَكَرَ فَضْلًا وَقَالَ حَقًّا. ثم قال: يَا مَعْاشِرَ قُرَيْشٍ يَا مَعْاشِرَ الْأَنْصَارِ بِمَنْ أَعْطَاكُمْ اللَّهُ هَذَا الْفَضْلَ أَنْفُسِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ وَأَهْلَ يُبُوتَاتِكُمْ أَمْ بغيرِكُمْ؟ قالوا: بل أعطانا الله و منّ علينا برسول الله (ص) وبه أدرکنا ذلك كله ولنناه. فكلّ فضل أدرکناه في دين أو دنيا فبرسول الله (ص) لا بأنفسنا ولا بعشائرتنا ولا بأهل بيوتاتنا _ مردم به حضرت (ع) روي آوردند و عرض کردند: اي ابا الحسن! چه چیز تو را باز می دارد از اینکه سخن بگویی؟ امام (ع) فرمود: يك نفر از دو گروه (قریش و انصار) باقی نماند مگر آنکه فضیلتی را یادآور شد و راست گفت. سپس فرمود: اي گروه قریش و اي گروه انصار! خداوند این فضیلت ها را به سبب چه کسی به شما بخشید؟ آیا به خاطر خودتان و قبیله ها و خانواده هایتان یا به خاطر (کسانی) جز خودتان؟ گفتند: البته خداوند به سبب پیامبر خدا (ص) به ما بخشید و بر ما منت نهاد و ما به سبب او، به تمام آن فضیلت ها دست یافتیم. بنابراین هر فضیلتی که ما در دین یا دنیا به آن رسیدیم، به سبب رسول الله (ص) بود نه به سبب خودمان و نه به خاطر قبیله هایمان و نه به سبب خانواده هایمان.

قال: صَدَقْتُمْ يَا مَعْاشِرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصَارِ أَ تَقْرُونَ أَنَّ الَّذِي نَلْتُمُ بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنَّا خَاصَّةً _ أَهْلَ الْبَيْتِ _ دُونَكُمْ جَمِيعاً وَ أَنْتُمْ سَجَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «إِنِّي وَ أَخِي عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ بِطَيْبَةِ وَاحِدَةٍ إِلَى آدَمَ»؟ قال أهل بدر وأهل أحد وأهل

السابقة والقدمة: نعم، سمعنا ذلك من رسول الله (ص) _ حضرت فرمودند: راست گفتید. ای گروه قریش و انصار! آیا اقرار می کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت بدان دست یافتید، تنها از جانب ما اهل بیت بوده است و نه از جانب هیچ یک از خودتان، و آیا اقرار می کنید که شنیدید رسول الله (ص) می فرمود: «همانا من و برادرم علی بن ابی طالب تا آدم با یک طینت هستیم»؟ اهل بدر و احد و سابقه _ داران و پیشگامان گفتند: بله. از رسول الله (ص) این سخن را شنیدیم.

قال: أَتَقْرُونَ أَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «إِنِّي وَأَهْلَ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْعَى بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سِتِّ مِائَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَصَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قُدِفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَتَّقُلْنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ بَيْنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سِفْحٍ قَطُّ»؟ فقال أهل السابقة والقدمة وأهل بدر وأهل أحد: نعم، قد سمعنا ذلك من رسول الله (ص) _ حضرت فرمود: آیا گواهی می دهید که پسرعمویم رسول الله (ص) فرمود: «همانا من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، در پیشگاه خداوند او را عبادت می کردیم. چون خدا آدم را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد و او را به سوی زمین پایین آورد. سپس آن نور را در کشتی، در پشت نوح قرار داد. سپس آن نور را در پشت ابراهیم، در آتش انداخت. سپس خداوند ما را پیوسته از پشت های باشرافت به رحم های پاک و از رحم های پاک به پشت های باشرافت منتقل نمود، میان پدران و مادرانی که هیچ یک از آنان هرگز با یکدیگر به زنا ملاقات نکردند»؟ پیشگامان و اهل بدر و اهل احد گفتند: بله، به راستی این

سخن را از رسول الله (ص) شنیدیم.

قال: فَأَشَدُّكُمْ لِلَّهِ أَتَقْرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَخَى بَيْنَ كُلِّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي وَ قَالَ: «أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؟ فقالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: پس شما را به خدا سوگند می دهم! آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) میان هر دو نفر از اصحاب خود عقد برادری بست و میان من و خودش عقد برادری برقرار نمود و فرمود: «همانا تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت»؟ گفتند: خدایا گواه باش! بله (چنین بود).

قال: أَتَقْرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ بَنَى عَشْرَةَ مَنَازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَ جَعَلَ لِي عَاشِرُهَا فِي وَسْطِهَا وَ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِي فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمْتُ فَقَالَ (ص): «مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ» وَ لَقَدْ نَهَى النَّاسَ جَمِيعاً أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَ كُنْتُ أُجْنِبُ فِي الْمَسْجِدِ وَ مَنْزِلِي وَ مَنْزِلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) [وَاحِدٌ] فِي الْمَسْجِدِ يُؤَلِّدُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لِي فِيهِ أَوْلَادٌ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) جایگاه مسجدش را خریداری نمود سپس آن را بنا نهاد و ده خانه ساخت که نه تای آنها برای خودش بود و دهمین آنها را برای من قرار داد که در میان بود. و تمام درهایی را که به مسجد باز می شد بست، جز در خانه ی من. در این باره کسانی (به اعتراض) سخن گفتند رسول الله (ص) هم فرمود: «من نبودم که درهای (خانه های) شما را بستم و در (خانه ی) او را گشودم. بلکه خداوند مرا دستور فرمود که درهای (خانه های) شما را ببندم و در (خانه ی) او را بگشایم». و همانا تمام مردم را از اینکه در مسجد بخوابند، نهی فرمود، جز من و من بودم که در مسجد جنب می شدم و خانه من و خانه رسول الله (ص) در مسجد، یکی بود که

برای رسول الله (ص) و برای من در آنجا فرزندان زاده شدند؟ گفتند: خدایا گواه باش، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقَرُونَ أَنْ عَمَرَ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَّرَ عَيْنَهُ يَدْعُهَا مِنْ مَنَزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ (ص): «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرُهُ وَغَيْرُ هَازُونَ وَابْنَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي وَابْنَيْهِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: آیا گواهی می دهید که عمر اصرار داشت شکافی به اندازه چشم از خانه اش به مسجد باز کند ولی حضرت اجازه نداد (1) سپس فرمود: «همانا خداوند به موسی دستور داد که مسجد پاکي را بنا نهد که در

1- تفسیر الإمام العسکری (ع): ۱۷ ح ۴، بحار الأنوار: ۳۹/۲۳ ب ۷۲ ح ۹- إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ فَقَالَ: إِنِّي أَحِبُّ النَّظَرَ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا مَرَرْتُ إِلَى مُصَدِّلِكَ، فَأُذِنْ لِي فِي فُرْجَةٍ أَنْظُرُ إِلَيْكَ مِنْهَا. فَقَالَ (ص): قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ. قَالَ: فَمَقْدَارَ مَا أَضَعُ عَلَيْهِ وَجْهِي. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ. قَالَ: فَمَقْدَارَ مَا أَضَعُ عَلَيْهِ [عَلَيْهِ] إِحْدَى عَيْنَيْ. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ، وَ لَوْ قُلْتُ: قَدَّرَ طَرْفَ إِبْرَةٍ لَمْ أَدْنُ لَكَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَلَا أَدْخَلْتُكُمْ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُمْ وَأَخْرَجَكُمْ _ همانا عمر نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای پیامبر! همانا من دوست دارم هنگامی که به سوی جایگاه نمازت می روی، تو را ببینم، پس به من اجازه بده تا از سوراخی (از میان خانه ام به مسجد) به تو نگاه کنم. آن حضرت (ص) فرمودند: خداوند عز و جل این را نمی پذیرد. پس گفت: (سوراخ) به اندازه ای که چهره ام را بر آن بگذارم. فرمود: خداوند این کار را نمی پذیرد. گفت: پس به اندازه ای که یکی از چشم هایم را بر آن بگذارم. فرمودند: خداوند اجازه نمی دهد، و اگر بگویی به اندازه ی سوراخ سوزنی، تو را اجازه نمی دهد. و سوگند به خدایی که جان من در دست اوست که این من نبوده (و نیستم) که شما را از مسجد خارج نموده و اهل بیت (ع) را در آن داخل نمودم، بلکه خداوند آنان را داخل نموده (دری برای آنان در مسجد قرار داده) و شما را از آن خارج نموده (درهای خانه های شما را به مسجد بسته) است

آن جز او و هارون و دو فرزندش، فرد دیگری ساکن نشود و همانا خداوند به من دستور داد که مسجد پاکی بنا گزارم که در آن جز خودم و برادرم و دو فرزند او، کس دیگری ساکن نشود»؟ گفتند: خدایا شاهد باش، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) دَعَانِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَدَادَى لِي بِالْوِلَايَةِ ثُمَّ قَالَ: «لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) در روز غدیر خم مرا فراخواند. سپس ندا بر ولایت من بلند کرد و فرمود: «بایسته است آن کسانی از شما که شاهد هستید، این خبر را به کسانی که حضور ندارند برسانند»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) در جنگ تبوک فرمود: «همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی برای موسی و همانا تو پس از من سرپرست و صاحب اختیار هر مؤمن هستی»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) _ حِينَ دَعَا أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ _ إِنَّهُ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِي وَبِصَاحِبَيْي وَابْنَيْي؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: آیا اقرار می کنید آن هنگام که پیامبر خدا (ص) اهالی نجران را برای مباحله فراخواند، جز من و همسرم و دو پسر، هیچ کس دیگری را (برای مباحله) نیاورد؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيَّ لِيُؤَيِّدَ خَيْرِئُ ثُمَّ قَالَ: «لَا دَفَعَنِي الرَّأْيَةَ غَدَاً إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَلَا فَرَّارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: آیا می دانید که آن حضرت، پرچم خیر را به من داده و

فرمود: «به یقین فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد، ترسو نیست و هرگز فرار نمی کند که خداوند به دستان او خبیر را می گشاید؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بَعَثَنِي بِسُورَةِ بَرَاءَةٍ وَرَدَّ عَيْرِي - بَعْدَ أَنْ كَذَّابًا بَعَثَهُ - بِوَحْيٍ مِنَ اللَّهِ وَقَالَ: «إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُبَلِّغُ عَنْكَ إِلَّا رَجُلٌ مِنْكَ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ بلى - فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) مرا برای ابلاغ سوره ی برائت روانه ساخت و آن فرد جز من (ابوبکر) که او را روانه فرموده بود، بازگرداند و فرمود: «همانا خدای علی می فرماید: همانا از جانب تو، جز خودت یا مردی که از تو باشد، ابلاغ نکند؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ سَدِيدَةً قَطُّ إِلَّا قَدَمَنِي لَهَا ثِقَةٌ بِي وَأَنَّهُ لَمْ يَدْعُنِي بِاسْمِي قَطُّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: «يَا أَلِيَّ» وَ «ادْعُوا لِي أَلِيَّ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم - فرمود: آیا گواهی می دهید که هرگز هیچ کار بسیار مشکلی برای رسول الله (ص) پیش نمی آمد جز آنکه از جهت اطمینانی که به من داشت، مرا در آن پیش می فرستاد و هرگز مرا به نامم نخواند جز اینکه می فرمود: «برادرم» و می فرمود: «برادرم را نزد من بخوانید؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَضَّلَنِي بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فِي ابْنَةِ حَمْرَةَ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ أَمَا أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم - فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) میان من و جعفر و زید درباره دختر حمزه قضاوت کرد و فرمود: «ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم و همانا

تو پس از من سرپرست تمام مؤمنان هستی»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: أَفْتَتَرُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ دَخَلَتْهُ وَ خَلُوتُهُ إِذَا سَأَلْتُهُ أُعْطَانِي وَ إِذَا سَكَتْتُ ابْتَدَأَنِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: آیا گواهی می دهید که در هر روز و شب رسول الله (ص) به خانه من می آمد و با من خلوت می فرمود که در آن خلوت، چون من پرسشی داشتم حضرت به من پاسخ می فرمود و چون سکوت می کردم، آن حضرت با من شروع به سخن می کرد؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَتَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَضَّلَنِي عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ (س): «إِنِّي رَوَّجْتُكَ خَيْرَ أَهْلِي وَ خَيْرَ أُمَّتِي وَ أَقَدَمَهُمْ سِ لِمَا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) مرا بر جعفر و حمزه برتری داد سپس درباره فاطمه (س) فرمود: «همانا من تو را به نیکوترین فرد خانواده خود و ائمتم و پیش گام ترین آنان در اسلام و عظیم ترین آنان در حلم و داناترین آنان، تزویج نمودم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَتَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَخِي عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ بِنَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْنَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) فرمود: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و برادر علی، سرور تمام عرب است و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است و دو پسر حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَتَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَمَرَنِي أَنْ أُغَسِّلَهُ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ جَبْرَائِيلَ يُعِينُنِي عَلَى غُسْلِهِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) به من

دستور فرمود تا ایشان را غسل دهم و به من خبر داد که جبرئیل مرا در غسل دادن ایشان، یاری می کند؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنشَدُكُمْ بِاللَّهِ أَفْتَمِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَكُمْ: «إِيهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) در آخرین خطبه ای که برای شما ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو امر وامی گزارم؛ تا آن زمان که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

ثم قال (1) علي (ع): أَنشَدُكُمْ اللَّهُ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَ إِنِّي لَمْ يَسَّ بِقُنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ (ص) أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ سپس امام علي (ع) فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود، پیش گام را از کسی که بر او پیشی گیرند، در بیش از يك آیه برتری داده است و همانا هیچ کس از این امت نسبت به خداوند عزوجل و پیامبرش (ص) از من پیشی نگرفته است؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: فَأَنشَدُكُمْ اللَّهُ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ

1- در احتجاج این فقره نیز وجود دارد: ثم قال: أَنشَدُكُمْ اللَّهُ، أَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ الْأُمَّةِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ؟ قالوا: اللهم نعم _ سپس حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که من نخستین از این امت بودم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین است).

الأنصار...» (1) «و السَابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلِيكَ الْمُقَرَّبُونَ» (2) سَدَّ بِلَ عَنهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: «أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاءِهِمْ فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِدِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید هنگامی که آیه «و پیشی گیرندگان نخست از مهاجران و انصار...» و آیه «و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، مقربون (به درگاه الهی) آنان هستند» از رسول الله (ص) درباره ی آن پرسیده شد، فرمود: «خداوند _ تعالی ذکره _ آن آیه را درباره ی انبیاء و جانشینان ایشان فر فرستاد. همانا من برترین انبیاء الهی و فرستادگان او هستم و علی بن ابی طالب جانشین من است که برترین جانشینان است»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: فَأَنْشُدْكُمْ أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (4) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ» (5) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خَاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وِلَاةَ أَمْرِهِمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَحَجِّهِمْ. فَنَصَّبَنِي لِلنَّاسِ بِغَيْرِ حُجْمٍ ثُمَّ حَاطَبَ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَطَنَنْتُ أَنْ النَّاسَ

1- (9) سورة التوبة: آية 100.

2- (56) سورة الواقعة: آيات 11-12.

3- (4) سورة النساء: آية 60.

4- (5) سورة المائدة: آية 56.

5- (9) سورة التوبة: آية 16.

تُكَذِّبُنِي فَأَوْعِدْنِي لِأَبْلَغَتْنَهَا أَوْ لِيُعَذِّبُنِي» _ فرمود: شما را سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید چون این آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر را که از شما هستند پیروی نمایید» و آیه «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده اند. آنان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند» و آیه «آیا گمان کردید که رها می‌شوید و خداوند از افرادی از شما که به جهاد می‌پردازند و به کسی جز خدا و پیامبرش و مؤمنان محلّ اعتمادی برنگزیدند، آگاهی ندارد» نازل شد، مردم گفتند: «یا رسول الله! این آیات مخصوص برخی از مؤمنان است یا درباره ی تمامی آنان صدق می‌کند؟» خداوند عزّوجلّ دستور داد که پیامبر به مردم والیان امرشان را بشناساند و برای آنان درباره ولایت توضیح دهد همان گونه که درباره ی نماز و زکات و روزه و حجّ آنان برایشان توضیح فرموده بود. از این رو پیامبر در غدیر خم مرا برای (ولایت بر) مردم منصوب گرداند. سپس خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا فرستاد تا خبری را برسانم که سینه ام از آن به تنگ آمد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند ولی خداوند مرا ترسانید که یا باید این پیغام را برسانم یا مرا عذاب می‌کند».

ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» فَالَوْا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «قُمْ يَا عَلِيُّ». فَقُمْتُ. فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَغَادِ مَنْ غَاذَاهُ». فَقَامَ سَلْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَلَاءٌ كَمَاذَا؟ فَقَالَ: «وَلَاءٌ كَوَلَايَتِي. مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

ذِكْرُهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1). فَكَبَّرَ النَّبِيُّ (ص) وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ! تَمَامُ بُيُوتِي وَتَمَامُ دِينِ اللَّهِ؛ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بَعْدِي». فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْآيَاتُ خَاصَّةٌ فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ: «بَلَى فِيهِ وَفِي أَوْصِيَاءِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيْنَهُمْ لَنَا. قَالَ: «عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ ثُمَّ تَسَعَةَ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَوْضِي». فَقَالُوا كُلَّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سِوَاءِ _ سِيسِ امْرُ فَرَمُودِ تَا بَرَايِ نَمَازِ جَمْعِهِ نَدَا دَادَه شُود. سِيسِ خَطْبَه خَوَانَدَه وَ فَرَمُود: اَي مَرْدَم! أَيَا مِي دَانِيد كِه خَدَاوَنَد عَزَّوَجَلَّ سِر پَرِسْت مَن اسْت وَ مَن سِر پَرِسْت مُؤْمِنَان هِسْتَم وَ نَسَبْت بَه أَنَانِ اَز خُودشان سَزَاوَارْتَر هِسْتَم؟ گُفْتَنَد: بِلَه، يَارَسُولِ اللَّهِ! فَرَمُود: «اي علي! برخيز». برخاستم. فرمود: «هرکس من مولاي اويم اين علي مولاي اوست. خدایا! هرکس او را سرپرست دانست، سرپرست باش و آن کس که با او دشمني کرد، دشمن بدار». سلمان برخاست و گفت: يارَسُولِ اللَّهِ! چگونَه وِلايَتِي؟ فَرَمُود: «وِلايَتِي هِمچُون وِلايَتِ مَن. مَن نَسَبْت بَه هِرکَس اَز خُود او سَزَاوَارْتَر هِسْتَم، عَلِي نَسَبْت بَه او اَز خُودش سَزَاوَارْتَر اسْت» وَ خَدَاوَنَد چَنِين فَرُوفَرَسْتاد: «امروز دینتان را برای شما کامل ساختم و نعمت خویش بر شما تمام کردم و برای شما به این اسلام (همراه با ولایت) به عنوان دین، خشنود گشتم». پیامبر (ص) تکبیر سر داد و فرمود: «الله اکبر بر تمام شدن نبوت من و تمام شدن دین خدا که به ولایت علي پس از من اسْت». ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: يارَسُولِ اللَّهِ! این آیات تنها مخصوص

علي است؟ فرمود: «بله. ویژه ی اوست و ویژه ی جانشینان من است تا روز قیامت». گفتند: یا رسول الله! آنان را به ما معرفی کن. فرمود: «علي، برادرم و وزیرم و وارث من و جانشینم و خلیفه ام در میان امتم و سرپرست هر مؤمن پس از من. سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه تن از فرزندانم پسرم حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنان است و آنان همراه قرآن. قرآن از آنان جدا نشود و آنان از قرآن جدا نشوند تا آن هنگام که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». همگی گفتند: خدایا! چنین بود. همانا ما این سخنان را شنیدیم و چنان که گفتم شاهد بودیم.

و قال بعضهم: قد حفظنا جل ما قلت ولم نحفظه كله، وهؤلاء الذين حفظوا أحياناً و أفاضلنا. فقال علي (ع): صدقتم، ليس كل الناس يسهون في الحفظ. أنشد الله من حفظ ذلك من رسول الله (ص) لما قام فأخبر به. فقام زيد بن أرقم والبراء بن عازب وأبو ذر والمقداد وعمار فقالوا: نشهد لقد حفظنا قول النبي (ص) وهو قائم على المنبر وأنت إلى جنبه - وهو يقول: «يا أيها الناس إن الله أمرني أن أنصب لكم إمامكم والقائم فيكم بعدي و وصيي و خليفتي و الذي فرض الله على المؤمنين في كتابه طاعته فقرنه بطاعته و طاعتي و أمركم فيه بولايته و إنني راجعت ربي خشية طعن أهل النفاق و تكذيبهم فأوعدني لتبليغها أو ليعذبني».

أيها الناس! إن الله أمركم في كتابه بالصلاة فقد بينتها لكم و بالزكاة و الصوم و الحج بينتها لكم و فسرتها و أمركم بالولاية و إنني أشهدكم أنها لهذا خاصة - ووضع يده على علي بن أبي طالب (ع) - ثم لا يبيته بعده ثم للأوصياء من بعدهم من ولدهم.

لا يفارقون القرآن و لا يفارقهم القرآن حتى يردوا علي حوضي. أيها الناس! قد بينت لكم مفرعكم بعدي و إمامكم بعدي و وليكم و هاديكم و هو أخي علي بن أبي

طَّالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ فَقَلَّدُوهُ دِينَكُمْ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ. فَسَلُّوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَاءِهِ بَعْدَهُ وَلَا تُعَلَّمُوهُمْ وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَحْلَفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزَالُونَ وَلَا يُزَالُهُمْ». ثم جلسوا - برخی از آنان گفتند: بیشتر چیزهایی را که فرمودی، حفظ کرده ایم اما تمام آن را حفظ نکرده ایم. این کسانی که حفظ کرده اند، خوبان ما و برتری دارندگان ما هستند. امام علی(ع) فرمود: راست گفتید. تمامی مردم در زمینه حفظ کردن مانند یکدیگر نیستند. هرکس آن سخنان را از رسول الله(ص) حفظ کرده است به خدا سوگند می‌دهم که برخیزد و بدان خبر دهد. زید بن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمار برخاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که این سخن پیامبر(ص) را حفظ کردیم که او در حالی که بر منبر ایستاده بود و تودر کنارش بودی، می‌فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا دستور فرموده است که برای شما پیشوا و قائم پس از خودم و جانشین و خلیفه ام را منصوب گردانم - آن کسی که خداوند اطاعت از او را در کتابش بر مؤمنان واجب فرموده است؛ سپس آن را با اطاعت خودش و من قرین قرار داده است و در قرآن شما را به ولایت او دستور فرموده است - و همانا من از ترس آنکه منافقان به من دروغ ببندند و نگزارند این وظیفه را به انجام برسانم، به سویی پروردگارم بازگشتم و او مرا هراساند که یا آن را ابلاغ کنم یا مرا عذاب نماید. ای مردم! همانا خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرموده است و من آن را برای شما بیان داشتم و شما را به زکات و روزه و حج امر فرمود و من آن را برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و همانا خداوند شما را به ولایت امر فرمود و من

شما را گواه می‌گیرم که آن، تنها ویژه‌ی این شخص است _ و در این حال دست خود را بر علی بن ابی طالب (ع) نهاد _ سپس برای دو فرزند او پس از وی، سپس برای جانشینان پس از آنان که از فرزندان ایشان هستند، می‌باشد. آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نشود تا آن زمان که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم! همانا پناهتان پس از خودم و امامتان پس از خودم و سرپرست و هدایت‌گر شما را برایتان بیان نمودم و او برادرم علی بن ابی طالب است و او در میان شما به منزله‌ی من است در میان شما. در دین خود از او پیروی نمایید و در تمام امورتان از او اطاعت کنید زیرا تمام آنچه که خداوند از علم و حکمتش به من آموخت، نزد اوست. بنابراین از او بپرسید و از او و جانشینان او فراگیرید و به آنان چیزی نیاموزید و بر آنان پیشی نجوید و از آنان سرپیچی نکنید زیرا آنان همراه حق هستند و حق همراه آنان است، آنان از حق جدا نشوند و حق از آنان جدا نشود». سپس (افرادی که برخاسته بودند) نشستند.

قال سلیم: ثم قال علی (ع): أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَجَمَعَنِي وَفَاطِمَةَ وَابْنَيْ حَسَّ نَا وَحَسَّ نِيًّا، ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلِحَمَّتِي يُؤَلِّمُهُمْ مَا يُؤَلِّمُنِي وَيُؤَدِّبُنِي مَا يُؤَدِّبُهُمْ وَيُحَرِّجُنِي مَا يُحَرِّجُنِي. فَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً» (1). فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: «وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي أَخِي وَفِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَفِي ابْنِي وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ خُصَّاصَةً. لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُهُمْ؟» فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا بِهِ أُمُّ سَلَمَةَ _ سلیم گوید: امام علی (ع)

فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند در کتاب خود چنین نازل فرمود: «همانا خداوند اراده فرموده است که تنها از شما اهل بیت، هر نوع ناپاکی را ببرد و شما را به طهارتی ویژه اختصاص دهد». (پیامبر در آن هنگام) من و فاطمه و دو پسر من حسن و حسین را گرد آورد، سپس عبا را روی ما انداخت و فرمود: «اینان هستند اهل بیت من و گوشت من. مرا به درد آورد آنچه آنان را به درد آورد و مرا آزارد آنچه که آنان را آزار دهد و به من سختی دهد آنچه که به آنان سختی دهد. بنابراین هرگونه ناپاکی را از آنان ببر و آنان را به طهارتی ویژه مخصوص بدار». ام سلمه (یکی از زنان پیامبر) گفت: من یا رسول الله! فرمود: «توبه سوي خیر هستي. همانا این آیه مخصوصاً درباره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو فرزندم و نه تن از فرزندان حسین نازل شده است که هیچ کس جز آنان، در این (فضیلت) با ما همراه نیست». همگی گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه این جریان را برای ما گفت و ما از رسول الله (ص) در این باره پرسیدیم، ایشان همان گونه که ام سلمه تعریف کرده بود، فرمودند.

ثم قال علي (ع): أَنشَدْتُكُمْ اللَّهَ! أَلَعَلَّكُمْ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (1) فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَامَّةٌ هَذَا أُمَّ خَاصَّةٌ؟ قَالَ (ص): «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيِّ وَأَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ _ سپس امام علي (ع) فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا می دانید که خداوند این آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! از (نافرمانی) خدا بترسید و با صادقین همراه باشید» را نازل

فرمود. سلمان گفت: یا رسول الله! آیا این آیه عمومی است یا مخصوص عدّه ی ویژه ای است؟ حضرت(ص) فرمود: «کسانی که مورد دستور قرار گرفته اند، همه مؤمنان هستند که بدان امر شده اند اما «صادقین» تنها برادر م علی و جانشینان من پس از او تا قیامت هستند»؟ (بدین معنا که تمام مؤمنان، چنین دستور دارند که با امیرالمؤمنین و جانشینان پیامبر(ع) همراه باشند). گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشَدَكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي عَزْوَةِ تَبُوكَ: لِمَ خَلَفْتَنِي؟ قَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصِلُحُ إِلَّا بِبِي أَوْ بِكَ وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که من در جنگ تبوک به رسول الله(ص) عرض کردم: به چه دلیل مرا (همراه با خود به میدان نبرد نبردید و در مدینه) جانشین قرار دادید؟ فرمود: «همانا مدینه به (کسی) جز من یا تو صلاحیت ندارد و همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشَدَكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تُعْبُدُونَ وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»(1) فَقَامَ سَلْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هُوَ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شَهِدَاءُ عَلَى النَّاسِ، الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةً

أَيُّهُمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: «عَنَى بِذَلِكَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا خَاصَّةً دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ». قَالَ سَلْمَانُ: بَيَّنَّهُمْ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «أَنَا وَأَخِي وَأَحَدَ عَشْرَ مِنْ وُلْدِي». قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ - فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که خداوند در سوره حج چنین نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزارید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا چنگ زنید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یاور است». سلمان برخاست و گفت: یا رسول الله! این افرادی که تو بر آنان گواه هستی و آنان بر مردم گواه هستند که خداوند آنان را برگزیده است و در دین بر آنان هیچ سختی ننهاده است، همان که دین پدرشان ابراهیم است، چه کسانی هستند؟ فرمود: «خداوند در این آیه تنها سیزده مرد را قصد فرموده است و هیچ کس دیگری از این امت قصد نشده است». سلمان عرض کرد: یا رسول الله! آنان را به ما بشناسان. فرمود: «من و برادرم و یازده تن از فرزندانم». گفتند: خدایا! چنین بود.

فَقَالَ: أَتَشُدُّكُمْ اللَّهُ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَامَ خَطِيبًا ثُمَّ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدٌ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ». فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ شَبُوهُ الْمُغَضَّبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: «لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ. أَوْلَهُمْ أَحْيَى عَلَيَّ وَوَرِيرِي وَ

وَأَرْثِي وَخَلَيْفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوْلَاهُمْ ثُمَّ ابْنِي أَحْسَنُ ثُمَّ ابْنِي أَحْسَنُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْخَوْصَ، شُهَدَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخُزَّانُ عِلْمِهِ وَمَعَادُنُ حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ؟ فقالوا كلهم: نشهد أن رسول الله (ص) قال ذلك _ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا می دانید که رسول الله (ص) برخاست در حالی که خطبه می خواند _ که پس از آن خطبه نخواند _ و فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز گران سنگ و امانی گزارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. به آن دو چنگ زنید که هرگز گمراه نشوید؛ زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و با من پیمان بسته است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آن که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». عمر بن الخطاب _ خشمگین _ برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا همه اهل بیت تو چنین هستند؟ فرمود: «نه، ولی جانشینان من از آنان (چنین هستند). نخستین آنها برادرم علی و وزیرم و وارثم و جانشین من در میان امتم و سرپرست هر مؤمن پس از من است. او نخستین آنان است. سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری هستند تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان گواهان خداوند هستند در زمین او و حجت های او هستند بر آفریدگان او و گنجینه های علم و معدن های حکمت او هستند. هرکس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس از (فرمان) آنان سرپیچی کند، از (فرمان) خدا سرپیچی کرده است»؟ همه گفتند: گواهی می دهیم که رسول الله (ص) چنین فرمود.

ثم تمادی بعلي (ع) السؤال، فما ترك شيئا إلا ناشدهم الله فيه و سألهم عنه حتى أتى علي آخر مناقبه وما قال له رسول الله (ص) كثيرا، كل ذلك يصدقونه ويشهدون

أَنَّهُ حَقٌّ. قَالَ: فَلَمْ يَدْعُ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ خَاصَّةً أَوْ فِيهِ وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ فِي الْقُرْآنِ وَلَا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا نَاشِدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ. فَمَنْهُ مَا يَقُولُونَ جَمِيعًا: (نعم) و منه ما يسكت بعضهم و يقول بعضهم: (اللَّهُمَّ نعم) و يقول الَّذِينَ سَكَتُوا لِلَّذِينَ أَقْرَأُوا: أَنْتُمْ عِنْدَنَا تَقَات، وَقَدْ حَدَّثَنَا غَيْرَكُمْ مِمَّنْ نَثَقُ بِهِ أَنْتُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) _ پرسش بر امام علي (ع) به طول انجامید تا آنجا که چیزی (از فضیلت های خود) را رها نکرد جز آنکه آنان را درباره آن به خدا سوگند داد و از آنان درباره آن پرسید تا جایی که به آخر منقبت های خود و آنچه رسول الله (ص) بسیار درباره او فرموده بود، رسید که در تمام آنها، ایشان را تصدیق می کردند و گواهی می دادند که حقیقت دارد. راوی گوید: هیچ یک از چیزهایی را که خدا به طور مخصوص درباره او یا درباره او و خانواده اش در قرآن نازل فرموده بود و هیچ یک از چیزهایی که (درباره ی او) بر زبان رسول الله (ص) جاری شده بود باقی نگذارد جز اینکه آنان را درباره آن، به خدا سوگند داد. درباره برخی از آنها همگی می گفتند: بله و در برخی موارد، عدّه ای می گفتند: خدایا چنین بود و کسانی که ساکت بودند به آنان که اقرار می کردند می گفتند: شما نزد ما مورد وثوق (اطمینان) هستید و همانا افرادی به جز شما، از کسانی که به آنان اطمینان داریم، به ما گفته اند که این کلام را از رسول الله (ص) شنیده اند.

ثم قال حين فرغ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْنَهُمْ. قالوا: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنْتَ لِمَ نَقَلَ إِلَّا حَقًّا وَمَا قَدْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَقَدْ حَدَّثَنَا مِنْ نَثَقُ بِهِ أَنْتُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) _ سپس حضرت چون (از سوگند دادن) فارغ گشت، فرمود: خداوندا! تو بر آنان شاهد باش. آنان گفتند: خدایا گواه باش که ما جز حق و جز آنچه از رسول الله (ص) شنیده بودیم، نگفتیم و همانا کسانی که به آنان اطمینان داریم به ما گفته اند که این

کلام را از رسول الله (ص) شنیده اند.

قال: أَتَقْرُونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُنِي عَلَيَّ فَقَدْ كَذَبَ وَلَيْسَ يُحِبُّنِي» - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي - فَقَالَ لَهُ فَأَيْلٌ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؟ فقال نحو من عشرين رجلا من أفاضل الحيين: (اللَّهُمَّ نعم)، وسكت بقيتهم. فقال علي (ع) للسهكوت: ما لكم سَكُوتٌ؟ فقالوا: هؤلاء الذين شهدوا عندنا ثقات في صدقهم وفضلهم وسابقتهم. فقال علي (ع): اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْنَهُمْ. فقالوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَقُلْ إِلَّا مَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا حَدَّثَنَا بِهِ مِنْ نَثَقٍ بِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ وَغَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) - فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) فرمود: «هرکس گمان کند مرا دوست می دارد حال آنکه با علی دشمنی ورزد، هر آینه دروغ می گوید و مرا دوست نمی دارد» و در این حال دست خود را بر سر من نهادند. گوینده ای به ایشان گفت: چگونه چنین است یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. و هرکس که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد، هر آینه خدا را دوست دارد. و هرکس که با او دشمنی ورزد، همانا با من دشمنی ورزیده و هرکس با من دشمنی ورزد، هر آینه با خدا دشمنی ورزیده است»؟ در این هنگام نزدیک به بیست تن از برترین های دو گروه گفتند: خدایا! چنین بود و سایرین سکوت کردند. امام علی (ع) به کسانی که سکوت کردند فرمود: چه رسد شما را که خاموش هستید؟ گفتند: این کسانی که شهادت دادند، در راست گویی و فضیلت و پیش دستی خود، نزد ما مورد اطمینان هستند. امام علی (ع) فرمودند: خدایا تو بر آنان گواه باش. آنان گفتند: خدایا! ما شهادت

نداده ایم و نگفته ایم جز آنچه از پیامبر (ص) شنیده ایم و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده اند که از پیامبر (ص) شنیده اند. (1)

خواندی، گویا نوای غربتی که در دریای کلام پاک او جاری بود، در تمام گردون پیچیده است که او هرگز سکوت اختیار نکرد تا او را به چنینی افترازنند. او هرگز از مطالبه حقّ خود دست نکشید تا جایگاهی را برای غیر خودش تهی کند که تنها او را شایسته است... و آنچه باید گفتم تا مردم را پس از فرستادگان، حجّتی بر خدا نباشد....

7- درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطا

1- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: 191-203. ر.ک: کمال الدین: 274-279 ح 25، الاحتجاج: 1/210-1/218، التحصین: 630-636 ب 25، حلیة الأبرار: 2/335-338 ح 3.

پرسش هفتم: مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشیعة و اصولها» می نویسد: هنگامی که علی علیه السلام دید ابوبکر و عمر برای گسترش اسلام تلاش می کنند با آنها بیعت کرد با اعتراف این عالم بزرگ شیعه چرا شیعیان خلفاء را کافر و مرتد می دانند؟

پاسخ: کلام کاشف الغطاء، تنها نظر شخصی ایشان بوده و این بیان براساس تحقیق در متون تاریخی نیست، ضمن اینکه بسیاری از علمای شیعه و حتی برخی از بزرگان مخالفین، به صراحت عدم بیعت حضرت را اعلام کرده اند. از جمله علمای بزرگوار شیعه شیخ جلیل مفید است که شریف مرتضی در کتاب «الفصول المختارة» استدلال ایشان را درباره عدم بیعت امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند و ما بخشی از آن را ذکر می کنیم. شیخ مفید چنین استدلال می کند:

همه امت اسلامی اجماع و اتفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین (ع) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. آنان که از همه کمتر گفته اند سه روز است. برخی تا شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) و گروهی تا چهل روز و بعضی تا شش ماه گفته اند. اما محققان امامیه (شیعه) می گویند: هیچ گاه بیعت نفرمود. پس اجماع است که نخست بیعت نکرد. سپس در بیعت آن حضرت بعد از آن اختلاف کرده اند.

اما دلیل این که هیچ گاه بیعت نفرمود این است که تأخیر بیعت و خودداری

نخست، از چهار حالت خارج نیست:

یا این خودداری هدایت و ترك آن ضلالت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترك آن هدایت بوده

یا این خودداری هدایت و ترك آن هدایت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترك آن ضلالت بوده است.

اگر تأخیر و خودداری از بیعت گمراهی و باطل بوده، امیرالمؤمنین (ع) پس از پیامبر گمراه گردیده و راه راست و هدایت را که واجب بوده بیمایید، رها نموده است؛ حال آن که امت اسلامی اجماع و اتفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین علی (ع) نه پس از پیامبر (ص) و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان و نه در زمان حکومت خودشان گمراه نشدند تا آن گاه که خوارج لعنهم الله در جریان حکمیت گفتند: علی (ع) نستجیر بالله کافر شده است. (1) پس ثابت شد که تأخیر ایشان از بیعت گمراهی نبوده است.

اما اگر تأخیر و خودداری از بیعت، حق و هدایت بوده و ترك آن خطا و گمراهی، پس بر آن حضرت جایز نبود که از حق به باطل و از هدایت به گمراهی روگردان شود. خصوصاً که اجماع است که وی هیچ گاه گمراه نشده است... پس، از آن چه بیان شد ثابت گردید که علی (ع) هیچ گاه با ابوبکر بیعت نفرمود. (2)

این ها علاوه بر مواردی است که در پاسخ به دو پرسش پیش گذشت.

8- اگر علی منصوب خداست چرا گفن مرا واگذارید؟

1- لازم به ذکر است که شیخ مفید، خوارج را مسلمان به شمار نمی آورد منتها در این بیان می خواهند مطلب دیگری را به اثبات برسانند و از این کلام ایشان جای مغالطه وجود ندارد.

2- مصنفات الشیخ المفید، ج 2 الفصول المختارة: 56-57.

پرسش هشتم: اگر حضرت علي عليه السلام خود را از طرف خدا منصوب به امامت مي دانست پس چرا بعد از كشته شدن عثمان فرموده مرا واگذاريد و سراغ ديگري برويد؟

پاسخ: جانشيني و وصايت، حقي بود كه از جانب خدا و پيامبر براي مولاي م اميرالمؤمنين تعيين شده بود و سرور يگانه ام، در همان نخستين روزهاي پس از شهادت رسول الله(ص) تا هنگامي كه مردم بر او هجوم آوردند كه با او بيعت كنند، تا جايي كه در توان داشت، براي پس گرفتن اين حق، تمام تلاش خود را مبذول داشت و تا زماني كه مردم با او بيعت كردند، در هر فرصتي كه مناسب بود به بيان ظلمي كه به ايشان شده و غضب مقامي كه خداوند آن را براي حضرتش قرار داده بود، مي پرداخت و بيان اين ظلم پس از بيعت مردم با ايشان نيز ادامه داشت.

اما واقعيّت اين بود كه آن مردم لياقت اميري اربابم را نداشتند و او را در ميان گرگ هايي كه براي دريدن پيكر اسلام، دندان تيز كرده بودند؛ تنها رها كردند و ناله هاي زهراي مرضيه را شنيدند و ياري نكردند. آيا همان مردم نبودند كه دست بر ياري زهراي غريب نبردند؟ آيا آنان نبودند كه در مسير ميان خانه و مسجد، با ضربه هايي كه به پهلوهاي رسول خدا(ص) مي نواختند، اميرم را به بيعت فرا مي خواندند؟؟؟ آيا آنان نبودند كه با يك دست شمشير و با دست ديگر هيضم

آوردند و همراه با بانگ «الله اکبر»!!! به جنگ با خدا و رسول شتافتند؟... (1)

و هرگز فراموش نمی‌کنم که نسبت به مولایم چگونه بی‌ادبی کردند که امیر مؤمنان آنان را با پاسخ خود، در بهت و حیرت فرو برد. آیا آنچه رخ داد، از یاد برده‌اند؟ «... وَ قَالَ فَاذِلُّ: إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَصَدُّرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا فَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَا الْحَاضِرِينَ هَبَّ لَا يَدْرِي مَا يُحِبُّنِي بِهِ _ وَگوينده اي گفت: اي فرزند ابوطالب! تو بر اين امر (خلافت) بسيار حريص هستي. من نيز گفتم: البته به خدا سوگند شما (نسبت به آن) حريص ترين و دورترين هستيد و من نسبت به آن، مخصوص ترين و نزديك ترين هستم. و همانا تنها حقي را مطالبه كردم كه براي من است، حال آنكه شما بين من و آن، مانع مي شويد و براي آنكه آن را به ديگري بدهيد، به صورتم مي زنيد و آن گاه كه در جمع حاضران گوش او را با دليل كوفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمي دانست چه بگويد». (2) كه اگر در وجود بي همتاي سرور اوصياء، ذره اي طمع بر دنيا و زر و زيور آن بود، آن چنان ساده نمي زيست كه از دنيا به نان جوي قناعت كند.

امیر مؤمنان(ع)، امیر مؤمنان بود چه مردم می پذیرفتند و ایستادگی کرده و بیعتی که با آن جناب مستطاب کرده بودند، نمی شکستند، چه پشت کرده و به سوی دیگری می رفتند. مولای ما محتاج پذیرش مردم نبود، آن هم مردمی که به

1- از کتاب های مخالفین: العقد الفرید: ۵/۱۲، أنساب الأشراف: ۱/۵۸۲.

2- نهج البلاغة: 84-2/85 خطبه 172.

تعبیر خود حضرت، باعث ضعیف شدن ایشان شدند. مولایم راست گفت که آنان به سراغ دیگری روند و ایشان را رها کنند زیرا که می دانست در پشت نگاه ها و لبخندهای آنان، طمع و آشوب پنهان و جنگ های جمل و صفین و نهروان نهفته بود. آیا با او چنان نکردند که با سینه ای مالا مال از اندوه فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَدَّيْتُهُمْ وَ سَدَّيْتَنِي. فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي. اللَّهُمَّ مِثَّ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ _ خدایا! همانا من آنان را ملول و آزرده خاطر کردم و آنان مرا خسته و فرسوده کرده اند. پس به جای آنان مردم بهتری را نصیب من کن و بدتر از مرا نصیب آنان بفرما (بدین معنا که آنان من و کارهای مرا خیر و نیکو نمی بینند، پس خدایا کسی را نصیب آنان کن که با آنان چنان رفتار کند که به سختی افتند و به تنگنا در آیند). خداوند! دلهایشان را از ترس و وحشت ذوب گردان چنانکه نمک در آب ذوب شود».⁽¹⁾

او را چگونه آزرده اند که این چنین غریب و بی یاور ناله سر داد و جز سینه ی سنگین چاه های کوفه، سینه ای یارای پذیرش اسرار دل غمگیده اش نبود... بگذارید بگذریم و تنها قطره ای ناپیدا از خون دل پاک علی را بر وجدان های خود بنشانیم و آن بزرگ مرد الهی را که ابعادش در قلمرو دیده و اندیشه و قلم اهالی خاک نمی گنجد، در دنیای کوچک خود حبس نکنیم. چه کسی خواهد توانست علی را دریابد؟ مردی که در اوج عظمت و اقتدار، آن گاه که ستمدیده ای فریاد زد: «أنا مظلوم _ من ستم دیده ام»؛ فرمود: «هَلُمَّ فَلْنَصْرُخْ مَعًا، فَإِنِّي مَا زِلْتُ

1- نهج البلاغة، شرح محمد عبده: 1/65.

مَظْلُوماً _ بیا با هم فریاد کنیم که من نیز پیوسته مظلوم و ستم دیده بودم» (1).

حال، آیا چون اویی را سزاوار بود که چنین مردمی را همراه شود و چون نزد او آمدند آنان را با آغوش باز بپذیرد؟ آری! مولایم چنین فرمود تا آنان بدانند که در راه حق نبوده و پشت به آن، به دنبال هواهای نفسانی خود هستند. آنان امیرالمؤمنین را خلیفه ای که از جانب خداوند به این مقام شامخ منصوب گشته باشد نمی دانستند که اگر نه چنین بود نمی فرمود: شما با من بیعت کردید، همان گونه که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید.

این مردم همانان هستند که روزی غریبی او را به نظاره نشسته بودند و با این کار جان رسول الله را در میان کوچه می ستاندند، حال امروز پس از بیست و پنج سال که او را ضعیف و رها کردند، آمده اند و تنها برای دنیای خودشان، آزرده از ستم عثمان، دست به دامان مولا می زنند.

سرور اوصیاء، به راستی رحمت گسترده خدا بود. او این کلام را برای عتاب آنانی که خود را در خواب فرو برده بودند، بیان فرمود تا آنان را از تاریکی های جهل و گمراهی، به در آورد و سپس دستی را که به سویش دراز شده بود، ناامید باز نگرداند. به راستی که اسوه ی تقوا و اطاعت خداوند تعالی بود.

9- درباره ی قرآن حضرت علی

1- کتاب الغارات: ۷۶۸، کتاب الأربعین: ۱۹۱، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: ۴۴۷. و از کتب مخالفین: التَّحْفَةُ العَسْجَدِيَّة: ۱۴۳، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ۹/۳۰۷.

پرسش نهم: شیعیان می گویند: نسخه ای از قرآن نزد حضرت علی علیه السلام بود. چرا بعد از خلافت قرآن را بیرون نیاورد؟

پاسخ: مولانا امیرالمؤمنین (ع)، پس از آنکه پیامبر (ص) را تغسیل و تکفین و تدفین نمودند، مطابق با وصیّتی که رسول الله به ایشان فرموده بودند، رداء به دوش نگرفتند تا آنکه تمام قرآن را جمع آوری کردند. سپس آن را بر امت عرضه داشتند و آنان با جسارت تمام، به آن حضرت گفتند: نیازی به قرآن شما نداریم. امیرمؤمنان همان لحظه فرمودند: دیگر این قرآن را نخواهید دید... الخ. اما اینکه چرا وقتی مردم با ایشان بیعت کردند، آن قرآن را بیرون نیاوردند:

اول: وعده ی حضرت مبنی بر اینکه آنان دیگر آن قرآن را نخواهند دید.

دوم: مردم تنها به این جهت به سوی امیرالمؤمنین سرازیر شدند که از بی عدالتی عثمان به تنگ آمده بودند نه به این خاطر که امام را خلیفه ی بلافصل پیامبر (ص) می دیدند و به این ایمان داشتند. بنابراین مسلم بود که اگر حضرت آن قرآن را به آنان عرضه می کرد، نمی پذیرفتند؛ زیرا تأویل آیات و نیز ناشایست هایی که از ابوبکر، عمر و عثمان سرزده بود، در آن قرآن وجود داشت. با این وصف، چگونه قرآن مولایم را می پذیرفتند؟!!

مردمی که سخن ابوبکر و عمر و عثمان را بر قرآن برتری می دادند و در ماجرای خطابه ی صدیقۀ ی طاهره (س) در مسجد، زمانی که حضرت آیات ارث نهادن پیامبران و طهارت خاندان عصمت را تلاوت می فرمود، امتحان خود را پس داده بودند، حال آنکه چند روز بیشتر از شهادت رسول الله (ص) نگذشته بود. و مردمی که آیات وجود نبوت و خلافت در يك خاندان را شنیدند اما به سخنی که به پیامبر خدا (ص) نسبت داده شد، گوش جان سپردند، چگونه؟ اکنون چگونه پس از بیست و پنج سال که کودکان آنان با بدعت ها بزرگ شدند و بزرگان بر آن پیر شده و پیران با آن رخت بر بستند، چگونه؟ ... چگونه می پذیرفتند حال آنکه شخص مولایم را بی چون و چرا پذیرفته بودند و کارهایی که انجام دادند از جمله جنگ های جمل و صفین و نهروان گواه بر این است ... حال چگونه قرآنی را می پذیرفتند که آکنده از سرزنش کسانی بود که آنان در دل دوستشان می داشتند و خلیفه رسول الله می انگاشتند؟ ...

10 دربارۀ ی حضرت عل و بدعت های خلفا

اشاره

پرسش دهم: حضرت علي عليه السلام هنگامی که زمام امور را به دست گرفت کارهایی را که خلفاء کرده بودند و شیعه آن کارها را گناه یا اشتباه و بدعت می داند، تغییر نداد مثل حج تمتع - فدا - تراویح - الصلاة خیر من التوم؟

پاسخ: لشکریان و کسانی که در ظاهر پیرو امیرالمؤمنین (ع) بودند، ایشان را در تمام آنچه به آن مأمور می شدند، پیروی نمی کردند. مگر نمی بینیم جنگ هایی به بزرگی جمل و صفین و نهروان چگونه آغاز شدند؟ آیا نخست از بیعت شکنی و سرپیچی از فرمان امام نبود؟

بنابر آنچه به دست ما رسیده است، امیرالمؤمنین در زمان حکومت خود، پنجاه نفر شیعه ی حقیقی نداشتند (1) و همراهان ظاهری ایشان، حضرت را ادامه دهنده راه عمر و ابوبکر و عثمان می دیدند، نه امامی که از جانب خدا، اطاعت او

1- إختیار معرفة التّاقّلین: 6 ح 11- و ذکر هشام عن أبي خالد الكابلي عن أبي جعفر (ع) قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ مَا كَانَ فِيهِمْ خَمْسُونَ رَجُلًا يَعْرفُونَهُ حَقَّ مَعْرفَتِهِ وَ حَقَّ مَعْرفَةِ إِمَامَتِهِ _ امام باقر (ع) فرمودند: علي بن ابي طالب (ع) نزد شما در عراق بود و با دشمن خود می جنگید در حالی که اصحاب او با وي همراه بودند اما در میان آنان پنجاه مرد که او را به حق معرفت و حق معرفت امامتش بشناسند، نبود. بحار الأنوار: 42/152 ب 124 ح 19.

واجب شده است. از این روست که چون حضرت اعلام نمودند که نماز تراویح بدعت است، آنان فریاد و اعمرا سر دادند که از روش عمر دست برنمی داریم و مولایم که اعتراض خود و بدعت و حرام بودن انجام این کار را بیان فرموده بود، آنان را به حال خود و انهدا تا به سویی که اراده دارند راه برند. (1)

اما درباره فدک: امیرالمؤمنین (ع) در همان ابتدای غصب فدک، به دفاع از حضرت زهرا (س) آمدند و یکی از شاهدان ایشان بودند. همچنین در حضور مردم، ابوبکر را مورد خطاب قرار دادند و بر او حجّت و دلیل آوردند. البته به این اکتفا نمرموده و طیّ نامه ای به ابوبکر، باز این مهم را یادآور شدند و از حقّ حضرت زهرا (س) حمایت فرمودند. ایشان همچنین هنگام شهادت حضرت فاطمه س، پس از دفن ایشان، در ایام عثمان، پس از بیعت مردم با حضرت و در نامه های خود از این موضوع یاد فرمودند.

امیرالمؤمنین در کوفه خطاب به جمعی از اهل بیت و شیعیان خود فرمودند: «اگر بخواهم فدک را به وارثان فاطمه (س) برگردانم، لشکر از اطرفم پراکنده می شوند به طوری که در سپاهم نمی ماند جز خودم و عدّه ی کمی از شیعیانم که معتقد به فضیلت و امامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) هستند». (2) و آخرین سخن امیرالمؤمنین (ع) درباره ی فدک نیز همان بود که در نامه به ابن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود که نسبت به آن هم

1- کتاب سلیم: 126، الکافی: 8/63، الصراط المستقیم: 3/26، تلخیص الشّافی: 4/58. و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 2/283 و ج 1/269.

2- کتاب سلیم: 2/720، بحار الأنوار: 29/383.

عده اي بخلشان برانگيخته شد و عده اي به آن كاري نداشتند و خداوند برترين حكم كنندگان است...»! (1)

مشتي از خروار

و در آخر اين حديث شريف را مي آورم براي آن كس كه ديده ي قلبش را تنها به درگاه اربابي دوخته است كه عالم، تمتاي نگاه لطف او دارند:

اميرالمؤمنين (ع) خطبه اي ايراد فرمودند. خداوند را سپاس و بر او ثنا گفتند. سپس بر پيامبر (ص) صلوات فرستاده و فرمودند: **أَلَا إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَ طُولِ الْأَمَلِ أَمَا اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ فَيَصِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَا طُولِ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَإِنَّ الْأَخْرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْأَخْرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ عَدَا حِسَابٍ وَ لَا عَمَلَ** _ آگاه باشید! همانا هولناك ترين چيزهايي كه از آنها بر شما هراسانم، دو خصلت است: پيروي از خواهش هاي نفساني و آرزوهاي دور و دراز. اما پيروي از خواهش هاي نفساني كه از (ابراز و اعمال) حق بازمي دارد و آرزوهاي دور و دراز كه آخرت را از ياد مي برد. آگاه باشید! همانا دنيا پشت كنان كوچ کرده است و به راستي كه آخرت روي آورنده كوچ نموده است و هريك را فرزنداني است. شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنيا زيرا امروز عمل هست و حسابي نيست و فردا (در آخرت) حساب هست و عملي در كار نيست.

وَ إِنَّمَا بَدَأَ وَفُوجِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبِعُ وَ أَحْكَامٍ تُبَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ

1- نهج البلاغه، شرح محمد عبده: 3/71 نامه 45..

عَلَى ذِي حِجِّي لِكِنَّهُ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِرْعُتٌ وَمِنْ هَذَا ضِرْعُتٌ فَيَمُرُّ جَانِ فَيَجَلَّلَانِ مَعَا فَهُنَالِكَ يَسَّ تَوَلَّى الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى _ و همانا خواست گاه رخداد فتنه ها، هواهای نفسانی مورد پیروی و بدعت هاست که با (عمل به) آن (بدعت ها)، با حکم خدا مخالفت می شود و در آن مردانی، مردانی دیگر را به ناحق سرپرست می شوند. آگاه باشید! همانا اگر حق خالص در میان بود، هیچ اختلافی نبود و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند اما چنین است که مشتیی از حق و مشتیی از باطل برگرفته شده و با یکدیگر آمیخته شده است و اینجاست که شیطان بر یاران خود چیره گردد و تنها کسانی که از جانب خداوند برای آنان عاقبت نیکویی رقم خورده باشد، رهایی یابند.

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَرَبُّو فِيهَا الصَّغِيرُ وَبَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غَيَّرَتِ السُّنَّةُ وَقَدْ أَتَى النَّاسَ مُنْكَرًا ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَتُسَبِّ الدَّرِيَّةُ وَتَدْفُقُهُمُ الْفِتْنَةُ كَمَا تَدْفُقُ النَّارُ الْحَطَبَ وَكَمَا تَدْفُقُ الرَّحَى بِنُفَالِهَا وَيَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ» _ همانا شنیدم رسول الله (ص) می فرمود: «حال شما چگونه است زمانی که فتنه شما را چنان فراگیرد که کوچک در آن بزرگ شود و جوانان در آن پیر شوند. مردم مطابق آن پیش می روند و آن را سنت (الهی) برمی گزینند. چون چیزی از آن تغییر کند، گفته شود: "سنت تغییر یافته است و مردم کار نادرستی کرده اند". سپس (در آن زمان است که) بلاها شدت گیرند و فرزندان به اسارت برده شوند و فتنه آنان را بکوبد چنان که آتش هیزم و آسیاب طعمه اش را در هم می کوبد. (در آن زمان) برای غیر خدا دین را فرامی گیرند و برای غیر عمل کردن، می آموزند و با انجام کارهای آخرت، دنیا را

می طلبند؟»

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شَرِيعَتِهِ فَقَالَ قَدْ عَمِلْتَ الْوَلَاةَ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالِفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوْلْتُهَا إِلَى مُوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَ حُدَيْي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ قَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) _ سپس در حالی که پیرامون حضرت، گروهی از خانواده و خواص و شیعیان ایشان بودند، روی آوردند و فرمودند: همانا والیان پیش از من کارهایی مخالف رسول الله (ص) انجام دادند که از روی عمد با او مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند و اگر من مردم را به کنار گزاردن آن ها مکلف می کردم و آن ها را به جایگاه خود بازمی گرداندم، آن چنان که در زمان رسول الله (ص) بود، هر آینه سپاهم از گرد من پراکنده می شدند تا آنجا که تنها می ماندم یا تعداد بسیار کمی از شیعیانم _ کسانی که به فضیلت من و واجب بودن امامتم در کتاب خدای عزوجل و سنت رسول الله (ص) آگاهی دارند _ (با من) باقی می مانند.

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع) فَوَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَصَّ عَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ رَدَدْتُ فِدْكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ (س) وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَمَا كَانَ وَ أَمَصَدْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَقْوَامٍ لَمْ تُنْصَ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قُضِيَ بِهَا وَ نَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالِ بَعْضِ حَقِّ فَوَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَرْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ _ آیا دیدید اگر درباره مقام حضرت ابراهیم دستور می دادم و آن را به جایگاهی بازمی گرداندم که رسول الله (ص) (آن را) در آنجا نهاد و فدک را به

وارثان فاطمه (س) بازمی گرداندم وصاع پیامبر خدا (ص) را به حالت نخست بازمی گرداندم (1) و قطعه زمین هایی را که رسول الله (ص) آن را برای گروه هایی مشخص فرمود اما به آنان داده نشد، به آنان می دادم و خانه جعفر را به وارثان او می دادم و آن را از مسجد ویران می کردم (آثار مسجد بودن را از آن زایل می کردم و آن را به خانه تبدیل می کردم) و آن احکام ستم گونه ای را که مطابق با آن حکم شد، (به حکم حق) بازمی گرداندم و زن هایی را که به ناحق با مردانی ازدواج کردند از آنان جدا می ساختم (2) و به نکاح همسران حقشان، بازمی گرداندم و درباره آنان حکم فروج و احکام را جاری می ساختم.

وَسَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِي تَغْلِبَ وَرَدَدْتُ مَا فُسِمَ مِنْ أَرْضِ حَيِّرٍ وَمَحَوْتُ ذَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْقَيْتِ الْمُسَاحَةِ وَسَوَيْتُ بَيْنَ الْمُنَازِحِ وَأَنْفَقْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَصَهُ وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَسَدَدْتُ مَا فُتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَفَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ وَحَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفِيِّنَ وَحَدَدْتُ عَلَى النَّبِيدِ وَأَمَرْتُ بِالْتَكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خُمُسَ تَكْبِيرَاتٍ وَالزَّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَخْرَجَهُ وَأَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَدْخَلَهُ وَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى

1- صاع مقدار آبی است که رسول الله (ص) با آن غسل می فرمودند که مقدار آن مشخص و معادل با شش رطل بود. پیامبر فرموده بودند که پس از من افرادی خواهند آمد که این مقدار را کم بدانند و این رخ داد.

2- مانند زنانی که بدون حضور دو شاهد عادل، صیغه طلاق آنان را جاری می ساختند یا زنانی که در غیر حال طهر آنان را طلاق داده و پس از عده به نکاح درمی آوردند.

الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْدِقَائِهَا وَحُدُودِهَا وَرَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَالْعُسْلَ وَالصَّلَاةَ إِلَى مَوَاقِيتِهَا وَشَرَّائِعِهَا وَمَوَاضِعِهَا وَرَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى مَوَاضِعِ عِيَالِهِمْ وَرَدَدْتُ سَبَائِلَ فَارِسَ وَسَائِرَ الْأُمَمِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسَدَّيْتُهُ نَبِيَّهِ (ص) إِذَا لَتَقَرَّفُوا عَنِّي - و نسل بني ثعلب را (که عمر بی دلیل جزیه را از آنان برداشت و به جای آن زکات را از آنان دو برابر گرفت) به اسارت می گرفتم و آنچه را که از زمین خیبر (در میان منتفذین در زمان عمر) تقسیم شد به حال نخست باز می گرداندم و دفاتر بخشش ها را (که به دستور عمر و براساس نفوذ و سوابق و... ایجاد شده بود و مطابق با آن، در بخشش ها تفاوت می گزاردند) از میان می بردم و همان گونه که رسول الله (ص) به صورت برابر می بخشید، می بخشیدم و آن (اموال و بخشش ها) را در دست (جمعی از) توانگران قرار نمی دادم و مساحت را (در گرفتن خراج که عمر پایه نهاد) می انداختم (معتبر نمی دانستم) و در میان مواضع نکاح، مساوات قرار می دادم (1) و خمس رسول الله (ص) را همان گونه که خداوند عزوجل نازل و واجب فرمود، اجرا می کردم (2) و مسجد رسول الله (ص) را همان گونه که بود، (به حال نخست) باز می گرداندم و درهایی را که به سوی مسجد باز شده می بستم و درهایی که بسته شده باز می کردم و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی جایز برشمرد) حرام می کردم و برای خوردن آبجو حد جاری می کردم و دو متعه (حج و نساء) را حلال می کردم و دستور می دادم تا بر جنازه ها پنج مرتبه تکبیر

1- رسول الله (ص) در امر ازدواج میان سیاه و سفید، عرب و عجم و قریشی و غیرقریشی تفاوت نمی نهاد اما عمر مقرر کرد که غیر عرب نباید از عرب و غیر قریشی نباید از قریشی زن بگیرد.

2- خمس متعلق به اهل بیت (ص) است اما عمر آن را میان تمام مسلمانان تقسیم کرد.

بگویند (که عمر مطابق با نظر شخصی اش یکی از آن کم کرد) و مردم را به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم ملزم می کردم (1) و آن کسانی را که رسول الله (ص) رانده بود ولی با وجود رسول الله (ص)، به مسجد حضرت آورده شدند، بیرون می کردم (2) و آن کسانی را که پس از رسول الله (ص) رانده شدند حال آنکه حضرت آنان را وارد فرموده بود، وارد می گرداندم و مردم را به عمل به حکم قرآن و امی داشتیم و درباره طلاق مطابق با سنت پیامبر رفتار می کردم (3) و زکات را بر اساس اصناف (نه گانه) و مقدار مقرر آن می گرفتم (4) و وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جایگاه هایش باز می گرداندم (5) و اهل نجران را به جایگاه هایشان باز می گرداندم (6) و اسیران فارس و سایر امت ها را مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) باز می گرداندم، هر آینه از گرد من پراکنده می شدند.

وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي التَّوَافِلِ بِدَعَةٍ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي

- 1- مخالفان یا این آیه را نمی خوانند یا در تمام نمازها به آرامی می خوانند.
- 2- اشاره به مروان بن حکم و حکم بن ابی العاص دارد که پیامبر آنان را از مدینه بیرون کردند، ولی عثمان او را بازگرداند و بیت المال را در اختیار او قرار داد.
- 3- برای طلاق وجود دو شاهد عادل شرط است ولی در نکاح شرط نیست و آنان معکوس رفتار کردند.
- 4- آنان بر همه چیز زکات بستند و در هر کجا خواستند کم و زیاد کردند.
- 5- آنان در تمام این موارد دست بردند که برخی از آنها ذکر شده است.
- 6- عمر خلاف دستور رسول الله (ص) آنان را به عراق کوچ داد.

نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي. مَا لَقِيَتْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَطَاعَةِ أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النِّدَارِ - به خدا سوگند! همانا مردم را دستور دادم که در ماه رمضان جز برای ادای نماز واجب جمع نشوند و آنان را آگاه ساختم از اینکه اجتماع ایشان در برگزاری نمازهای مستحبی، بدعت است. (1) برخی از افراد سپاه من که همراه با من می جنگیدند ندا برداشتند که: "ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر کرده است. ما را از خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان، بازمی دارد." و همانا ترسیدم که از گوشه ای از لشکرم شورش کنند. چه دیدم از این امت از تفرقه و پیروی از امامان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش.

وَأَعْطَيْتُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ» (2) فَتَحَنُّنُ وَاللَّهِ عَنِّي بِذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَّبْنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ (ص). فَقَالَ تَعَالَى: «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فِينَا خُصَاةً. «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ» فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (3) لِمَنْ ظَلَمَهُمْ، رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غِنَى أَغْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَّى بِهِ نَبِيَّهُ (ص) وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ (ص) وَ أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمَنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ. فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَ مَنَعُونَا فَرُضاً فَارَضَهُ اللَّهُ لَنَا. مَا لَقِيَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِينَا (ص). وَ اللَّهُ الْمُتَعَانِ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - و (اگر) از آن، سهم ذی القربی را می بخشیدم که خداوند عزوجل

1- مقصود حضرت نماز تراویح است.

2- (۸) سوره الأنفال: آیه ۴۲.

3- (۵۹) سوره الحشر: آیه ۸.

می فرماید: «اگر به خداوند و آنچه بر بنده خودمان درباره روز جدایی حق و باطل، روزی که دو گروه یکدیگر را ببینند نازل کردیم، ایمان دارید». (1) به خدا سوگند! ما هستیم مقصود از ذی القربی که خدا ما را با خود و پیامبرش (ص) قرین قرار داده آنجا که خدای تعالی فرموده است: «برای خداوند است و برای پیامبرش و برای ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان». این تنها ویژه ماست «تا دست گردان میان توان گران شما نباشد و آنچه (از دستورات) را که فرستاده (رسول الله) به شما داد بگیری (پذیرید و انجام دهید) و از هر آنچه شما را از آن بازداشت، دست نگه دارید» و درباره ستم کردن به آل محمد از خدا بترسید، همانا خدا نسبت به کسانی که به آنان ظلم کنند، سخت کیفرکننده است». و این رحمتی است از جانب خداوند برای ما اهل بیت و ثروتی است که خداوند ما را بدان بی نیاز کرده و پیامبرش (ص) را بدان توصیه فرموده است و برای ما در صدقه، سهمی قرار نداده است. خداوند پیامبرش (ص) و ما اهل بیت را گرامی داشته است از اینکه از کثیفی های مردم (2) به ما روزی دهد. خدا را تکذیب کردند و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حق ما گویاست، انکار کردند و ما را از واجبی بازداشتند که خداوند آن را بر ما واجب فرموده بود. خاندان هیچ پیامبری از امت آن پیامبر ندید آنچه که ما پس از پیامبرمان (ص) دیدیم و به راستی که

-
- 1- این فراز به دنبال دستور خداوند درباره مصرف خمس آمده است که حضرت با تلاوت آن می خواهند بفرمایند که اعتقاد به مصرف خمس از شروط ایمان به خدا و روز قیامت است همچنان که در آیه نیز مشهود است.
- 2- اموالی که مردم برای دفع بلا انفاق می کنند، صدقات.

خداوند ياور ماست عليه كساني كه به ما ستم كردند و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم. (1)

11- درباره ي ارتداد پس از شهادت رسول

اشاره

1- الكافي (الروضه): 8/58 ح 21، تمام نهج البلاغه: الخطبة 3. ر.ك: كتاب سليم: 721 ح 18 و 948 ح 84، تأويل الآيات: 653، بحار الأنوار: 34/222 ب 58 ح 6.

پرسش یازدهم: در برخی از کتب شیعیان آمده است که اصحاب پیامبر جز چند نفر بعد از رسول خدا مرتد شدند؟ یعنی چه؟

پاسخ: اراده ی رحمانی بر آن قرار گرفت که قرآن، کلام خداوندی و سعادت آفرین آسمانی برای اهالی خاک، بر سینه ی سینای محمدی فرو فرستاده شود و اسلام آخرین آیین و رسول مگی، خاتم فرستادگان باشد.

حق نیز چنین بود که کلام وحی فرقان حق و باطل و طریق هدایت بنی آدم و روش پیامبر آخرین، عالی ترین راه و رسم زندگی برای اهل ایمان باشد، اما تدبیر و تعمق در سرنوشت جامعه اسلامی نشانی از اتفاق و اتحاد سعادت آفرین و خیرافزا و عزت خیز را به نمایش نمی گزارد و امت محمدی همانند امت های پیشین که آتش فرقه گرایی خرمین باورهایشان را به آتش کشید، در ره پویی سبیل صاحب رسالت، راه ناکامی در پیش گرفتند و طریق تفرقه بنا نهادند. به راستی ماجرای حیرت انگیز و ملال آور است.

کدامین گروه بر سبیل هدایت و کدامین دسته در مسیر کژی و کجی است؟ از میان اصحاب حنی آنانی که با دیرینه ای پر از حماسه و قطعاتی پر از درخشندگی بودند، راهی جدای از یکدیگر پیموده و با قرار گرفتن در مسیر تندباد ناگوار و

وحشت زاي خيانت، راه تفرقه بازگشودند.

گروهی رندانه و از سر طمع بال و پر خویش را که با تیغ هدایت حضرت خاتم الأنبياء چیده شده بود، آراستند و لطیف و مرموز، در بستر تغییرات خرامیدند تا چون روزگار مقتضی شود، آب رفته را به جوی بازگردانند. گروهی سرگردان و حیران راه گمراهی پیش گرفتند و در وادی سرگشتگی و ناتشخیصی امام هدایت به گرداب های سخت هلاکت فروغلتیدند. گروهی زمامداری دنیا را فارغ از زندگی جاودان آخرت به تصویر کشیدند و شیخوخت را امتیاز ولایت مداری شمردند. جمعی نیز راه صبر پیش گرفتند پس از پاك بازي کردن و همراه نیافتن و تعرض دیدن.

آیا به راستی حاصل بیست و سه سال رسالت کامل و جامع خاتم و شصت و سه سال پاك و منزه زیستن و هدایت گری امین مکه، حتی چند روزی تا تجهیز و تدفین جسم پاك او بردباری را مقتضی نبود تا جامعه ماتم زده مسلمانان با حضور بزرگان صحابه نزدیک ترین راه به اسلام جاوید را برگزیند؟ آیا اسلام و قرآن و تعالیم پیامبر اکرم نمی توانست از تفرقه میان مسلمانان مانع شود تا با اجرا شدن تعالیم و روشن گری های حضرت خاتم الأنبياء، روح امّ القریبی از میان اقامت آخرین رخت برنبدند؟ آیا راهی برای گریز از این اختلاف ایمان سوز و مخالف بانصّ کلام خدا وجود نداشت؟ یا اینکه پیامبر رحمت، جامعه تازه رشد یافته و رو به توسعه خود را بدون روشنگری و هدایت کامل تنها گزارده بود؟

هرگز چنین مباد و چنین نبود. اسلام آیین خاتم است و تا روز قیامت بی نیاز می کند آنکه را در پی هدایت است. اما چه شده که اکنون پس از چهارده قرن،

آنان که خود را زیر پرچم اسلام می دانند، در هفتاد و چند وادی حیران اند و جز یکی، سایرین راه به سوی جز بهشت می برند؟ ماجرا از پیش از شهادت پیامبر آغاز شد ولی پس از آن رخ نمود:

ارتداد به معنای بازگشتن از اسلامی است که خداوند بدان خشنود گردیده باشد. خداوند دین اسلام را با ولایت امیرالمؤمنین کامل نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي - امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خویش بر شما تمام نمودم».

و در ادامه فرمود: « وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا - من برای شما این اسلام (همراه با پذیرش ولایت علی(ع)) را راضی شدم» (1). و در جای دیگر فرمود: «و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه - و هر آن کس که جز اسلام بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد». پس اسلام بدون ولایت، اسلامی که خداوند پذیرفته باشد نیست.

حال اگر تمام امت رسول الله(ص) پس از شهادت ایشان، از ولایت امیرالمؤمنین بازگردند و از یاری او امتناع ورزند و تن به کسی جز او دهند، جای تعجب ندارد که معصوم بفرماید پس از رسول خدا تمام مردم جز سه تن یا چهار تن همه از اسلام بازگشتند و این عیبی برای پیامبر اکرم(ص) نیست زیرا تربیت نشدن شاگرد برای آموزگار کاستی نمی آورد که خداوند خود آفریدگار و پروردگار تمامی مخلوقات است اما خود می فرماید: بیشتر مردم نمی اندیشند،

بیشتر مردم درک نمی کنند، اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند. بسیار کم از میان بندگان من بسیار شکرگزار هستند. بسیاری از مردم شکرگزاری نمی کنند. بیشتر مردم ایمان نمی آورند. و درباره ی نوح پیامبر که قوم خود را نزدیک به نه قرن از نافرمانی خدا بر حذر داشت، می فرماید: «و همراه با او جز اندکی، ایمان نیاوردند» و بسیاری موارد دیگر.

در اینجا از ذکر برخی واژه های غیر متداول ناگزیرم البته تلاش می کنم این معنا را هرچه شیواتر بیان کنم: ما شیعیان اهل بیت (ع) به کتاب خداوند، قرآنی که بر قلب پاک پیامبرمان نازل گردید، ایمان داریم. البته وهابی ها نیز همین ادعا را دارند و البته تنها «ادعا» دارند. حال ما از همین ادعای آنان _ که می دانیم تنها پنداری است که بر روی خواهش های نفسانی خویش کشیده اند _ بهره می بریم تا ببینیم کدامیک به قرآن و عمل به آن نزدیک تر هستیم.

صحابه و آیه انقلاب (پس گرایي)

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ _ مُحَمَّد (ص) تنها يك فرستاده از جانب خداوند است که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خویش (دوران جاهلیت، عصر کفر و شرک) بازمی گردید؟ و هر آن کس که به گذشته خویش بازگردد، هرگز ضرری به خداوند نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.» (1)

محور سخن در این آیه شریفه، شهادت رسول خدا(ص) و انقلابی است که پس از ایشان برپا خواهد شد. این بیان در سه بخش: «و ما محمد»، «أفان مات أو قتل» و «انقلبتم علي أعقابكم» نهفته است. در اینجا برای بیشتر مشخص شدن مفهوم این بیان ها باید به پرسش هایی اساسی پرداخته و در صدد پاسخ گفتن به آن ها باشیم.

چرا خداوند به جمله: «محمد تنها يك پیامبر است» اکتفا نفرمود و بلافاصله پس از آن فرمود: «که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود...؟» در حالی که سیاق آیه با جمله اول کامل می شود. یعنی تنها می فرمود: «محمد تنها يك پیامبر است، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود». پس چه نیازی بود که این جمله آن هم به صورت تأکید بیان شود و گفته شود: «او پیامبری است که پیامبران پیش از او آمده اند و رفته اند»؟ به عبارت دیگر: جمله ی دوم چه نقشی در بیان مقصود دارد؟

حرف عطف «أو» که به معنای «یا» می باشد دلالت بر اختلاف میان معطوف _ که در اینجا «قتل» است _ با معطوف علیه _ که در اینجا «مرگ» است _ دارد. به بیان دیگر خداوند با ذکر عبارت مات أو قتل می خواهد بفهماند که میان این مرگ و قتل تفاوتی وجود دارد. این تفاوت چیست؟

در خطاب «انقلبتم _ باز می گردید» چه کسی مورد خطاب است و مخاطب از چه چیزی باز می گردد و این بازگشت او چه ارتباطی با رحلت یا شهادت رسول اکرم(ص) دارد؟

و دیگر اینکه در این آیه، موقعیت بیان شده، موقعیت استقامت و پایداری

است، پس چرا خداوند نفرموده است: خدا استقامت کنندگان یا مؤمنین یا مسلمین را به زودي پاداش خواهد داد بلکه فرموده است: «خداوند به زودي شاكران را پاداش خواهد داد»؟

پيش از پرداخت سؤالات، لازم است دو مقدمه مهم را بيان كنيم:

يكم: شأن نزول: اصحاب تفاسير مي گویند شأن نزول این آیه، شکست مسلمانان در جنگ احد بوده است که در خلال آن، مشرکین شایع کردند رسول خدا(ص) در جنگ به قتل رسیده است و این موجب نوعی شکست، عقب نشینی و تردید مسلمانان شد و خداوند این آیه را برای سرزنش مسلمانان فرفرستاد.

دوم: اصل در آیه چیست؟ آیا اصل در آیات قرآنی این است که برای هر زمان معتبر هستند مگر آنچه با دلیل استثناء شود؟ یا بالعکس؟

به بیان دیگر: اگر آیات قرآن برای هر زمانی قابل قبول هستند، پس می توانیم مفهوم آیه را به غیر از زمان نزول آن نیز تعمیم دهیم و گرنه باید مقيّد به شأن نزول آیه باشد و تعمیم آن به زمانی دیگر نیاز به دلیل خواهد داشت.

شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتفاق نظر دارند بر اینکه عموم لفظ مورد نظر است و خصوصیتی در شأن نزول نیست؛ زیرا اگر اصل بر عدم تعمیم آیات قرآن به زمان های دیگر باشد، عمل به قرآن در زمان های بعد باطل بوده و ما ناگزیر خواهیم بود اکثر آیات قرآن را کنار گذاشته و بی فایده تلقی کنیم. ولی چنین چیزی با روحیه، روش، تعلیمات و عمومیت اسلام منافات دارد. همچنین در قرآن آیاتی هست که بر تدبّر و عمل به قرآن تأکید داشته و نسبت به عکس آن توییح می کند. از این دست آیات در قرآن کریم کم نیست و به عنوان نمونه

برخی از آیات تدبیر: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا _ آیا آنان در قرآن تدبیر نمی کنند یا اینکه بر دل‌های آنان قفل‌های آن قرار دارد؟» (1). «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ _ ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟» (2). «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَدَقْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا _ و بدین سان آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انداز را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بپرهیزند یا برای آنها تذکری به وجود آید.» (3).

که اگر بخواهیم نظر عکس را بپذیریم، این فرمایش خداوند: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ _ و آنگاه که قرآن خوانده شود بدان گوش فرادهید و سکوت کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید» (4) دیگر معنایی نخواهد داشت چرا که آیه به تمام قرآن اشاره دارد و مخصوص بخش اندکی از آن نیست.

این آیات ما را ملزم می سازد تا به تمام قرآن پای بند باشیم نه به بخشی از آن. بنابراین هیچ کسی که ادعای پیروی از قرآن را داشته باشد، با فرض دوّم موافق نیست. با ثابت شدن اصل یکم، نیازی به بیان دلیل برای تعمیم حکم آیه انقلاب (به معنای پس گراییدن از اسلام به کفر و شرک) به زمان‌های پس از نزول

1- (45) سوره محمد(ص): آیه 25.

2- (54) سوره قمر: آیات 18، 23، 33 و 41.

3- (20) سوره طه(ص): آیه 114.

4- (7) سوره الأعراف: آیه 205.

نیست اما دلایل آن را نیز بیان می‌کنیم:

1) آن چه در جنگ احد در مدینه و اطراف آن شایع شد، خبر قتل پیامبر(ص) بود که موجب پیدایش ارتداد و بازگشت به گذشته شد. اما اگر خداوند می‌خواست تنها به جنگ احد اشاره نماید باید می‌فرمود: «أفان قتل _ آیا اگر کشته شود» ولی حالت مرگ را نیز اضافه فرمود، یعنی برای زمان نزول آیه از لفظ «قتل _ کشته شود» استفاده شده است و ذکر لفظ «مات _ مرگ» در آیه به منظور تعمیم از دنیا رفتن پیامبر است حال با شهادت در میدان جنگ باشد یا در خانه. و آوردن این دو لفظ با یکدیگر به منظور آن است که بیان فرماید مشابه آن «انقلاب _ بازگشت» _ ی که در جنگ احد رخ داد، پس از شهادت پیامبر(ص) نیز واقع خواهد شد.

2) گفتیم که حرف «أو» دلالت بر اختلاف میان دو کلمه ای دارد که این حرف، آن دو را برای یک مفهوم به یکدیگر متصل می‌کند. به عنوان مثال می‌گوییم: اگر بروم یا بمانم او خواهد آمد. کلمه ی «یا» همان نقش حرف «أو» را ایفا می‌کند و دلالت دارد بر اینکه رفتن یا نرفتن من با هم متفاوت هستند اما در هر دو حالت، آمدن شخص غایب اتفاق خواهد افتاد و این مفهوم برای آن دو حالت مشترك است. درباره این آیه نیز همین گونه است.

وقتی خداوند می‌فرماید «مات أو قتل» بدین معناست که میان شایع شدن خبر قتل پیامبر با رحلت ایشان تفاوت وجود دارد اما آنچه در اینجا مشترك است مفهوم بازگشت از ایمان به سوی شرك است که بی تردید در جنگ احد رخ داد و پس از شهادت پیامبر نیز رخ خواهد داد.

3) با توجه به اینکه خداوند عالم غیب است و به وضوح چگونگی رحلت پیامبر(ص) را می‌داند، بیان نمودن این آیه به صورت تردید تنها به این دلیل است که خداوند اراده نموده هر دو حادثه را در این آیه مشمول سازد: شایع شدن خبر قتل پیامبر در احد و رحلت رسول خدا(ص) که در هر دو گروه بسیاری از مسلمانان دچار ارتداد می‌شوند.

4) در زبان عربی هرگاه حرف شرط بر سر فعلی بیاید، در صورت تحقق آن فعل، جواب شرط نیز حتماً رخ خواهد داد. حرف «إن» که یکی از ادات شرط است در این آیه آمده است و فعل های شرط «مات» و «قتل»، و فعل جواب شرط «انقلبتم» است. استفاده از این قاعده در این آیه بدان معناست که هرگاه پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد، این «انقلاب» رخ خواهد داد؛ بنابراین علاوه بر قطعی بودن شمول آیه برای وقوع انقلاب پس از شهادت پیامبر، این نکته نیز آشکار است که در این آیه تأکید بر روی انقلاب پس از مرگ یا قتل رسول الله(ص) است.

در این آیه آمدن حرف استفهام «أ_ آیا» که بر سر حرف شرط «إن_ اگر» آمده است، مفهوم تأکیدی دارد و در واقع برای استتکار، توبیخ و زشت نشان دادن این انقلاب است.

تا اینجا اثبات شد که آیه مورد نظر برای هنگام نزول خود، تا پیش از شهادت پیامبر و پس از آن قابل تعمیم است.

نکته ی دیگری که از ذکر آن ناگزیر هستیم اینکه باید دانست مرگ دو معنا دارد يك معنای عام که مفهوم آن قبض روح است: «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ_ هر کجا باشید مرگ به سراغ شما خواهد آمد هر چند در

برج هایی مرتفع باشید». (1) «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ _ اوست که شما را حیات بخشید سپس شما را می میراند و پس از آن شما را زنده می کند». (2)

معنای دیگر مرگ، خاص است که در برابر قتل می باشد یعنی شخص به مرگ طبیعی بمیرد و در هر آیه ای که هر دو لفظ «موت» و «قتل» هم زمان آمده باشد، منظور همین معنای خاص مرگ است، به خصوص آنجا که از حرف «او» استفاده شده است که مستلزم اختلاف در معنی میان معطوف و معطوف علیه است. به عنوان مثال:

«لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا _ اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند». (3) «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ _ و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدا از تمام چیزهایی که جمع آوری می کنند بهتر است». (4) «وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ _ و اگر بمیرید یا کشته شوید مسلماً به سوی خدا بازگردانده می شوید». (5)

اگر مرگ در این آیات به معنای عام خود باشد، هیچ دلیلی برای به کارگیری لفظ قتل نخواهد بود، زیرا قتل هم نوعی مرگ است و این خلاف بلاغت است و مورد بحث ما نیز از همین قبیل است. از اینجا ثابت می شود که مقصود از مرگ

1- (4) سوره نساء: آیه 79.

2- (22) سوره حج: آیه 67.

3- (3) سوره آل عمران: آیه 157.

4- (3) سوره آل عمران: آیه 158.

5- (3) سوره آل عمران: آیه 159.

در آیه انقلاب همان معنای خاص آن است که هم ردیف قتل است نه شامل آن.

اما پاسخ به سؤالات:

چرا خداوند بر رسول بودن حضرت تأکید فرموده است: «او رسول است و قبل از او رسولان گذشته اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...» در حالی که می توانست چنین بفرماید: «محمّد تنها يك رسول است، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...»؟

با اولین نگاه به آیه توجه مسلمانان به این نکته جلب می شود که پیامبر جاودان نیست و ایشان نیز از دنیا می رود. اما اگر این تمام مقصود بود، کافی بود خداوند بفرماید: «محمّد تنها يك انسان است که پیش از او انسان هایی آمده و رفته اند». بنابراین تأکید بر رسول بودن حضرت و صفت رسالت ایشان معانی دیگری دارد:

یکم: همان گونه که دین در گذشته وابسته به زندگی پیامبران نبوده است، درباره اسلام و زندگی پیامبر خدا(ص) نیز همین طور است یعنی: پیامبران پیشین از دنیا رفتند و دین پس از آنها باقی بود، رسول خدا(ص) نیز هرگاه بمیرد یا کشته شود، دین پس از او ادامه خواهد داشت.

دوم: تأکید بر «تطابق سنن»: سنّت اُمّت ها پس از مرگ پیامبرانشان بر یکدیگر منطبق است. آن چه بر اُمّت های پیشین گذشته است، بر این اُمّت نیز مو به مو جاری خواهد شد. این حقیقت را قرآن، سنّت و واقعیت تاریخی ثابت می کنند. اما قرآن:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ

بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَنَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُعَلِّمُ مَا يُرِيدُ _ بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، خداوند با برخی از آنها سخن گفت و بعضی را در جاتی برتر داد. و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از این پیامبران بودند، پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی کردند ولی این امت ها با هم اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم بیکار نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد».

با توجه به اینکه ضمیر «هم» به «تلك الرسل _ پیامبران» باز می گردد و با توجه به آیه قبل: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ _ این ها آیات خداست که به حق بر تو می خوانیم، و تو از رسولان هستی» پیامبر خدا(ص) نیز مشمول این آیه قرار می گیرد.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ _ مردم يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را _ که به سوي حق دعوت می کرد _ همراه آنان نازل نمود تا در میان مردم درباره آنچه اختلاف داشتند، حکم کند و کسی در آن اختلاف نکرد مگر آنهایی که کتاب را پس از آن که نشانه های روشن به آنان رسیده بود، دریافت کرده بودند، که از

روي ستم و انحراف از حق در آن اختلاف کردند و خداوند آنهايي را که ايمان آورده بودند نسبت به حقيقتي که در آن اختلاف داشتند، هدايت نمود». (1)

«أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ _ آیا مردم گمان کرده اند به حال خود رها مي شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کساني را که پیش از آنان بودند، آزمودیم پس بایسته است که علم خدا در مورد کساني که راست مي گویند و کساني که دروغ مي گویند تحقق یابد».

«فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ _ آیا آنان جز ایامی همانند ایام پیشینیان را انتظار دارند». (2) این ها همه آیاتی هستند که تطابق سنن را به اثبات مي رسانند و تا اینجا «تطابق سنن» را از قرآن ثابت کردیم، اما روایات: در این زمینه روایات معروف و صحیح فراواني وجود دارد مانند این کلام رسول خدا(ص) که مورد قبول همگان است:

«لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِيرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ سَلَكَوا جُرْحَ ضَبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ. قلنا: يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: فَمَنْ؟! _ به يقين سنّت هاي آناني را که پیش از شما بودند پيروي خواهيد کرد عيناً همان گونه که بوده است و... تا آنجا که اگر وارد سوراخ مارمولکي شده باشند، شما وارد آن سوراخ خواهيد شد. عرض کردیم: يا رسول الله! (سنن) يهوديان و نصرانيان (را پيروي

1- (2) سوره بقره: آیه 214.

2- (10) سوره يونس: آیه 103.

خواهیم کرد؟ فرمود: پس چه کسی را؟» (1).

همچنین این کلام آن حضرت که فرمودند: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَجْلُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي يَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ أَزْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْمَرَى - در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می شوند و آنان را از حوض کوثر می رانند. من می گویم: پروردگارا! اصحابم! خداوند در پاسخ می فرماید: تو هیچ از آنچه پس از تو انجام دادند آگاهی نداری. آنان عقب عقب، به گذشته ی خویش بازگشتند» (2).

«إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، لِيَقْتَطِعَنَّ دُونِي رَجَالًا - فَلَأَقُولَنَّ: أَيُّ رَبِّ مَنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي؟ يَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ - همانا من بر سر حوض به انتظارم که ببینم کدام يك از شما بر من وارد می شود. به یقین مردانی را از من جدا می کنند. از این رو خواهم گفت: کدام يك پروردگارم، از من و از امت من؟ (خدا) می فرماید: تو نمی دانی پس از تو چه اموری را پایه نهادند. آنان پیوسته به گذشته خویش بازگشتند» (3).

1- اختیار معرفة الناقلين: 2/826، تفسیر العیاشی: 204-1/203 ح 68، إحقاق الحق (الأصل): 270 و 315. و از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم: 8/57، صحیح البخاری: 4/144، مسند احمد: 2/527، المستدرک حاکم: 1/37 و 129. این متن با اختلاف و به سندهای متفاوت در کتاب های فریقین آمده است و ما متن را از صحیح بخاری آورده ایم.

2- کتاب سلیم، تحقیق محمد باقر انصاری: 163، إحقاق الحق 270. و از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: 7/208 و ما از صحیح بخاری آورده ایم.

3- از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم: 7/66.

«إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي. وَ فِي رَوَايَةٍ: فَأَقُولُ أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: هَلْ سَعَرْتَ مَا عَمَلُوا بِعَدْلِكَ، وَ اللَّهُ مَا يَرْحُمُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ – همانا من بر سر حوض، می نگرم که چه کسی از میان شما بر من وارد می شود و هر آینه گروهی از همراهی من، دور می شوند. پس من می گویم: پروردگارم! از من و از امت من؟! و در روایت دیگر آمده است: من می گویم: اصحابم! پس گفته می شود: آیا می دانی پس از تو چه کردند؟ به خدا سوگند پیوسته به گذشته ی خویش بازگشتند» (1).

پیامبر روزی خطبه ای خواندند و چنین فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ... وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بِعَدْلِكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (2) فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ – ای مردم! همانا شما به سوي خداوند محشور خواهید شد... و همانا مردانی از امت مرا می آورند. سپس آنان را به سمت چپ می برند. پس من می گویم: ای

1- از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: 7/209، صحیح مسلم: 7/66. از کتاب های شیعیان اهل بیت (ع) رك: الأمالی، شیخ مفید: 37-38: المجلس الخامس ح4. از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم: 7/68، صحیح البخاری: 7/206-210 و ج8/86، مسند احمد: 1/257 و ج3/18، 39، 384 و ج6/121، سنن ابن ماجه: 2/1440، المستدرک حاکم: 2/447 و ج4/74-75، مجمع الزوائد: 3/85 و ج10/364-365، کنز العمال: 1/387 و ج4/543 و ج11/132 و ج176-177 و ج14/417-419 و 434.

2- (5) سورة المائدة: آیه 118.

پروردگارم! اصحابم! پس گفته می شود: از آن هنگام که تو آنان را ترك گفتي، پیوسته به گذشته ي خویش بازگشتند. پس من می گویم چنان که بنده نیکوکار خدا گفت: «خدایا! تا زمانی که میان آنها بودم، گواه بر آنان بودم و چون مرا میراندي تو مراقب آنان بودي و تو بر هر چیزی گواه هستي». پس در پاسخ گفته شود: از آن زمان که تو از آنان مفارقت نمودي پیوسته به گذشته هایشان (کفر و جاهلیت) بازگشتند» (1).

قابل توجه است که این بیان: «سپس آنان را به سمت چپ می برند» به این آیه اشاره دارد: «وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ * لَا يُبَارِدُ وَلَا يُغْنِي» و یاران سمت چپ، چیست اند یاران سمت چپ، در میان بادهای کشنده و آب جوشان هستند و در سایه ای از دود و آتش که نه خنک است و نه گوارا» (2).

همچنین کلام دیگر حضرت که در حجة الوداع فرمودند: «لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَرَجِعُونَ بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» شما را نیابم درحالی که پس از من بازگردید و (چون گذشته) کافر شوید که گروهی گردن گروه دیگر را قطع کند» (3).

1- از کتب مخالفین ر.ک: صحیح البخاری: 4/110 و صص 142-143 و ج 5/191-192 و ج 7/195، صحیح مسلم: 8/157، سنن، نسائی: 4/117، مسند احمد: 1/235 و 253، سنن الترمذی: 4/38 و ج 5/4، کنز العمال: 14/358، البداية و النهاية: 2/116، الدر المنثور: 2/349.

2- (56) سوره الواقعة: آیات 42-46.

3- صحیح البخاری: 1/38 و 192-2/191 و 5/126 و 6/236 و 7/112 و 8/16، 36، 91، صحیح مسلم: 1/58 و 5/108، مسند احمد: 1/230، 402 و 2/85، 87، 104 و 4/351، 358، 366 و 5/39، 44-45 و 49، 68، 73، سنن، نسائی: 7/126-128، سنن الدارمی: 2/69، سنن ابن ماجه: 13002، سنن أبي داود: 2/409، سنن الترمذی: 3/329، السنن، بیهقی: 5/140 و 6/92 و 97 و 8/20، المستدرک حاکم: 1/191. از کتاب های شیعیان: الأمالی شیخ طوسی 503: المجلس [18] ح 1102-9- به سندش از جابر بن عبدالله.

در جاي ديگر به روايت شيعيان اهل بيت (ع)، اميرالمؤمنين (ع) درباره ي تفرقه در ميان امت رسول الله (ص) به بزرگ يهوديان چنين فرمودند: «عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ فَقَالَ: عَلَى كَذَا وَكَذَا فِرْقَةٌ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع): كَذَبْتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَاللَّهِ! لَوْ تَبَيَّنْتُ لِي الْوَسَادَةُ لَقَصَدَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ. افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى (ع). وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ بِالْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ الصَّفَا وَصِيَّ عِيسَى (ع). وَ تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ (ص) _ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلِيَّ صَدْرَهُ _ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَةٌ عَشْرَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَجِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ _ بِرِ چَند فِرَقَه مَتَفَرَّقَ شَدَه ايد؟ كَفْت: فَلَان تَعْدَاد فِرَقَه. اِمَام عَلِي (ع) فَرَمَوْدَنَد: دَرُوع كَفْتِي. سَپس رُوبَه مَرْدَم كَرَدَنَد وَ فَرَمَوْدَنَد: بَه خَدَا سُو كُنْدَا! اِگَر بَرَاي مَن (بَرَاي حَكَم كَرَدَن) جَايگَاه خَاص نَهَادَه مِي شَد، بَه يَقِين كَه حَكَم مِي كَرْدَم دَر مِيَان اَهْلِ تَوْرَات بَه تَوْرَات أَنَا، وَ مِيَان اَهْلِ اِنْجِيل بَه اِنْجِيل أَنَا وَ بِيْن اَهْلِ

زبور به زبور آنان و بین اهل قرآن به قرآن آنان. یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که هفتاد تای آنها در آتش و یکی نجات یافته و در بهشت است و آن فرقه ای است که یوشع بن نون، وصی حضرت موسی (ع) را متابعت کرد. و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است و آن فرقه ای است که از شمعون الصّما وصی حضرت عیسی (ع) پیروی نمود. و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد، هفتاد و دو فرقه در آتش و یکی در بهشت است و آن فرقه ای است که از وصی حضرت محمد (ص) پیروی نمود. و در این حال با دست بر سینه ی مبارک خود، زدند. سپس فرمودند: سیزده فرقه از هفتاد و دو فرقه، همگی خود را بسته به دوستی و محبت من می دانند، یکی از آنها در بهشت است و اوست راه وسط و دوازده تای دیگر در آتش اند» (1).

به روایت مخالفین، این مطلب از پیامبر (ص) این گونه نقل شده است:

«إِفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. فَأَحَدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ. وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَتَفْتَرَقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. يَهُودٌ بَرِّ هَفْتَادٍ وَ يَكُ فِرْقَةٌ مَتَفَرِّقُ شَدْنَدٌ يَكِي از آنها در بهشت است و هفتاد فرقه دیگر در آتش هستند. و مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه متفرق شدند. هفتاد و یک فرقه در آتش هستند و یکی در

1- الأملی، شیخ طوسی 524-523: ح 66/1159، بشارة المصطفی (ص): 334 ح 22، الإحتجاج: 1/391-392 با اختلاف کمی نسبت به یکدیگر حدیث را نقل کرده اند.

بهشت است. سوگند به آنکه جان محمّد در دست اوست! هر آینه امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرّق خواهند شد. یکی در بهشت و هفتاد و دو تای دیگر در آتش هستند» (1).

همچنین از پیامبر روایت کرده اند که چنین فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرَقِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ - ستارگان امان برای اهل زمین هستند از اینکه غرق شوند و اهل بیت من امان برای امت من هستند از این که با یکدیگر اختلاف کنند. به همین جهت است که چون قبیله ای از عرب با آنان (اهل بیت) مخالفت کند، (قبیله های عرب) با یکدیگر اختلاف می کنند و بدین سبب تبدیل به لشکر شیطان می شوند» (2).

دلیل دیگر بر «تطابق سنن» کردار اصحاب پس از شهادت رسول خدا(ص) است که با یکدیگر درگیر شده، جنگ های خانمان سوزی به راه انداختند که بیش از صد هزار نفر قربانی شدند. حال چگونه اصحاب پیامبر(ص) می توانند به گذشته خود بازگردند؟ آنها که مال و جان خود را فدا کرده و با خویشاوندان خود نیز به خاطر اسلام جنگیدند و رسول خدا(ص) را در سختی ها و در ناراحتی ها ترک نکردند و آیات و معجزات ایشان را دیدند؟!

1- سنن ابن ماجه: 2/1322 ح 3992، مسند احمد: 2/332، سنن أبي داود: 2/390 ب 1 ح 4596، المستدرک حاکم: 1/128.

2- المستدرک حاکم: 3/149، مجمع الزوائد: 9/174، کنز العمال: 12/102 ح 34189، ينابيع المودة: 2/442-443 ح 219.

پاسخ این سؤال را علاوه بر آنچه گذشت این گونه می دهیم:

الف: خطاب در «انقلابتم» شما به گذشته (عصر کفر و شرک) بازگشتید» متوجه آنان است نه کس دیگری؛ زیرا معقول نیست که خطاب متوجه مشرکین یا منافقین باشد زیرا آنان از ابتدا به اسلام هجرت نکرده بوده اند و در جاهلیت به سر می برند.

ب: علم، مانع از انحراف نیست. چه بسا افرادی که بدانند حق در سویی است ولی هوای نفس، آنها را به سوی دیگری متمایل نموده و با خود به آن سو می برد، بلکه اکثر حالت های تجاوز از حق، بعد از علم پیش می آید که قرآن می فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» و اختلاف نکردند آنانی که به ایشان کتاب داده شد مگر پس از آنکه برای ایشان علم (پیام وحی) رسید که از روی تجاوز و ظلم در میان خود اختلاف کردند» (1).

پس همه چیز روشن و نشانه های آن آشکار است ولی آنها اختلاف کرده و با یکدیگر جنگیدند. از این دست، آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین بسنده می کنیم.

ج: فداکاری های گذشته و صبر بر مصیبت ها، مانع از انحراف انسان در آینده نیست و ما سراغ نداریم فداکاری ها و صبر بر مصیبت هایی مانند آنچه بر سر بنی اسرائیل آمد هنگامی که فرعون دست و پای آنها را یکی از راست و دیگری از چپ برید آنها صبر کردند، آنها را به دار آویخت باز هم صبر کردند، زنان و

کودکان آنها را نگاه داشته و مردانشان را به قتل رسانید و آنها صبر کردند و از دعوت حضرت موسی دست نکشیدند. معجزه های خیره کننده حضرت موسی را به طور آشکار دیدند که یکی از عظیم ترین آنها شکافته شدن دریا بود. ولی همین که حضرت موسی چند روز آنها را ترک کرد، به عبادت گوساله پرداختند.

د: هر قدر انسان در درجات ایمان بالا رود، اگر به لطف خداوند از خطا مصون نباشد یا به عبارتی معصوم نباشد، امکان انقلاب به کفر در وجود او هست که گویاترین مثال، بلعم باعورا است:

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَى لِمَخٍ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ يَتْرِكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ _ و برای آنها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از آنها جدا شد و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد. اگر می خواستیم او را با این آیات بالا می بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او مانند سگی است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را خواهد کرد. این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان ها را بازگو کن تا شاید بیندیشند. چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، ولی آنها به خودشان ستم می کردند. هدایت یافته کسی است که خدا او را هدایت کند، و

کسانی را که خدا گمراه کند آنها زیان کاران واقعی هستند» (1).

آیا در میان اصحاب پیامبر (ص) کسی به درجه ایمان بلعم باعورا رسیده است؟ او نام اعظم را می دانست ولی با این حال از راه حق منحرف شد. او چنان بود و چنین شد، چه رسد به آنهایی که چنین نبودند و چه شدند!!!

آیا همین اصحاب پیامبر نبودند که به خانه حضرت زهرا (س) حمله کردند و با آنکه فضیلت آن را می دانستند آتش آوردند تا آن خانه را بسوزانند و دیدند آنچه را که بر سر خاندان رسول الله آمد اما پیش نیامدند و اعتراضی نکردند؟ آیا آنان نبودند که در برابر تخلف کنندگان از سپاه اسامه، سکوت کردند و حرکتی نشان ندادند؟

آیا هم آنان نبودند که سکوت کردند در مقابل کسانی که می خواستند در شب عرفه ناقه رسول الله را پی کنند؟ و از کسانی که در روز عرفه صدای خود بر صدای پیامبر بالا بردند و نگزاردند رسول الله را تا آنچه اراده دارد به انجام برساند، سکوت کردند؟

و آیا همین اصحاب نبودند که حاضر نشدند برای نجوا با رسول خدا، پول بپردازند؟ هم آنان نبودند که جهاد در راه خدا دلخواه آنان نبود و هنگام قرائت خطبه نماز جمعه، چون نوای تجارت و موسیقی می شنیدند، پیامبر را ایستاده، رها می کردند؟ آیا این ها گواهی های قرآن درباره ی آنان نیست؟ آری، این قرآن است که درباره ی آنان چنین سخن می گوید.

اما این انقلاب بر چه چیزی رخ خواهد داد؟ با تجزیه و تحلیل و توجه به عناصر اساسی که در آیه آمده است، درصدد پاسخ برمی آیم.

الف: این انقلاب با شهادت پیامبر(ص) ارتباط دارد.

ب: اصلی که انقلاب بر آن رخ خواهد داد، برای تمام منقلبین مشخص بوده است زیرا اگر از آن آگاهی نداشتند به آنان خطاب نمی شد که «به گذشته خویش باز می گردید». بنابراین آنچه که انقلاب بر آن صورت گرفته است از قبل مورد قبول بوده تا آنکه این انقلاب رخ داده است.

ج: مسأله مورد انقلاب واقع شده، ارتباط مستقیمی با خدا و رسول دارد.

د: ضرر این انقلاب در دنیا و آخرت متوجه منقلبین خواهد بود: «فلن یضّر الله شیئا و سیجزی الله الشّاکرین _ این انقلاب هرگز کوچک ترین ضرری به خدا نخواهد رسانید و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد».

و در آیه دیگری بیان فرموده که فایده شکرگزاری به شخص بنده بازمی گردد: «وَمَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ _ و هرکس شکرگزاری (فرمان برداری) کند، پس به درستی که برای خودش شکر کرده است». و مفهوم این کلام این است که ضرر شکر نکردن نیز متوجه خود بنده خواهد بود.

ه: این انقلاب مربوط به سنت پیشینیان است، «تطابق سنن». پس گذشتگان بر هر چه منقلب شدند، مسلمانان نیز بر همان منقلب خواهند شد.

و: اینکه خداوند فرموده است به زودی شکرگزاران را پاداش می دهد به این نکته اشاره دارد که افراد غیر منقلب اندک هستند: «وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشّکُورُ _ و بسیار اندک از بندگان من بسیار شکرگزار هستند».

این نتیجه با توجه به لفظ «انقلابتم» نیز به دست می‌آید چرا که نشان دهنده اکثریت است و اگر منقلبین کم بودند می‌فرمود: «انقلب بعضکم _ بعضی از شما منقلب می‌شوند». و نیز در صورت کم بودن منقلبین، توییخ اکثریت صحیح نبود.

ز: آمدن فعل شرط و تحقق یافتن آن، موجب تحقق یافتن فعل جواب شرط خواهد شد بدین معنا که این انقلاب مسلم بوده و بی شک رخ خواهد داد، چنان که گذشت. آمدن «انقلابتم» به صورت ماضی نیز بر این نکته تأکید دارد که این فعل به طور قطع رخ می‌دهد.

ح: این خطاب تنها متوجه مسلمانان است و حتی منافقینی که در میان اصحاب بودند نیز مخاطب آیه نیستند چرا که مطلب مقصود، مورد پذیرش آنان بوده است. دلیل دیگر اینکه: این انقلاب پیش از شهادت رسول اکرم (ص) رخ نداده است تا پس از آن آشکار شود که در این صورت چنین می‌آمد: «أظهرتم إنقلابکم _ بازگشت خود را آشکار می‌کنید». بنابراین بلافاصله پس از شهادت پیامبر رخ خواهد داد، فوری و بی‌درنگ.

برای شناخت ماهیت این انقلاب، باید هنگام تجزیه و تحلیل، تمام عناصر گذشته را مورد توجه قرار داد به طوری که نتیجه بحث کاملاً بر آن منطبق باشد و گرنه این چیز دیگری خواهد بود.

پیامبر (ص) حاکم بر مسلمین بودند و پس از شهادت ایشان انقلابی رخ داد... . حال می‌پرسیم: پس از وفات حاکم، به طور معمول بر سر چه چیزی انقلاب پیش می‌آید؟ کدام مسایل هستند که پیامبر (ص) نسبت به آن نقش کنترل‌کننده فشار را داشته‌اند و مانع بروز اختلاف می‌شده‌اند؟

آیا خداوند به این مطلب هیچ اشاره ای نفرموده است؟ به این امری که برای مردم بسیار سنگین است. به امری که پیامبر از بیان آن بر امت خود می ترسد. امری که بیان نشدن آن قرین نابودی رسالت باشد؟ فرمان خدا چنین صریح و بی ابهام بود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِدُ بِكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» _ ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگار را ابلاغ نفرموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می نماید. همانا خداوند گروه کفرپیشه را هدایت نمی کند».

آشکار است که هدف پروردگار ابلاغ فرمان ویژه ای است. نمی بایست مقصود از «ما انزل اليك» تمامی آیات قرآن و اوامر الهی باشد زیرا موضوع رسالت پیامبران از اساس، ابلاغ آیات و دستورات خداوند است. برای تحقق این مأموریت بدیهی، نیازی به نزول فرمان ویژه نیست. دستور خداوند در اینجا دستوری است که بدون ابلاغ آن، رسالتی تحقق نیافته است. رسول الهی که بیست و سه سال زندگی سرشار از ایمان و خلوص و حماسه و خطر و ایثار، گره ای بر پیشانی نورانی اش نینداخته بود، هم اکنون احساس عجیبی داشت. نه اینکه در جست و جوی چاره ای برای اقامه نکردن فرمان الهی بود، بلکه او نیز شگفت زده عظمت آخرین مأموریتی شده بود که اگر به انجام نمی رسید، گویی که بعثتی به وقوع نپیوسته و برای راه خدا رنجی نبرده است. نکته ی مهم تدبّر و تعمق پیش گیرانه صاحب رسالت برای کیفیت ابلاغ مأموریت پایانی خود است زیرا او

در ابلاغ اوامر و نواهی الهی دارای شجاعتی خارج از وصف است پس می بایست آخرین مأموریت آسمانی از آن چنان عظمت و شکوهی برخوردار باشد که حتی مقام خاتم الانبیایی برای ابلاغ آن نیازمند تأیید و حمایت ویژه ی خداوندی باشد تا ظرف وجود بندگان مهیای درک این فیض بزرگ و بی همتا شود. (1)

نگاهی کوتاه و سریع به آیه:

الف: مسأله ای که تبلیغ آن با تبلیغ رسالت پروردگار معادل است و ابلاغ نمودن آن همچون ابلاغ نکردن رسالت است. یعنی اگر به مردم ابلاغ نشود چنان است که رسالتی در کار نبوده است. و از همین فراز می توان به وضوح فهمید که کفر نسبت به این امر، چون کفر به رسالت است و روگردانی از آن چون روگردانی از رسالت است و انقلاب علیه آن همچون انقلاب علیه رسالت است.

ب: پذیرش این مسأله به راحتی صورت نمی گیرد و اکثر مردم آن را خوش نداشته و نمی پذیرند. به همین جهت است که پیامبر از بیان آن بر اقامت خود واهمه دارد و از این رو است که خدا به پیامبر می فرماید: «خدا تو را از مردم محافظت می کند».

ج: ابلاغ این فرمان یعنی اتمام رسالت و با بیان آن است که رسالت به انجام می رسد. دقیقاً قرین با این آیه مبارکه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

1- مرحوم علامه بزرگوار امینی صاحب گنجینه ی ارزشمند و بی مانند الغدیر در جلد یکم صفحات 196 الی 209 نام های سی تن از بزرگان حدیث و خبر از مخالفین را ثبت کرده است که همگی معتقد هستند آیه 68 سوره مانده در روز غدیر خم نازل شده است. افرادی مانند: ابن عساکر، ابونعیم اصبهانی، ابواسحاق حموی، جلال الدین سیوطی، طبری و...

نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا - امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و برای شما اسلام را به عنوان دین پذیرفتم» که البته پس از آیه ابلاغ نازل شده است. (1)

این کاملاً با این حدیث شریف قرین است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة - هرکس بمیرد حال آنکه امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت (کافر) مرده است». چنین کسی در آخرت همچون کسی است که بوی دین را استشمام نکرده است و همچنان که در آیات قرآن به روشنی ذکر شده است، خداوند جز اسلام، دین دیگری را نمی پذیرد و تنها به این اسلام، همراه با ولایت، راضی است. یعنی اگر کسی اعتقاد به ولایت و امامت امامی را که از جانب خدا منصوب شده است، نداشته باشد، از او پذیرفته نیست و چون کسی است که کافر مرده است. پیش از نزول آیه اکمال، خدا راضی نشده بود و به ابلاغ امامت بود که دین کامل و خداوند بدان راضی شد، پس همه چیز به آن بستگی دارد و اسلام به آن تحقق می یابد که اگر چنین نبود، ترك معرفت به امام، مستوجب مرگ جاهلیت نمی شد. قرینه ی دیگر بر این امر، این کلام خداوند است: «وَإِنْ نَكُوثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ - اگر پس از سوگند، پیمان های خویش را شکستند و درباره ی دینتان بر شما طعن زدند، پیشوایان کفر را بکشید که آنان به هیچ پیمانی پای بند نیستند تا بدان، دست از این کار بردارند». (2) در این

1- (5) سورة المائدة: آیه 4.

2- (9) سورة التوبة: آیه 12.

آیه به صراحت بیان شده است که پیمان شکنی، موجب کفر و خروج از دین است که امیرالمؤمنین (ع) نیز برای اثبات کفر کسانی که به مخالفت و جنگ با حضرت پرداخته بودند، به این آیه استناد فرمودند.

د: در فراز «و الله يعصمك من الناس» نکات قابل توجهی وجود دارد از جمله هشدار است به منافقین که آگاه باشند خداوند از نیرنگ و توطئه ی آنان برای قتل پیامبر (ص) آگاه است، و هشدار است به مسلمانان که آگاه باشند دست هایی در پس پرده هست که نسبت به جان پیامبر قصد سوء دارد. همچنین بیدار باش برای منافقان است که نمی توانند موجب شوند پیامبر مسأله مورد نظر را ابلاغ نفرماید و به پیامبر دست نخواهند یافت تا آنکه این تبلیغ را به پایان برسانند. همچنین دلالت بر این دارد که برای ابلاغ این فرمان، تأیید و یاری ویژه ای از جانب خداوند برای رسول الله (ص) وجود دارد.

این مسأله منطبق است با آیه انقلاب که خبر از انقلابی علیه کلّ دین اسلام می دهد. اما این مطلب چیست؟

(۱) این مسأله با رسالت ارتباط دارد و انقلاب بر آن انقلاب بر رسالت است.

(۲) نشانه های انقلاب در این مسأله به دلیل عدم رضایت اکثریت وجود دارد.

(۳) پیامبر (ص) وظیفه دارد این مسأله را هم اکنون که نزدیک به شهادت ایشان است بیان فرماید: «إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أُدْعِيَ فَبِأَجِيبُ: نزدیک است مرا بخوانند و من اجابت کنم» (۱). پس نباید بهانه ای برای انقلاب باقی گذاشته شود و باید حجت بر

1- کمال الدین: 235 ب 22 ح 46 و 49 و ص 237 ح 54، کشف الیقین: 445 المبحث التاسع العشر، العمدة: 71 الفصل (11) ح 88، الطرائف: 1/115 ح 176، تفسیر العیاشی: 14 ح 3 و ص 334 ح 155، معانی الأخبار: 90 ح 2، بحار الأنوار: 23/108 ب 7 ح 12 و ص 132 ح 68 و ص 141 ح 92 و ص 147 ح 109 و ج 37/141 ب 52 ح 35 و ص 191 ضمن حدیث 74.

همگان تمام شود چرا که انقلاب مربوط به شهادت رسول الله(ص) است.

۴) چیزی که قرار است ابلاغ شود تنها چیزی است که می توان بر آن انقلاب کرد چرا که رسول خدا(ص)، رسالت را با تمام شاخه های گوناگون آن ابلاغ فرموده است و مسئله ای نبوده است که در میان اکثر مردم مورد پذیرش قرار نگیرد جز این مطلب که پیامبر(ص) از بیان آن بر امت خود هراسان است یعنی می داند توطئه ی قتل او را در سر دارند و هراسان است که او را از تبلیغ امر خدا بازدارند و خداوند وعده داده است که او را از مردم محافظت نماید تا اینکه ابلاغ این حکم را به پایان برساند.

۵) در این مسأله پیامبر نقش کنترل کننده فشار را داشته است که اگر از میان مردم برود، فشار بالا گرفته و مردم به عکس عمل خواهند کرد.

نتیجه: تنها چیزی که باقی می ماند که تمام این خصوصیات را توأم با خصوصیات آیه انقلاب داشته باشد، مسأله خلافت رسول الله(ص)، امامت و زعامت امور دین و دنیا و آخرت مردم است که مفسر، مصداق، مبین و حافظ دین و شریعت است که از جانب خدا تعیین شده است.

در واقعه ی غدیر، امام امیر مؤمنان علی(ع) به عنوان خلیفه ی پیامبر خدا(ص) از جانب خداوند تعیین گردید. قرینه های این سخن فراتر از آن است که در این مختصر بیان شود اما آنچه مسلم است اینکه مردم بلافاصله پس از شهادت رسول اکرم، بر علی(ع) امام نیکوکاران، منقلب شدند. حق او را از او گرفتند. جز

اندکي انگشت شمار، کسي ثابت قدم نماند.

به همین جهت است که خداوند در پایان آیه انقلاب می فرماید: «... وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ...» و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد». و این همان است که خداوند به دلیل کمی آن پاداران، اکثر مردم را مورد خطاب قرار می دهد که «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» و بسیار اندک از میان بندگان بسیار شکرگزارند».

از سوی دیگر در آیه اکمال دین، از ولایت امیرالمؤمنین به عنوان نعمت یاد شده است و به همین جهت است که در پایان آیه انقلاب، شکرگزاران را بشارت پاداش می دهد و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِثْمًا شَاكِرًا وَإِثْمًا كَفُورًا» همانا ما راه (حق) را به او نمایانندیم، خواه شکرگزار و خواه ناسپاس باشد». در این آیه «السَّبِيلُ» به صورت معرفه آمده است و آن راهی است که خداوند هویدا نموده و بدان هدایت فرموده است و طی نمودن آن قرین سپاس و نادیده گرفتن آن، جدا افتادن از آن یا انقلاب علیه آن، قرین کفر است. و این همان راهی است که انقلاب علیه آن رخ خواهد داد با توجه به کلمه های «الشَّاكِرِينَ» و «شَاكِرًا» در آیه انقلاب و این آیه.

با توجه به واژه های «شاکراً» و «کفوراً» برای برخورد های مختلف با این راه، چنین برداشت می شود که این راه يك نعمت است؛ زیرا شکر در ازای نعمت است و به طور معمول انقلابی که مساوی کفر باشد، انقلاب علیه نعمت است به معنای کفر ورزیدن. اما نعمت برای آن کسی که سپاس به جا آورد و آن راه را ببیماید و نعمت برای آنکه از آن روگردان شود. و خداوند در آیه اکمال، از ولایت امیرالمؤمنین (ع) با عنوان «نعمتی» _ نعمت ویژه من» یاد می کند.

با توجه به این چهار آیه می توان به راحتی به این نتیجه رسید که انقلاب علیه این نعمت رخ داده است و تنها افراد اندکی نجات یافتند. این نتیجه در احادیثی نیز بیان شده است که برخی از آن ها ذکر شد و همگی دلالت دارند بر آنچه آیه انقلاب دلالت داشت: شکرگزاران اندک اند یعنی نجات یافتگان و ره پویان راه حق اندک هستند.

اقا در پایان این پاسخ، موردی را بسیار خلاصه یادآور می شوم:

سوره ی محمد(ص) پیمان پنهانی قریش را با یهود فاش کرده است: قریشیان نیز پس از شهادت پیامبرشان، همان که یهودیان کردند، خواهند کرد یعنی عترت پیامبر(ص) را کنار گزارده و قبیله های قریش را به خلافت می رسانند:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدَوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَصَدُّرُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْحَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ _ آیا امید بسته اید که اگر سرپرست مردم شوید، در زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ این ها کسانی اند که خدا آنان را لعنت کرده و گوش های (جان) آنان را کر و چشم های (دل) ایشان را کور کرده است. آیا نسبت به قرآن با تلخیر نمی اندیشند؟ یا قفل هایی بر دل هایشان است؟ آن ها که مرتد شدند و به گذشته های خود برگشتند _ پس از آن که (راه) هدایت برایشان روشن شده بود _ شیطان (پلیدی ها را) برای آنان آراسته، به فکرشان انداخته و

به آن‌ها املا کرده است. این به راستی برای آن است که آن‌ها، به کسانی که از آن چه خدا نازل کرده بیزار بودند، گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد». و خداوند از پنهان کاری آنان آگاه است. پس آن هنگام که فرشتگان (عذاب) جانشان را می‌ستانند و بر چهره‌ها و پشت‌هاشان می‌زنند، چگونه خواهند بود؟ این برای آن است که آن‌ها از چیزی پیروی کرده‌اند که خدا را به خشم آورده است و خشنودی او را ناخوشایند داشتند، از این رو (خداوند) اعمالشان را تباه کرد». (1)

آن‌جا که از زبان منافقان می‌فرماید: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد» نشان از کاری در آینده و پیمان و توافقی پنهانی دارد که همان دور کردن عترت از جانشینی پیامبر (ص) بوده و جمله‌ی «إرتدوا علی أديارهم» مرتد شدند و به گذشته‌های خود برگشتند» نشان می‌دهد که چنین پیمانی پیروی از شیطان و برابر با ارتداد است!

12- آیا خدا خلفا را یاری کرد؟

اشاره

1- (47) سوره محمد (ص): آیات 23-29.

پرسش دوازدهم: شیعیان می گویند که خلفای راشدین کافر بودند پس چگونه خداوند آنها را یاری کرد؟

پاسخ: نویسندگان در صدد بیان کند خداوند، ابوبکر، عمر و عثمان را یاری کرده است و آنان مورد تأیید الهی بوده اند اما... ارسال مسلمانان که هرگز ثابت نشده، به منزله ی لایایی مادری است که در گوش فرزند مرده خود می خواند و کاملاً روشن است که این سبک بیان، تنها برای فریب مخاطب ناآگاه به کار برده شده تا نویسندگان بدون بحث و جدل، ذهن او را به باور این اندیشه، وادار کند.

و همچنان که می بینیم نویسندگان هیچ بیانی - حتی غیر واقعی - برای اثبات این مطلب ارایه نکرده است اما ما به یاری الهی، خلاف این باور را از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و واقعیت تاریخ به اثبات می رسانیم که البته در این زمینه سخن بسیار است و تنها به ذکر آنچه نیازمان را برطرف سازد، بسنده می کنیم.

خداوند یاور کیست؟

پیش از آغاز خوب است بدانیم خداوند چه کسانی را یاری می کند و آنان مورد تأیید الهی هستند:

وَلَيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ - و به طور حتم چنین است که خداوند آنکه او را

یاری کند، یاری خواهد نمود. (1) و در جای دیگر می فرماید: وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ _ و بر ماست که مؤمنین را یاری کنیم. (2) و گروه های دیگری که خداوند آنان را یاری و مورد تأیید قرار می دهد:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ _ همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند، یاری می کنیم در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا خیزند (روز قیامت). (3)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ _ ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و قدم های شما را پایدار می سازد. (4)

البته موارد مشابه دیگری نیز در قرآن وجود دارد که همین کفایت و با ذکر این مقدمه به سراغ بحث می رویم:

1) جایگاه آنان؟

اشاره

ابوبکر، عمر و عثمان کارهای بسیاری انجام دادند که حکم خدا نبود و خلاف آن بود که اگر بخواهم نگاهی کوتاه به بلندترین قصیده های خلافتی که آنان سرودند بیندازم باید بپرسم: آیا تکیه بر جایگاهی که شایستگی آن را نداشتند، زیر پا نهادن حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ آیا گرفتن سرزمین فدک و سهم خمس و ارث سیدة النساء، نپذیرفتن سخن حضرت و شهادت ایشان و گواهان

1- (22) سوره الحج: آیه 41

2- (30) سوره الروم: آیه 48

3- (40) سوره غافر: آیه 52.

4- (47) سوره محمد ص: آیه 8.

ایشان (همسر و پسران حضرت) _ آنانی که خداوند تضمین پاکی آنهاست _ و نپذیرفتن سند فدک، اینها همه خلاف حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ و آیا اینکه برای رسیدن به این ها، سخنانی به پیامبر نسبت دادند که با آیات قرآن کریم معارض بود، خلاف فرمان خدا و پیامبرش نبود؟ این ها، تنها در کتاب های شیعیان نیست که ردّ پای این وقایع، در تاریخ ثبت شده و کتاب های مخالفین از ذکر این وقایع، سرشار است. در ادامه ی سخن، بسیار به جاست که برخی از این موارد را به تفصیل ذکر کنیم:

شهادت علیه زهرا؟! ...

حضرت زهرا(س) پس از آنکه به مسجد تشریف فرما شدند تا فدک را مطالبه نمایند، در میان خطابه خود چنین فرمودند: حَسْبِي أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ أَمَا سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ ابْنَتِي سَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَتْ: أَلَسَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَدْعِي الْبَاطِلَ وَتَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهَا؟ أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةَ سَهْدُوا عَلَيَّ بِفَاحِشَةٍ أَوْ رَجُلَانِ بِسَرِقَةٍ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِينَ عَلَيَّ. فَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ فَسَكَتَ، وَأَمَّا عُمَرُ فَقَالَ: نَعَمْ، وَنَوَقِعَ عَلَيْكَ الْحَدَّ. فَقَالَتْ: كَذَبْتَ وَكُذِّبْتَ، إِلَّا أَنْ تُقَرَّ أَنَّكَ لَسْتَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ (ص)، إِنَّ الَّذِي يُجِيزُ عَلَيَّ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ سَهَادَةٌ أَوْ يُقِيمُ عَلَيْهَا حَدًّا لَمَلْعُونٌ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص)، لِأَنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ سَهَادَةٌ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ، مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ، حَدَّثَنِي يَا عُمَرُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ، لَوْ أَنَّ قَوْمًا شَهِدُوا عَلَيْهِمْ أَوْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشَيْءٍ أَوْ كَفَرُوا أَوْ فَاحِشَةً كَانَ الْمُسَدِّ لِمُؤْمِنٍ يَتَبَرَّءُونَ مِنْهُمْ وَيَحْدُونَهُمْ. قَالَ: نَعَمْ، وَمَا هُمْ وَسَائِرُ النَّاسِ فِي ذَلِكَ إِلَّا سُوءٌ قَالَتْ: كَذَبْتَ وَكُفَرْتَ. مَا هُمْ وَسَائِرُ النَّاسِ فِي ذَلِكَ سُوءًا، لِأَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ وَنَزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَتَطَهَّرَهُمْ وَطَهَّرَهُمْ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّمَا

يُكَذِّبُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ - حضرت فرمودند: همین مرا کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا نشنیدید که پیامبر خدا (ص) می فرمود: همانا دخترم سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: خدایا! شهادت می دهیم که ما این را از رسول خدا (ص) شنیدیم. حضرت فرمودند: با این حال آیا سرور زنان اهل بهشت ادعای باطل می کند و چیزی را می گیرد که متعلق به او نیست؟! نظر شما چیست اگر چهار نفر در مورد من شهادت بدهند که مرتکب زنا شده ام یا دو مرد شهادت بدهند که دزدی کرده ام، آیا شما آن شهادت را علیه من، تصدیق می کنید؟

در این هنگام، ابوبکر سکوت کرد ولی عمر گفت: بله، و حد را بر تو جاری می کنیم. (1) حضرت فرمودند: دروغ گفتمی و پستی خود را ثابت کردی مگر اینکه اقرار کنی که بر دین محمد (ص) نیستی. همانا کسی که علیه سرور زنان اهل بهشت، شهادتی را بپذیرد یا حدی را بر او جاری سازد، یقیناً ملعون است و بدان چه خدا بر حضرت محمد (ص) نازل فرموده است، کافر است زیرا آن کسانی که «خداوند از آنان پلیدی را دور نموده و به پاکی ویژه ای اختصاص داده است»، هیچ شهادتی علیه آنان روا نیست زیرا آنان از هر بدی معصوم هستند و از هر فحشایی پاک هستند. ای عمر! به من بگو از اهل این آیه، اگر کسی علیه همه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا فحشاء شهادت بدهد، آیا مسلمانان باید از آنان بیزار بگویند و بر آنان حد جاری کنند؟ گفت: بله و جز این نیست که آنان و

1- در برخی از متون که این حدیث را نقل کرده اند، این جملات توسط ابوبکر بیان می شود.

سایر مردم در این امر یکسان هستند. حضرت فرمودند: دروغ گفتم و کافر شدم، آنان و سایر مردم در این مورد یکسان نیستند. پس هرکس علیه آنان (سخنی را) تصدیق کند، به راستی که خداوند و پیامبرش را تکذیب کرده است. (1)

آیا این، خلاف حکم خدا نیست؟ و برای تحقیق در صحت این نقل، کافی است آن را به مخالفین عرضه کنید و ببینید چه می گویند.

کدام يك برترند زهراي مطهره يا ... ؟

در زمان خلافت ابوبکر اموالي از بحرین به مدینه آوردند. جابر بن عبدالله انصاري در مجلس ابوبکر حضور داشت. او چنین اظهار کرد: «پیش از اینکه رسول خدا(ص) از دنیا بروند به من وعده فرمودند که وقتی اموال بحرین برسد، فلان مقدار از آن به تو خواهیم داد». ابوبکر بدون اینکه از جابر گواه بخواهد، تنها به استناد اظهار او، همان مبلغ را به او بخشید. (2) و همه می دانند که هیچ کس در حق جابر مدعی مقام عصمت نشده است. از طرفی، مخالفین درباره ی حضرت زهرا(س) گفته اند که ایشان از عمر و ابوبکر، برتر بودند.

با این مقدمه حقیقت از دو حالت خارج نیست: یا ابوبکر درباره ی حق حضرت زهرا(س) به ایشان ظلم روا داشت که با وجود اظهار حضرت و برتر بودن مقام ایشان از او، داشتن کارگزار در سرزمین فدک و ارائه سند فدک و گواهی شاهدان، سخن حضرت را نپذیرفت یا درباره ی دادن آن اموال به جابر خلاف حکم خدا، حکم کرد که قضاوت را به خواننده بیدار می سپارم. ...

حق با کیست؟

1- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: 227.

2- از کتاب های مخالفین: الکوکب الدرّي: 10/125، فتح الباری: 4/375، عمدة القاری: 12/121.

عمر پیش از اینکه بمیرد، برای تعیین خلیفه پس از خودش، شورایی شش نفری تشکیل داد که عبارت بود از: امیرالمؤمنین علی(ع)، عبدالرحمان بن عوف و داماد او عثمان، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص. عمر دلیل انتخاب این افراد را چنین بیان کرد که پیامبر هنگامی که از دنیا رفتند، از آنان راضی بودند. عمر آنان را موظف ساخته بود تا حداکثر سه روز پس از مُردن او، به مشورت بنشینند و یک نفر را از میان خود به عنوان خلیفه برگزینند. از طرفی پیامبر اکرم(ص) پیوسته می فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است، همراه اوست هر کجا باشد». با توجه به این مقدمه به سراغ مقصود می رویم:

عمر دستور داده بود که اگر پنج نفر به کسی رضایت دادند و یک نفر مخالفت کرد، او را بکشند. و اگر دو تن در سویی و چهار تن در سویی دیگر بودند، آن دو تن را گردن بزنند و اگر سه نفر به کسی و سه نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند، طرفی را بگیرند که عبدالرحمان در میان آنان باشد و گروه مقابل را گردن بزنند. و اگر پس از گذشت سه روز به توافق نرسیدند، همگی را گردن بزنند و مسلمانان، خود کسی را برگزینند.

گذشته از آنچه نباید می کردند و کردند اما بایسته بود عمر مطابق با فرمایش پیامبر خدا(ص)، گروهی را غالب مقرر می کرد که امیرالمؤمنین در میان آنان باشد و دلیل این باید، در کتاب خداست که می فرماید: «ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ و ما نهاکمُ عنه فانتهوا»⁽¹⁾. بنابراین باید هرچه را که پیامبر ما را بدان امر فرمود، انجام

دهیم و آنچه ما را از آن بازداشت، رها کنیم. بگذریم و ادامه دهیم:

مخالفین معتقد هستند که تنها در سه حالت می توان ریختن خون کسی را مباح داشت: کسی که پس از احصان، زنا کند و کسی که پس از اسلام آوردن، مرتد شود و کسی که فرد دیگری را به قتل رسانده باشد. امیرالمؤمنین در نامه ای که برای شیعیان و دوستانان خویش ارسال فرمودند، درباره ی این شورا و افراد آن بیاناتی داشتند که در قسمتی از این نامه چنین آمده بود: «پس چگونه (عمر) دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟ همانا این به راستی امری شگفت آور است». باز بگذریم و ادامه دهیم:

چون امیرالمؤمنین در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول الله (ص)، بر ابوبکر احتجاج فرمودند و قرینه های دلالت کننده بر امامت و وصایت خویش را بیان داشتند، ابوبکر کلامی را به پیامبر نسبت داد که حضرت فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا اختیار فرمود و چنین نیست که خداوند، نبوت و خلافت را برای ما، گرد آورد». امیرالمؤمنین از او بر این بیان، گواه خواستند و عمر، ابوعبیده، سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل همراه با او گواهی دادند. با توجه به این، فرمایش امیرالمؤمنین را می شنویم: «همانا ما افرادی که در شورا بودیم، همگی زنده هستیم. می بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داد. اگر او و همراهانش بر رسول الله (ص) سخن راستی را نسبت می دادند (که پیامبر فرموده باشند: خداوند نبوت و امامت را برای ما اهل بیت گرد نمی آورد)، آیا (عمر) ما را برای خلافت در شورا قرار داد، یا برای چیز دیگری؟ اگر گمان کنید که عمر آن شورا را برای کاری جز تعیین امارت، قرار داد، پس

عثمان را امارتی نیست (زیرا او براساس همین شورا انتخاب شد) و (نیز اگر چنین بود) حتماً (عمر) به ما دستور می داد درباره ی چیز دیگری به مشورت بنشینیم. و اگر شورا برای تعیین خلیفه بود، پس چرا (با وجود سخنی که به رسول الله نسبت می دادند) مرا با شما (در جمع شورا) قرار داد؟ بلکه باید مرا از شورا خارج می کرد (زیرا) می گفت رسول الله (ص) اهل بیت خود را از خلافت بیرون رانده است و خبر می داد که برای آنان در خلافت، بهره ای نیست!!!».

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه این کلام به طلحه و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف و سعد نزدیک شدند و فرمودند: «اگر آن پنج نفر یا چهار نفر (که بر بیان این سخن از جانب پیامبر شهادت دادند)، بر رسول الله (ص) دروغ بستند، پذیرفتن ولایت آنان بر شما حلال نیست. و اگر راست گفتند، برای شما پنج نفر یا چهار نفر حلال نبود که مرا با خود در شورا داخل کنید، زیرا (با توجه به سخن آنان) داخل نمودن من در شورا، خلافتی بر رسول الله (ص) و ردّ (کلام) ایشان بود.» (1) آیا ردّ کلام پیامبر رحمت، خلاف حکم خدا نیست که فرمود: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» _ به خدا و پیامبر او که مکی است و به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان آورید و او را پیروی کنید. باشد تا به هدایت درآید؟ (2)... و فرمود: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» _ و آن کس که با پیامبر مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت بر او آشکار گشت و جز راه

1- این بیانات به طور مفصّل در جای خود آورده شده است.

2- (۷) سوره الأعراف: آیه ۱۵۹.

مؤمنان را پی رفت، ما او را بدان چه آن را دوست داشت، روی می گردانیم و بدو جهنم را می رسانیم و بد سرانجامی است». (1)

قرآن به چه حکم می کند؟

و این کتاب خداست که چنین فریاد می کند: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - و آن که بدان چه خدا نازل فرموده است حکم نکند، پس هر آینه همانان هستند، کافران... ظالمان... فاسقان». (2)

و درباره ظالمان می فرماید: وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - و برای ظالمین یاریگری نیست. (3) ... وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - هرگز برای افراد ستم پیشه نه سرپرستی و نه یاری گری نیست. (4)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ - البته کسانی که ظلم کردند بدون دستاویزی از علم، هوای نفس خویش را پیروی کردند، پس کیست که آن کسی را که خدا گمراهش نموده، هدایت کند؟ در حالی که آنان را یاریگری نیست. (5)

وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ * وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ

1- (4) سوره النساء: آیه 116.

2- (5) سوره النساء: آیات 45، 46 و 48.

3- (2) سوره البقره: آیه 271 و (3) سوره آل عمران: آیه 193 و (5) سوره مائده: آیه 73.

4- (42) سوره الشوری: آیه 9.

5- (30) سوره الروم: آیه 30.

الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ * وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَتَصَرَّوْنَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ - وَ ستمکاران را می بینی که چون عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی برای بازگشت هست؟ و آنان را می بینی در حالی که به عذاب عرضه می شوند که از ذلت خاشع شده اند. به گوشه ی چشم، می نگرند و در این حال ایمان آورندگان می گویند: همانا زیان کاران کسانی اند که به خود و خانواده ی خود در روز قیامت زیان رساندند. همانا ستمکاران در عذاب ویژه ی پایدار شده، به سر می برند. و برای آنان از میان سرپرستان، هیچ سرپرستی جز خدا نیست که آنان را یاری دهد و همانا آنکه خداوند گمراهش سازد، برای او هیچ راه (نجات) ی نیست. (1)

درباره کافران نیز چنین می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا - همانا خداوند کافران را لعنت نموده و برای آنان جهنم را مهیّا ساخته است * آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود که نه سرپرستی و نه یاریگری نمی یابند. (2)

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ * وَ هُمْ يَصَّ طَرَحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ - و همانا کسانی که کافر شدند، آتش جهنم برای آنهاست. نه حکم مرگ آنان صادر می شود تا بمیرند و نه از عذاب آن بر آنان

1- (42) سوره الشوری: آیات 45-47.

2- (33) سوره الاحزاب: آیات 65-66.

کاسته می شود. این گونه هر فرد بسیار ناسپاس را جزا می دهیم. و آنان در آتش فریاد می زنند که پروردگار ما! ما را (از آتش) بیرون بیاور تا عمل نیکو انجام دهیم جز آنچه که انجام می دادیم. آیا شما را عمری ندادیم که در آن هر که پند می گرفت، پند گرفت و بیم دهنده به سوی شما آمد؟ بنابراین بچشید زیرا که ظالمان را هیچ یاری _ کننده ای نیست. (1)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمْ يَكُنْ آيَاتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِينَ * وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَأَكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَعَرَوْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ _ واما کسانی که کافر شدند، آیا جز این است که آیات من بر شما تلاوت شد و شما تکبر ورزیدید و پیوسته گروهی مجرم بودید. و چون گفته شد همانا وعده خداوند حق است و در (آمدن) روز قیامت هیچ شکی وجود ندارد، گفتید ما نمی دانیم که روز قیامت چیست (به آن ایمان نداریم) همانا ما تنها به یک پندار، گمان داریم و ما از شمار آنان که باور دارند، نیستیم. و زشتی کارهایی که انجام دادند، برای آنان آشکار شد و آنچه که (مؤمنان را) به خاطر آن مورد تمسخر قرار می دادند، گرداگرد آنان را فرا گرفت (خوشان مورد تمسخر قرار گرفتند). و گفته شود: امروز ما شما را از یاد می بریم همان گونه که شما دیدار امروز خویش را از یاد بردید و جایگاه شما آتش است.

برای شما هیچ یاری گری نیست. این بدان جهت است که شما نشانه های الهی را به مسخره گرفتید و زندگانی دنیا شما را مغرور ساخت. بنابراین امروز از آن جا خارج نشوند و فرصت استغفار به آنان داده نشود. (1)

و در مورد فاسدان از زبان حضرت لوط چنین می فرماید: قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ _ او گفت: پروردگارم! مرا بر گروه فسادگر یاری کن. (2) این ها تنها تعداد اندکی از آیات در این باره بود. با این وجود آیا باز هم می توانیم بگوئیم خداوند آنان را یاری کرده است!!؟

(2) آزار فرستاده ی الهی

نفس های رسول الله (ص) به شماره افتاده بود و خورشید بابرکت عمر شریف او، به غروب می خزید. حضرت به لحظات احتضار خویش نزدیک می شدند و در بستر بیماری بودند، رنگ به رخ نداشتند و پیکر مبارک ایشان در حال لرزیدن بود و مکرر از هوش می رفتند. چنین تصویری تمام پیکر جان را می لرزاند چه رسد که بخواهم ادامه بدهم اما گریزی نیست. در آن لحظه ها که پیامبر عظیم الشان اسلام، اشرف اولین و آخرین، چنین حالی داشتند، عمر، سخنی راند که مولایم رسول الله، با آنکه ذره ای از رحمة للعالمین بودنش کاسته نشده بود، چنان آزرده خاطر گشت که او و همراهانش را از محضر خویش راند و تنها امیرالمؤمنین، صدیقه ی کبری، امام مجتبی و سیدالشهداء را نزد خود نگه داشتند. او را چه می شد که این گونه فرد اول عالم خلقت را در چنین لحظاتی،

1- (45) سوره الجاثیه: آیه های 32-36.

2- (29) سوره عنکبوت: آیه 31.

این چنین بیازارد؟!

چون پیامبر خدا (ص) قلم و دوات خواستند تا بنویسند چیزی را که امت پس از آن هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «بدرستی که این مرد!!! قطعاً هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است». (1) آیا او آیات قرآن را نشنیده بود که خداوند به پیامبرش فرمان می دهد: بگو من تنها آنچه را که بر من وحی می شود، پیروی می کنم؟ آیا این علاوه بر خلاف حکم خدا، آزار پیامبرش نبود که خدا در این باره چنین فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً _ همانا آن کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت فرموده و برای آنان عذابی بسیار خوار کننده آماده ساخته است»؟ (2)

آزار رسول الله (ص)، موجب لعنت خدا است که در این باره می فرماید: وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً _ و هر آن کس را که خداوند او را لعنت کند، هیچگاه

1- گذشته از اجماع علمای شیعه، سران مخالفین نیز به عبارت ها و لفظ های گوناگون، این ماجرا را نقل کرده اند. این بیان در معتبرترین کتاب نزد مخالفین، یعنی صحیح بخاری در شش جا و نیز در صحیح مسلم آورده شده است: صحیح البخاری: 1/39 کتاب العلم، باب کتابة العلم و ج 2/118 و ج 4/5 و 6 باب قول المريض از کتاب المرضي، و ج 6/11 باب مرض النبي و وفاته، و ج 4/85 کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد. صحیح مسلم: 6/76 کتاب الوصية باب ترك الوصية. البته در کتاب های بسیار دیگری نیز این واقعه ذکر شده است که همین ما را کفایت می کند.

2- (33) سوره الأحزاب: آیه 57.

برای او یاریگری نخواهی یافت. (1)

3) چرا چنین رفت؟

اشاره

چرا عمر بن الخطاب با اجابت درخواست صاحب رسالت مخالفت کرد؟ آیا به راستی يك احساس و عاطفه غلیظ بود که نمی توانست زندگی بدون پیامبر را در باغ خاطر خویش به تصویر کشد؟ یا عمر از نیت پیامبر آگاه بود و نمی خواست این نیت عملی شود؟ پاسخ را از خود وی بشنویم:

عبدالله بن عباس می گوید: در روزهای آغازین خلافت عمر نزد او رفتم... به من گفت: ای عبدالله! از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسرمویت را در چه حال رها کردی؟ پنداشتم منظورش عبدالله بن جعفر است، گفتم: در حالی که با همسالان خود بازی می کرد. گفت: منظورم او نیست بلکه مقصودم سالار و بزرگ شما اهل بیت (علی) است. گفتم: او را در حالی رها کردم که با سطل نخل های فلان کس را آب می داد و در همان حال قرآن تلاوت می کرد.

گفت: عبدالله! خون شتران تنومند قربانی بر گردن تو باشد اگر پاسخ آنچه را از تو می پرسم از من پوشیده داری، آیا هنوز در دل او چیزی از امر خلافت باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا می پندارد که پیامبر به خلافت او نص و تصریح کرده است؟ گفتم: آری و این مطلب را هم برای تو اضافه می کنم که از پدرم درباره آنچه علی (ع) ادعا دارد پرسیدم، او گفت: (علی) راست می گوید. عمر گفت: آری، پیامبر در مورد خلافت او سخنی گفت ولی نه آن گونه که حجّتی را ثابت کند و عذری باقی نگذارد. آری زمانی درباره آن (خلافت علی)

چاره اندیشی می کرد البته پیامبر در بیماری خود می خواست به نام او تصریح کند و من به جهت محبت به اسلام و حفظ آن از آن کار جلوگیری کردم! سوگند به خدای این خانه (کعبه)! قریش هرگز گرد علی جمع نمی شدند و اگر علی خلیفه می شد، عرب از همه سو بر او هجوم می آورد و پیمان می شکست. (1)

پس موضوع محبت افراطی به رسول خدا(ص) مطرح نیست و در منطق وحی و به حکم عقل هم، جایگاه عمر بن الخطاب نه چنان بود که مصلحت جامعه اسلامی را بهتر از پیامبر رحمت تشخیص دهد و نه با حضور خاتم انبیای الهی حق اظهار و اعمال نظر و سلیقه خود را داشت و این ادعا که مردم برگرد علی اجتماع نمی کردند یا پیمان می شکستند، عذر و بهانه ای بی پایه است که نمی تواند توجیه کننده جسارت و اهانت به وجود اقدس صاحب رسالت باشد.

این کار او، سرپیچی از فرمان پیامبر خدا(ص) نیز بود که خداوند در این باره می فرماید: *وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا * حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا* و هر آن کس که سرپیچی کند خدا و پیامبرش را، پس همانا برای اوست آتش جهنم که در آن جاویداند *

1- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 20/12-21 و ج 38/156. ر.ك: التَّحْفَةُ العَسْجَدِيَّة: 144. ر.ك: كشف اليقين: 470، كشف الغمة: 2/47، الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ: 155، غاية المرام: 1/241 ب 14 و ج 6/92 ب 73، پاورقی نهج الحق: 274، الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيم: 3/5، قاموس الرِّجَال: 6/398 و ج 7/188، بهج الصَّبَاغَةُ: 4/381 و ج 6/244، نَفْحَاتُ اللَّاهُوت: 81 و 118-121، حلیة الأبرار: 2/320 ب 37.

تا آنجا که چون آنچه را بدان وعده داده شده بودند، دیدند، به زودي خواهند دانست چه کسي ياور کمتر و تعداد کمترین را دارد. (1)

این داستان ادامه دارد...

حال بشنوید عمر درباره خلافت، چه مي گوید: عبدالله بن عباس گوید: در يکي از سفرهاي عمر به شام همراه او رفتم. روزي بر شتر خود به تنهایی حرکت مي کرد و من هم در پي او بودم. به من گفت: اي پسر عباس! از پسر عمويت (اميرالمؤمنين علي (ع)) نزد تو شکوه مي کنم. از او خواستم تا مرا در اين سفر همراهي کند، نپذيرفت و همواره مي بینم که دل گیر و ناراحت است. تو گمان مي کنی دلگیری (گلایه مندی) او از چیست؟ گفتم: تو خود مي دانی. گفت: گمان مي کنم از اين که خلافت را از دست داده است اندوهگین است. گفتم: آری سبب اصلي همان است. عمر گفت: او چنین باور دارد که پیامبر حکومت را براي او مي خواست ولي خداوند تعالي آن را اراده نفرموده و نخواسته. چه مي شود (کرد)؟ پیامبر چيزي مي خواست و خداوند غير از آن را _ مراد خداوند برآورده شد و مراد رسول خدا برآورده نشد! مگر هر چه را که رسول خدا اراده کند انجام مي شود؟! او مي خواست عمويش مسلمان شود ولي خداوند آن اراده را نفي کرد و او مسلمان نشد. (2)

عمر چگونه جرأت مي کند قداست رسول خدا را بشکند و اراده ي او را در مقابل اراده ي خداوند قرار دهد؟ آیا اين بهتانی بزرگ و دروغی آشکار نیست؟

1- (72) سوره جن: آیه 24-25.

2- از کتاب هاي مخالفين: شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ۷۸-۱۲-۷۹.

آیا در ماجرای غدیر رسول خدا براساس امر لا یتغیّر و صریح الهی، علی(ع) را به جانشینی خود منصوب نفرمود و عمر و ابوبکر و عثمان با همراهانشان، از نخستین کسانی نبودند که براساس امر رسول خدا، به امیرالمؤمنین تبریک و شادباش گفتند و او را بدین لقب صدا زدند؟ آیا همان جا نبود که از پیامبر پرسیدند: این امر از جانب خداست یا خودت؟ فرمود: از جانب خداست و من...؟ و آیا این آیات قرآن نیست که به صراحت اعلام می دارد که پیامبر جز به انجام آن چه مأمور باشد، مبادرت نمی ورزد؟

رسول خدا براساس اراده الهی به معرفی علی(ع) و اعلام داشتن حقوق او بدون هیچ پرده پوشی موظف بود و این مهم را به خوبی به انجام رساند: در ابتدای آشکار نمودن بعثت تا ماجرای غدیر و پس از آن و حتی تا درون بستر شهادت. از طرفی هیچ گونه مشابهت و مناسبتی میان غصب حق مشروع امیرالمؤمنین(ع) از جانب غاصبان با سرپیچی ابولهب از پذیرش اسلام وجود ندارد. ایمان نیابردن ابولهب موجب شد او خود را به منجلاّب گمراهی گرفتار سازد ولی اسلام و پیامبر و مسلمانان هرگز از این کار خسارتی ندیدند، اما محرومیت حکومت اسلامی از اینکه امام علی(ع) خلیفه باشد، ظلمی بزرگ و پایان ناپذیر بر تمام ادیان توحیدی بوده و هست. کدامین توجیه را می توان برای این اهانت و افتزای بزرگ دست و پا کرد که پیامبر رحمت اراده ای جز امر و خواست الهی داشت؟؟؟

آیا تو را کفایت نمی کند؟...

13- درباره ی ولایت علی کمال دین و تمام نعمت

پرسش سیزدهم: شیعه در مورد آیه ی کریمه ی «یریدون لیطفوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون» (آیه هشت سوره ی صف) می گویند: مقصود این است که می خواهند ولایت امیر مؤمنان را با دهان های خود خاموش کنند اما خدا نور خود یعنی امامت و ولایت را کامل می گرداند. سؤال این است که آیا خداوند نور خویش را با گسترش اسلام کامل کرد یا دادن امامت و ولایت به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام؟

پاسخ: حتی اگر نور خدا را اسلام بدانند و گسترش اسلام را اتمام نور خدا، اسلام با ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) کامل شد و خداوند به این اسلام رضایت داده است و نزد خداوند هیچ دین دیگری جز اسلام پذیرفته نیست: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هر کس جز اسلام را به عنوان دین بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از شمار زیان کاران است». (1)

اما اگر بگویند چنین نیست یا جز این است خواهیم گفت: احادیثی که از پیامبر اکرم(ص) درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت(ع) وارد شده است يك سو، آیاتی که در قرآن درباره ی وجوب اطاعت از پیامبر آمده است از يك

سو و آیاتي که درباره ي سرپیچی از فرمان حضرت آمده است از سویی دیگر، با این همه آیا ممکن است اسلام بدون ولایت اهل بیت، اسلامی باشد که خداوند پذیرفته باشد؟ «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ _ با این وجود شما را چه می شود، چگونه حکم می کنید؟» (1)

14- درباره ي ولایت رکن ایمان

اشاره

1- (۱۰) سوره یونس (ع): آیه ۳۶.

پرسش چهاردهم: اگر ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام و فرزندان او رکنی از ارکان ایمان است چرا این رکن ایمان، در قرآن یاد نشده است؟

پاسخ: در بحث صحابه و آیه انقلاب به تفصیل درباره ی این موضوع صحبت شده است. برای توضیح بیشتر تنها اشاره ای به برخی از آیات در این باره خواهیم داشت. آیاتی که درباره امر امامت نازل شده اند بسیار است و ما برخی از مشهورترین این موارد را یادآور می شویم:

آیاتی که در غدیر خم بر پیامبر نازل شد که عبارتند از آیات:

تبلیغ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ _ ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سویی تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر چنین نکتی همانا رسالت پروردگار را به انجام نرسانده ای و هر آینه خداوند تو را از مردم نگاه می دارد»،

اکمال: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً _ امروز کافران از دین شما ناامید شدند بنابراین از آنان نهراسید و از من بترسید. همانا امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و برای شما به عنوان

دین، به اسلام راضی شدم».

و آیات ابتدای سوره معارج: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ _ در خواست کننده ای، عذابی خواست که (بر او نازل و) واقع شد. در مقابل آن عذاب کافران را دور کننده ای نیست».

و آیات دیگری چون: آیه مباحله: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ _ (به مسیحیان نجران) بگو: بیایید فرزندان خودمان و فرزندان شما و زنان خودمان و زنان شما و جان خودمان و جان شما را بخوانیم سپس دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم».

آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ _ به راستی همانا تنها سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

آیه اولی الامر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ _ ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی کنید».

و آیات بسیار دیگری: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا _ روزی که هر گروهی را به نام پیشوایان آنان بخوانیم. هرکس نامه اعمالش به دست راست او داده شود، آنان هستند که

نامه هایشان را بخوانند و اندک ظلمي به آنان نشود» (1).

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ _ وَاَنان را اماماني قرار داديم كه به امر ما هدايت مي كردند و به آنان فعل كارهاي نيكو و برپاداشتن نماز و پرداختن زكات را وحي نموديم، و آنان تنها ما را مي پرستيدند» (2).

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ _ از (نافرماني) خدایي بپرهيزيد كه درباره او و ارحام (اهل بيت پيامبر) مورد بازخواست قرار مي گيريد».

«وَقِفْوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ _ آنان را بايستانيد كه مورد بازخواست هستند».

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَا الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ _ درباره چه چيزي مي پرسند؟ درباره ي خبري بسيار شگفت انگيز، كه درباره آن اختلاف دارند».

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا _ آيا نسبت به مردم به خاطر آنچه خداوند از فضل خود به آنان داده است، رشك مي برند؟ پس هر آينه به آل ابراهيم كتاب و حكمت داديم و آنان را ملك عظيمي ارزاني داشتيم».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ _ اي كساني كه ايمان آورده ايد! تقواي خدا پيشه سازيد و همراه با صادقان باشيد».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً

1- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۷۲.

2- (۲۱) سوره الأنبياء: آیه ۷۴.

أَيُّكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَأَلَكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ _ اي كساني که ايمان آوردید! ركوع كنيد و سجده گزاريد و پروردگارتان را بپرستيد و كار نيكو انجام دهيد، باشد تا رستگار شويد. و در راه خدا آن گونه که جهاد در راه او شايسته است، جهاد كنيد. همانا او شما را برگزيده و در دين بر شما هيچ سختي ننهاده است. ملت پدر شما ابراهيم كه او شما را از پيش (در كتاب هاي آسماني) و در اين (قرآن) مسلمين نام نهاد تا پيامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشيد. پس نماز گزاريد و زكات دهيد و به خدا چنگ زنيد كه او سرپرست و ياور شماست كه خوب سرپرست و خوب ياور است».

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا _ خدا كساني از ميان شما را كه ايمان آوردند و كارهاي نيكو انجام دادند وعده داد كه قطعاً آنان را در زمين جانشين قرار دهد همان گونه كه افراد پيش از آنان را جانشين ساخت و براي آنان دين ايشان را كه برايشان بدان خشنود گشته است، حتماً پيروز گرداند و آنان را پس از هراسي كه داشتند، اميت دهد تا من (خدا) را بپرستند و چيزي را با من همتا قرار ندهند».

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ _ و ما مي خواهيم بر كساني كه در زمين ضعيف داشته شدند منت نهييم و آنان را پيشوايان و وارثان قرار دهيم و براي آنان در زمين عظمت قرار دهيم و از

جانب ایشان به فرعون و هامان و سپاهیانشان آنچه را از آن می ترسند نشان دهیم».

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يُفَصِّلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ _ پس از میان آنان پیشوایانی را قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند و این هنگامی بود که صبر پیشه ساختند در حالی که به نشانه های ما ایمان داشتند. همانا پروردگارت اوست که در روز قیامت میان آنان جدایی افکند درباره آنچه در مورد آن با یکدیگر اختلاف داشتند».

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ _ هر آینه تو بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت گری است».

شایان ذکر است که در ذیل این آیات و آیات بسیار دیگر، در کتاب های مخالفین، احادیث و اخباری بسیار ذکر شده است که همه بر برتری امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل ایشان دلالت می کند. اما آن کسی را که خداوند با آن که بر حق آگاهی دارد، گمراه سازد، چه کسی او را هدایت گر خواهد بود؟ که خداوند می فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مَنْ بَعَدَ اللَّهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ _ آیا ندیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داد؟ خداوند او را با علم خود گمراه ساخت و بر گوش و قلب او مهر کوبید و بر چشم او پرده پوشانید. با این وجود

پس از خدا، کیست که او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید» (1).

پاسخ را دادم اما می خواهم نکته ای را یادآور شوم: اینان نپذیرفتن ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه ی پیامبر (ص)، به منزله ی کفر و شرک می دانند. حال ما می پرسیم: برای داشتن چنین باوری، به چند آیه از قرآن کریم استناد می کنند؟ آیا خلیفه انگاشتن آنان، نادیده گرفتن خدا و رسول، بلکه انکار کردن و افترا بستن به آنان نیست؟ «قُلْ بَشِّرْنَا بِأَمْرِكُمْ بِإِيمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند» (2).

بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟!

بسیار شایسته است که پرسش های دیگری را نیز مطرح کنیم و ببینیم برای آن ها، چه پاسخی رواست. چرا می خواهند ابوبکر را خلیفه ی رسول الله بدانند و دلیل آنان چیست؟ و آیا اصلاً دلیلی دارند؟ برای اثبات نامشروع بودن بیعت ابوبکر، دلایل بسیاری وجود دارد اما برای نمونه چند مورد از مهم ترین آن ها را بیان می کنیم:

1) شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتفاق نظر دارند که صدیقه ی طاهره فاطمه زهرا (س) در حالی از دنیا رفتند که با ابوبکر بیعت نکردند. آنان در معتبرترین کتاب های خود آورده اند: «حضرت فاطمه (س) سرور بانوان اهل بهشت است» (3).

1- (45) سوره الجاثیه: آیه 24.

2- (2) سوره البقره: آیه 94.

3- صحیح البخاری: 4/219، الصّواعق المحرقة: 191 باب احادیث وارده درباره اهل بیت مثل فاطمه، مکتبه قاهره- مصر، کنز العمال: 12/96 ح 34158، ینابیع المودّة: 2/53.

و نیز حدیثی را از پیامبر نقل کرده اند که: «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة _ هرکس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». (1) یا به این لفظ: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً _ هرکس بدون معرفت امام زمان بمیرد، به مرگ جاهلیت (کافر) مرده است». (2)

البته متن صحیح آن به این صورت است: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (3) که شیخ مفید می فرماید: فَأَمَّا الْخَبْرُ فَهُوَ الْمَتَوَاتِرُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» و هذا صريح بأن الجاهل بالإمام يخرج صاحبه عن الإسلام _ و اما این خبر به صورت متواتر (به سندهای بسیار) از پیامبر (ص) آمده است که حضرت فرمود: «هرکس بمیرد و معرفت به امام زمان خود نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». و این خبر با صراحت اعلام می کند که جهل به امام، صاحب آن (کسی که به امام معرفت ندارد) را از اسلام خارج می کند (کافر می شود). (4)

1- صحیح مسلم: 6/22.

2- صحیح مسلم: ۸/۱۰۷ بنا بر نقل ملحقات الإحقاق: ۱۳/۸۵.

3- این حدیث در کتاب های شیعه مانند کافی: ۱/۳۰۸ ح ۳، الغیبة، التعمانی: ۳۳۰ ح ۵، کمال الدین: ۲/۴۱۲ ح ۱۰، حلیة الأولیاء: ۳/۲۲۴ و در کتاب های مخالفین مانند مسند احمد: ۴/۹۶ و مجمع الزوائد: ۵/۲۱۸ و بسیاری منابع دیگر آمده است. برای آگاهی کامل از تمام منابع این حدیث، به کتاب های: موسوعة الإمامة فی نصوص أهل السنة جلد پنجم صفحات ۲۷۱ الی ۲۹۹ و کتاب شناخت امام یا راه رهائی از مرگ جاهلی مراجعه کنید.

4- الإفصاح: ۲۸ ضمن سلسله مؤلفات الشیخ المفید: ج ۸.

از آنجا که حضرت فاطمه(س)، بدون بیعت با ابوبکر از دنیا رفتند، دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا بدون داشتن امامی از جانب خداوند، از دنیا رفته اند یا به امامت شخص دیگری جز ابوبکر، راضی شده اند سپس به سوی بهشت، نزد پدرشان بال گشوده و پر کشیدند. حالت نخست درباره ی بانویی که سرور بانوان بهشت است، محال و غیرقابل تصوّر است. بنابراین تنها چیزی که می توان به آن معتقد بود این است که حضرت به امامت شخصی راضی شده اند و با او بیعت کرده اند. از سویی هم با ابوبکر بیعت نکردند که اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، دختر گرامی پیامبر، صدیقه ی طاهره فاطمه زهرا(س) بدون هیچ تأمل یا تأخیری با او بیعت می فرمود، اما چنین نکرد و در حالی که بر او خشمگین بود جهان را وداع گفت.

با وجود چنین حقیقت هایی باید دید مخالفین درباره ی ایشان چه می گویند، آیا در بهشت هستند و سرور زنان آنجا یا نستجیر بالله... مسلم است که دو راه بیشتر پیش رو ندارند: یا باید به ناحق بودن حکومت ابوبکر اعتراف کنند یا... ببینید کدام یک را بر می گزینند.

(2) از سوی دیگر در حدیث صحیحی که در منابع شیعیان و مخالفین وجود دارد آمده است که پیامبر عظیم الشان اسلام فرمودند: «خداوند به سبب غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او راضی می شود».⁽¹⁾ یا به این عبارت: «ای

1- بحارالانوار: 43/19 و 44 و 53. و از کتاب های مخالفین: المستدرک علی الصحیحین: 3/154، کتاب معرفة الصحابة، دارالمعرفة بیروت؛ المعجم الكبير، طبرانی: 1/108 ح 182؛ ینابیع المودة: 2/56 ب 55.

فاطمه! همانا خداوند به سبب غضب تو، غضبناک شده و به سبب خشم تو خشمگین می شود»⁽¹⁾. و رضایت و غضب ایشان، رضایت و غضب پیامبر (ص) معرفی شده است: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَصَدْعَةٍ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي - به درستی که فاطمه، پاره تن من است. بدین جهت هرکس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است»⁽²⁾ و نیز فرموده اند: «يُرْضِيَنِي مَا أَرْضَاهَا وَ يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا - مرا خشنود سازد آنچه او را رضایت بخشد و به حقیقت مرا بیازارد آنچه وی را آزرده باشد»⁽³⁾. یا به این لفظ: «إِنَّمَا ابْنَتِي بِصَدْعَةٍ مِنِّي يُرِيْبُنِي مَا رَابَهَا وَ يُؤْذِينِي مَا

1- از کتاب های مخالفین: المستدرک حاکم: 3/154 [3/167] ح 4730 و پس از ذکر این حدیث، به آن مهر صحّت زده است، ذخائر العقبی: 39، التذکره، سبط ابن الجوزی: 175 [ص 310]، مقتل الحسین (ع)، خوارزمی: 1/52، کفایة الطالب: 219 [364 ب 99]، شرح المواهب، زرقانی: 3/202، کنوز الدقائق، مناوی: 30 [1/57]، أخبار الدول، قرمانی پاورقی کامل: 1/185 [1/257]، کنز العمال: 7/111 [13/674] ح 37725، تهذیب التهذیب: 12/443 [12/469]، الإصابة: 4/378 [رقم 830]، الصواعق المحرقة: 105 [ص 175]، ینابیع المودة: 173 [1/170 ب 55].

2- بحار الانوار: 43/39، مناقب ابن شهر آشوب: 3/112 باب مناقب فاطمة. و از کتابهای مخالفین: صحیح البخاری: 4/210، ینابیع المودة: 2/52 ب 55 ح 18، کنز العمال: 12/108 ب 2 ح 34222.

3- از کتاب های مخالفین: سیدات نساء اهل الجنة، عبد العزیز الشناوی: 154 قال: و یؤذی النبی علیہ الصلاة والسلام ما یؤذیها، فعن أبی حنظلة أن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال: انما فاطمة بضعة منی - أي قطعة لحم - فمن أذاها فقد أذانی و یغضب النبی علیہ الصلاة والسلام ما یغضبها، یقول عبد اللہ بن الزبیر: قال صلی اللہ علیہ وسلم: انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما أذاها و یغضبني ما یغضبها و ینصبي ما أنصبها، الصواعق المحرقة: 188 عبد اللطیف - مصر. - از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم: 7/141، صحیح البخاری: 6/158، صحیح ابن حبان: 15/406، مسند احمد: 4/328، سنن ابن ماجه: 1/644، سنن أبی داود: 1/460، سنن الترمذی: 5/359، السنن الکبری، بیهقی: 7/307 و ح 288-10/289، السنن الکبری، نسائی: 5/97 و 147، المعجم الکبیر، طبرانی: 22/404، فضائل الصحابة، نسائی: 78.

أَذَاهَا _ همانا دخترم پاره ای از من است. ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و می آزارد مرا آنچه او را بیازاد». (1)

بنابر این احادیث که همه در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین وجود دارد، چون حضرت زهرا(س) با ابوبکر بیعت نکردند، پس بیعت با ابوبکر چیزی نیست که خدا بدان رضایت داده باشد و به هیچ عنوان مشروعیت ندارد که اگر نه چنین بود، حضرت زهرا بدون بیعت کردن با او دنیا را ترک نمی کردند و به بیعت با او رضایت می دادند. همچنین با توجه این که صدیقه ی کبری(س)، ناخشنود از ابوبکر به شهادت رسیدند، باید دید غضب ایشان که غضب خدا و شامل حال ابوبکر (و عمر) است، چه پیامدی دارد؟ قرآن درباره ی کسی که خداوند بر او غضب کند می فرماید: «وَمَنْ يَجْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ _ و آنکه غضب من بر او فرود آید، هرآینه هلاک شده است».

(3) در ذیل عنوان جنگ با خدا! بیان شده است که خداوند در آیه مباهله، امیرالمؤمنین را نفس رسول الله معرفی فرموده است (بدین معنا که جایگاه ایشان نزد خدا، همان جایگاه رسول الله است جز اینکه پیامبر نیستند) و پیامبر بسیار

درباره ی امیرالمؤمنین فرمودند: عَلِيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ _ علي از من است و من از علي هستم. همچنین بارها فرمودند: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ _ علي با حق است و حق با عليست، همراه اوست هر کجا که باشد. و این ها بدان معناست که امیرالمؤمنین(ع) در هر زمان، نسبت به هر موضوعی هر موضعی اتخاذ نمایند، همان عین حق خواهد بود. بنابراین بیعت نکردن امیرالمؤمنین با ابوبکر نشان می دهد که این بیعت حق نیست و مشروعیت ندارد. (1)

4) از سویی دیگر بیان به سرعت و صراحت اینکه امیرالمؤمنین(ع) با خلفا بیعت کرده اند، چیزی نیست که حتی نزد خود آنان به اثبات رسیده باشد؛ زیرا مدعی شده اند امیرالمؤمنین(ع) با ابوبکر بیعت کردند اما در عین حال در زمان این بیعت اختلاف دارند. گفته اند: چند روز، چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه و هشت ماه پس از شهادت رسول خدا(ص)، و گروهی دیگر گفته اند: پس از شهادت حضرت زهرا(س) با آنکه در زمان شهادت آن حضرت نیز اختلاف دارند.

اما در این رابطه مورد پذیرش ترین قول را، شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص) و بلافاصله پس از شهادت حضرت زهرا(س) می دانند:

فَأَبِي ابوبكر أن يدفع إلي فاطمة شيئا فوجدت فاطمة علي أبي بكر في ذلك. قال: فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي بن أبي طالب ليلاً ولم يؤذن بها ابابكر وصلّي عليها علي... ولم يكن

1- تحقیق در بیان عدم بیعت حضرت با او، گذشت و در ادامه نیز به برخی دلایل آن استناد می شود.

بایع تلك الأشهر _ (حضرت زهرا حقوق خود را از ابوبکر مطالبه کردند) ابوبکر از اینکه به حضرت فاطمه چیزی (از حقوقشان را) بدهد، امتناع کرد. حضرت فاطمه در این باره بر ابوبکر خشمگین و غضبناک شد. راوی گوید: بدین جهت با او قطع رابطه کرد. دیگر با او سخن نگفت تا آنکه از دنیا رفت و پس از پیامبر شش ماه زندگی کرد. چون درگذشت، شوهرش علی بن ابی طالب، او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد... در ماه هایی که حضرت زهرا(س)، پس از پیامبر، زنده بودند، علی با ابوبکر بیعت نکرد. (1)

این متن حاکی از این است که امام، به مدت شش ماه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند. اما با توجه به آنچه خودشان نقل کرده اند، این بیعت هر مقدار و به هر دلیلی به تأخیر افتاده باشد، به معنای عدم مشروعیت آن است؛ زیرا اگر خلافت، حق ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، چرا امیرالمؤمنین بایستی تا شش ماه با او دست بیعت ندهند؟ و همین ما را بس است؛ زیرا عاقبت نداشتن اعتقاد به امام از جانب خدا، آشکار است و چنانچه حضرت در این مدت و پیش از بیعت _ کردن از دنیا می رفتند و امامی از جانب خدا نداشتند... از بیان شرمنده ام. پناه می برم به خدا از اینکه چنین بگویم یا بنویسم یا بیاندیشم و در حق تقسیم کننده بهشت و دوزخ، چیزی جز سروری دو عالم را معتقد باشم.

در احادیث بسیاری وارد شده است که امیرالمؤمنین(ع) روز قیامت، پرچم

1- صحیح مسلم: 5/154، صحیح البخاری: 5/82، شرح مسلم: 12/77، عمدة القاری: 17/258، صحیح ابن حبان: 11/153 و ج 14/573، نصب الرأیة: 2/360 و بسیاری از کتاب های دیگر که نزد مخالفین معتبرند.

اسلام را بر دوش دارند و بر سر حوض کوثر، بر پیامبر وارد می شوند و خود حضرت و شیعیان ایشان اند رستگاران و در بهشت همسایگان رسول الله. حال درباره ی امیرالمؤمنین چه می گویند؟

بنابراین (با توجه به اینکه معتقداند حضرت پس از مدّتی بیعت کردند) چون تأخیر امیرالمؤمنین در بیعت با ابوبکر بر عدم مشروعیت آن دلالت دارد، دلیلی وجود ندارد که امیرالمؤمنین بخواهند این کار را مدّتی پس از شهادت پیامبر اکرم (ص) یا پس از شهادت حضرت زهرا(س) انجام داده باشند و به غضب جایگاهی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، راضی شوند چرا که دلیل عدم بیعت کردن حضرت پس از شهادت رسول اکرم (ص) تا پیش از شهادت حضرت زهرا(س) و پس از آن، همواره بر جای خود باقی بود و آن عدم مشروعیت بیعت با ابوبکر بود و این هرگز بر طرف نشد.

جالب است نکته ای را بدانیم: شاید کسانی که مانند بخاری، تأکید دارند که حضرت زهرا(س) شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص)، از دنیا رفتند، این مطلب را برای تردید و تشکیک در شهادت آن حضرت بیان می کنند. البته چنان چه این فرض صحّت داشته باشد، شاهدی خواهد بود بر اصرار بیشتر حضرت فاطمه در قهر و غضب نسبت به ابوبکر و تأکید امیرالمؤمنین بر خودداری کردن از بیعت با او.

حال چرا ابوبکر...؟

خوب است مروری هم بر پایه های استوار! باورهای مخالفین داشته باشیم و ببینیم چرا می گویند ابوبکر پس از رسول خدا(ص) خلیفه است. آنچه که تمام

مخالفین بر حجّت بودن آن درباره ی انعقاد خلافت رسول الله(ص) شرط می دانند، اجماع است هر چند که این تنها در کتاب های خودشان و از طریق راویان خودشان نقل شده است و در کتب شیعه هیچ اثری از آن به چشم نمی خورد ولی با این حال چون مطابق با مبانی و سخنان بزرگان خودشان عدم انعقاد اجماع را درباره خلافت ابوبکر را اثبات کردیم، به آنان می گوئیم: چگونه می خواهید شیعه امامیه را ملزم به پذیرش اعتقاداتی کنید که پایه ی آن حتی نزد خود شما هم بنا نهاده نشده است و نمی توانید انعقاد آن را به اثبات برسانید!!!

مخالفین بدون هیچ تردیدی می گویند روایت صریحی از طریق صحیح که بتوانیم از روی آن جانشین رسول خدا را بشناسیم، به ما نرسیده است. بنابراین تصریح دارند متنی که دلالت بر جانشینی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب یا ابوبکر داشته باشد، در دست نداریم. و بدین ترتیب عقیده را بر این نهاده اند که باید مسلمانان بر امامت کسی اجتماع کنند و در این صورت او خلیفه رسول خدا خواهد بود. اما صفحات تاریخ شهادت می دهد که هیچ گاه در سقیفه بنی ساعده و ساعات و روزهای پس از آن درباره ی حاکمیت ابوبکر اجماع و اتفاق نظری حاصل نشد.

گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا(ص) همانند ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، حذیفه بن الیمان، ابوالهیثم بن تیهان و عبادة بن صامت از بیعت سرباز زدند و گفتند: در میان مردم سزاوارتر و شایسته تر از ابوبکر حضور دارد و به صراحت از علی بن ابی طالب یاد می کردند و گروهی نیز با اکره و اجبار تن به بیعت سپردند. بزرگانی از مخالفین تصریح کرده اند که افرادی

همانند طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، خالد بن سعید، براء بن عازب و ابی بن کعب در ابتدا از بیعت _ کردن خودداری کردند. (1) ضمن اینکه از مهاجران تنها ابوبکر و عمر و ابو عبیده و احتمالاً عبدالرحمان بن عوف در سقیفه بودند و بقیه مردم در آن لحظات سخت در اطراف خانه ی پیامبر حضور داشتند و امام علی (ع) و بزرگان بنی هاشم نیز جز به تجهیز پیامبر اندیشه نمی کردند؛ زیرا جای ابهام و تردیدی برای امر خلافت و امامت بر جامعه اسلامی وجود نداشت. حتی پس از آنکه به نام مشورت با تطمیع یا تهدید از مردم بیعت گرفتند، چندین بار برای امیرالمؤمنین (ع) پیک فرستادند که بیا و بیعت کن و این بدان معناست که حضرت در آن گردهمایی کذایی حضور نداشته اند.

همچنین آنچه از ادله ی مسلم تاریخی قطعی به دست می آید این است که بیعت _ کنندگان با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده تنها چهار نفر بوده اند: (2)

1- عمر بن الخطاب

2- سالم غلام ابی حدیفه

1- الغدیر: 5/378 و ج 7/93.

2- از کتاب های مخالفین: تاریخ الطبری: 3/201-206، البداية و النهایة: 6/225، الکامل، ابن اثیر: 2/223 و... در تمامی مصادر تصریح شده است که اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد عمر بن الخطاب بود و بعد از او یک یا دو نفر از مهاجرین فقط!! و پس از آن تعداد کمی از انصار که اولین آنها بشیر بن سعد بود. بیشتر انصار و سایر مهاجرین و به خصوص تمام بنی هاشم و بزرگان اصحاب رسول خدا (ص)، هیچ کدام در سقیفه بنی ساعده حضور نداشتند تا اجماع و بیعت کنند و نظر همه در این امامت نافذ شده باشد.

3- ابو عبیده ی جراح

4- پیر مردی به سیمای اهل نجد. و سایر حاضران در سقیفه در ابتدا به بیعت با او رضایت ندادند و بعد از روی ترس یا طمع به انجام این کار مبادرت ورزیدند.

حال آیا با بیعت این افراد معدود، معقول است لزوم اطاعت از ابوبکر بر تمام امت اسلامی در شرق و غرب عالم ثابت و واجب شود؟! بشنوید:

سعد الدین تفتازانی یکی از بزرگان مخالفین است، او چنین می نگارد: ما (مخالفین) وقتی می گوئیم اجماع بر امامت و خلافت ابوبکر داریم مرادمان این نیست که امت حقیقتاً اجماع و اتفاق بر امامت ابوبکر کردند بلکه در حقیقت امامت ابوبکر در سقیفه فقط به بیعت کردن عمر بن الخطاب با او تحقق یافت!!! و حال آنکه در همان سقیفه، بین مهاجرین و انصار، بر سر امامت نزاع شدیدی در میان بود! (1)

روایت هایی که درباره ی اختلاف بر سر امامت وارد شده است، کتاب های آنان را آکنده ساخته و حتی با ذکر جزئیات، به وجود شمشیر و تهدید و تزویر برای بیعت _ گرفتن تصریح شده است که در پیش برخی از آن گذشت.

ابن ابی الحدید نیز که از شمار مخالفین (ت 656هـ) است، می گوید: عمر بن الخطاب مردی بسیار خشن و دارای هیبتی بزرگ و سیاسی سخت بود. از هیچ کس پروا نداشت و (حرمت) هیچ شریف و غیر شریفی را رعایت نمی کرد. بزرگان صحابه از دیدار و رویاروی شدن با او پرهیز می کردند. عمر است که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر زبیر را که برهنه بیرون کشیده بود در هم شکست و بر سینه ی مقداد کوفت. در سقیفه ی بنی ساعده

سعد بن عبادہ را لگدکوب کرد و گفت سعد را بکشید که خدایش بکشد و هم اوست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. (حباب در سقیفه گفته بود من فولاد آب دیده ام که از اندیشه ام بهره گرفته می شود و خرما بن پر بار و میوه انصارم). عمر کسانی از بنی هاشم را که به خانه ی فاطمه (س) پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید و اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی گرفت و پایدار نمی ماند. (1)

پس ادعای انتخابات مردمی و احترام به رأی و نظر مردم (دموکراسی) تنها یک مغالطه برای انحراف تاریخ و اغفال وجدان انسان ها در دوران های حیات بشری است. اجماع کجاست حال آنکه در معتبرترین کتابهایشان آورده اند که عمر بالای منبر گفت: «بلغنی ان قاتلا منکم یقول واللہ لو مات عمر بایعت فلانا فلا یغترن امرؤ أن یقول إنما کانت بیعة ابي بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت كذلك ولكن اللہ وقی شرها_ به من رسیده است که گوینده ای از شما گفته است: به خدا سوگند! اگر عمر مُرد، با فلانی بیعت می کنم. کسی فریب مردی را نخورد که می گوید: همانا بیعت ابوبکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و تمام شد. (آری) همانا بیعت با ابوبکر چنین بود اما خداوند شر آن را دور ساخت». (2)

1- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 1/135.
 2- 8/26. ر.ک: مسند احمد: 1/55، تاریخ الطبری: 3/200، أنساب الأشراف: 5/15، سيرة ابن هشام: 4/338، تيسير الوصول: 2/42 و 44، الكامل، ابن أثير: 2/135، التّهایة، ابن أثير: 3/238، الرّیاض التّصرة: 1/161، تاریخ، ابن کثیر: 5/246، السّيرة الحلبیة: 137، تاج العروس: 1/568، التّمهید، باقلانی: 495، الصّواعق المحرقة: 5 و 8، تاریخ الیعقوبی: 2/158، تاریخ الخلفاء، سیوطی: 67، السنن الکبری: 4/273، صحیح ابن حبان: 2/157، الإستذکار: 7/258.

آیا امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر، می تواند با مشورت و تبادل نظر و برتری نظر اکثریت همراه باشد؟! در برخی از منابعی که این خطبه عمر را نقل کرده اند آمده است که او در ادامه گفت: «پس هرکس به مانند بیعت ابوبکر روی آورد، او را بکشید».

گذشت که مخالفین فرمان کشتن را جز در سه مورد صادر نمی کنند: کافر شدن پس از ایمان و زنا کردن پس از احصان و ریختن خون بی گناه. می بینیم که اگر کسی مانند بیعت ابوبکر را انجام دهد، نزد عمر کافر شده است و کشتن او واجب است. اما عمر در واقع با این اظهار، کفر به خدا و وجوب قتل را درباره خودش و ابوبکر و همه کسانی که آنان را یاری دادند، ثابت کرد که این تناقض گویی ها، حیرت را هم به شگفت می آورد چه رسد به عقل... .

اجماع کجا بود حال آنکه دوازده تن از اصحاب پیامبر خدا(ص) که در میان آنان مقداد بن اسود، سلمان، ابوذر غفاری، عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف و دو برادر بودند، بر ابوبکر احتجاج کردند تا آنجا که او از منبر پایین آمد و به خانه رفت و آن روز دستور به انجام یا منع کاری نداد و فردای آن روز عمر و ابو عبیده و عبدالرحمان بن عوف و طلحه و گروهی دیگر از قریش به خانه او رفتند و او را به مسجد آوردند و مردم را تهدید کردند که کسی حق ندارد مطلبی مانند آنچه برخی روز گذشته گفتند، بیان کنند که در این صورت او را می کشیم. و چه بی پروا از کشتن سخن می گفتند.

خودشان چنین آورده اند: ابوالأسود می گوید: گروهی از مردان قریش و مهاجر در مورد بیعت بدون مشورت ابوبکر به خشم آمدند و در خانه ی فاطمه متحصّن شدند... ابوبکر در مقام عذر و بهانه گفت: «إِنَّ بَيْعِي كَانَتْ فَلَئَةً وَقِي اللَّهُ شَرَّهَا... و لقد قلّدت أمراً عظيماً ما لي به طاقة ولا يدان و وددت أن أقوي الناس عليه مكاني _ همانا بیعت با من کاری بی رویه و اتفاقی بدون تدبیر بود که خداوند شرّ آن را دور ساخت... و همانا من امر بسیار شگفتی را به گردن گرفتم که مرا بر آن توانی نیست و بر انجام آن طاقت ندارم و آرزو داشتم که نیرمندترین مردم به جای من بر آن (منصب امامت) بود». (1)

آن چنان که خودشان نقل کرده اند، پس از ماجرای سقیفه بارها از او شنیده می شد که می گفت: «ولّیت علیکم و لست بخیرکم _ من بر شما سرپرست شدم در حالی که بهترین شما نیستم». (2) همچنین در اجتماع مردم آنها را مخاطب قرار

1- السّقیفة وفدک، جوهری: 46 و 72، أنساب الأشراف: 1/590، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 2/50 و ج 6/47 و ج 12/147.

2- العقد الفرید: 2/347. این سخن در کتاب های شیعیان و پیروان خلفا به الفاظ گوناگون و به سند های مختلف وارد شده است و در برخی بیان شده است که این کلام به صورت مکرّر توسط ابوبکر گفته شده است. از کتاب های شیعیان: ر.ک: المسترشد: 136 و 241، دعائم الإسلام: 1/85، الإيضاح: 129، الإحتجاج: 1/104 و ج 2/152، الطّرائف: 402 و 497، الأربعین، ماحوزی: 274، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: 317-318، الرّسائل العشر، شیخ طوسی: 123، بحار الأنوار: 28/201 ب 4 و ج 30/292 ب 20 عن دلائل الإمامة و... از کتاب های مخالفین: السّقیفة وفدک، جوهری: 52، المصنّف، عبدالرزاق: 11/336، الإمامة و السّیاسة: 19، تاریخ الطّبری: 3/224، الطّبقات، ابن سعد: 3/182 البداية و النّهایة، ابن کثیر: 6/203، تاریخ یعقوبی: 2/107، سرّ العالمین: 22، تذکرة الخواص: 65، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 1/168 و ج 17/158، کنز العمّال: 5/99 و 601 و 607، المعیار و الموازنة: 39، الثّقات ابن حبان: 2/157، تاریخ دمشق: 30/301 و 302 و... - الإمامة و السّیاسة تحقیق زینی: 1/20 و تحقیق شبیری: 1/31، مسند احمد بن حنبل: 1/10، التاریخ، ابن کثیر: 5/289، أعلام النّساء: 3/314.

مي داد و مي گفت: «لا حاجة لي في بيعتكم، أفيلوني بيعتي _ نيازي به بيعت شما ندارم، بيعت خود را باز پس گيريد» (1).

این ها همه در حالی است که امت اسلام اتفاق نظر دارند که امام نیازی به امام ندارد و این امر به صراحت در قرآن کریم بیان شده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ _ آیا آنکه به سوي حق هدايت مي کند سزاوارتر است تا پیروي شود يا آنکه هدايت نمي کند مگر اينکه او را هدايت کنند؟ شما را چه مي شود؟ چگونه حکم مي کنيد؟» و از سوي ديگر اجماع دارند که ابوبکر بالاي منبر اين جملات را گفته است. حال آیا با اين همه ترديد و اضطراب و پریشانی مي توان زمام داري و حاکمیت ديني را براي کسی به اثبات رساند؟

استدلال امام رضا(ع)

روایت شده که گروهی برای مناظره با امام رضا(ع) در امر امامت دعوت شدند، ایشان يحيی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند: فَقَالَ: سَلْ يَا يَحْيَى. فَقَالَ يَحْيَى: بَلْ سَلْ أَنتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِشُرْفَتِي بِذَلِكَ. فَقَالَ(ع): يَا يَحْيَى! مَا

تَقُولُ فِي رَجُلٍ ادَّعَى الصِّدْقَ لِنَفْسِهِ وَكَذَّبَ الصَّادِقِينَ، أَيْ كَوْنُ صَادِقاً مُحِقّاً فِي دِينِهِ أَمْ كاذِباً؟ فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً سَاعَةً. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: أَجِبُهُ يَا يَحْيَى! فَقَالَ: قَطَعَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَالْتَمَتَ إِلَى الرُّضَا (ع) فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ الَّتِي أَقَرَّ يَحْيَى بِالْإِنْقِطَاعِ فِيهَا؟ فَقَالَ (ع): إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ شَهِدَ بِالْعَجْزِ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِ: وَلِيَتَّكُمُ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، وَ الْأَمِيرُ خَيْرٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ. وَ إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِ (ص) أَنْ: لِي شَيْطَاناً يَعْتَرِينِي، وَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ فِيهِ شَيْطَانٌ. وَ إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ أَقَرَّ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ فَقَالَ: كَانَتْ إِمَامَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَ قَى اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ. فَصَاحَ الْمَأْمُونُ عَلَيْهِمْ فَتَفَرَّقُوا. ثُمَّ التَمَّتْ إِلَى نَبِيِّ هَاشِمٍ فَقَالَ لَهُمْ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْ لَا تَفَاتِحُوهُ وَ لَا تَجْمَعُوا عَلَيْهِ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ عَلِمْتُمْ مِنْ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ _ امام فرمود: ای یحیی پیرس. یحیی گفت: ای پسر رسول خدا! شما پیرسید تا مرا بدان شرافت دهید. امام (ع) فرمود: ای یحیی! چه می گویی درباره کسی که در مورد خودش ادعای راستگویی دارد حال آنکه راستگویان را تکذیب کرد. آیا او در گفتارش راستگو و در دینش صاحب حق است یا دروغگو است؟ (یحیی) مدتی هیچ پاسخی نداد. مأمون گفت: ای یحیی! او را پاسخ بده. گفت: ای امیرالمؤمنین! او دلیل مرا بُرید (کنایه از اینکه هیچ پاسخ حقی ندارم و مغلوب شده ام). مأمون رو به امام رضا کرد و گفت: این پرسشی که یحیی اقرار کرد از دلالت در آن بازماند، چیست؟ امام (ع) فرمود: اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، که امامت برای کسی که به ناتوانی خود گواهی دهد (سزاوار و محقق) نیست زیرا او (ابوبکر) بالای منبر پیامبر گفت: «سرپرستی شما را عهده دار شدم ولی بهترین شما نیستم»، حال آنکه فرمان روا از زیردستان باید بهتر باشد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، پس امامت برای

کسی که بر بالای منبر پیامبر علیه خود اعتراف کند، (شایسته و ممکن) نیست: (چون ابوبکر گفت): «من شیطانی دارم که بر من عارض می شود»، حال آنکه در امام هیچ شیطانی وجود ندارد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرده، پس امامت برای کسی که دوست و همراه او، علیه وی اقرار کرده، (ثابت و استوار) نیست (زیرا عمر گفت): «امامت ابی بکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و خداوند شتر آن را دور کرد. پس هرکس را که به مانند چنین بیعتی بازگشت کند، به قتل رسانید». مأمون بر سر آنان فریاد زد و آنان پراکنده شدند. آنگاه به بنی هاشم نگاه کرد و گفت: نگفتم با او بحث نکرده و علیه او اقدام نکنید زیرا اینان علمشان از علم رسول الله است. (1)

کلام علامه امینی در رابطه با بیعت ابوبکر شنیدنی است: درباره آن جانشینی از پیامبر چه می توانم بگویم؟ آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند _ همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند _ که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت. و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گرفت، او را بکشند. و پس از آن که خود او (ابوبکر) در روز سقیفه گفت: هرکس بدون آن که با مسلمانان

1- مناقب آل ابی طالب: 3/461، بحار الأنوار: 10/348 ح 6. ر.ک: عیون أخبار الرضا(ع): 1/255-256 ب 57 ح 1، الاحتجاج: 2/235، بحار الأنوار: 27/318-319 ب 1 ح 1 عن العیون وقال: مناقب ابن شهر آشوب: (3/461-462) جمع المأمون المتکلمین علی رجل من ولد الصادق(ع) فاختروا یحیی بن الصّحاک السمرقندی و ساق الخبر مثل ما مر، مسند الإمام الرضا(ع): 2/135-136 ح 16 از عیون، صحیفة الرضا(ع): 308-310 (3).

مشورت کند، کسی را به فرمانروایی بشناسد، این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست، مبادا کشته شوند.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته برای این کار سزاوارتر از من و ابوبکر بود. و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی هایی که از او دیده اند از پیرامونش می پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته ی خدا، او را می فرستاد که با شیران آنان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار باز نمی داشت، اکنون تو و دوستت خرده می گیرید که سنّ او کم است؟ و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: ای پسر عباس! به گمانم بر دوستت _ علی _ ستم رفته و پسر عباس به او گفت: به خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره برانت از ابوبکر کم سال نشمرد و دستور آن را به وی داد. (1)

با آنکه هرگز اجماعی محقق نشد، چگونه ممکن است به بیعتی که ناگهانی و بدون مشورت صورت گرفته است ایمان آورد و بر آن ترتیب اثر داد؟ و آیا برای آن کسی که به کتابی ایمان دارد که به سویی استوارترین رهنمون است، جایز و ممکن است خود را از استوارترین بیرون کرده و در امری ناگهانی وارد کند؟ و باید به آنان گفت: اگر ابوبکر و عمر راست گفتند، وای بر آنان و بر کسانی که آنان را پیروی کردند که از بهترین و نیکوترین به چنین امری عدول نمودند و اگر

1- الغدير: 7/106. البته کلام علامه ادامه دارد و ما به همین اکتفا می کنیم.

دروغ گفتند وای بر آنان و کسانی که آنان را در پیمودن مسیر باطل همراهی و دنباله روی می کنند که منبر رسول الله جایی دروغ گویان نیست.

«قُلْ بِسْمَايَا مُرْكُم بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند» (1).

«فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ - پس وای بر آنان به خاطر آنچه دست هایشان می نگارد و وای بر آن ها به خاطر آنچه به دست می آورند» (2).

15- امامت یا حکومت

1- (2) سوره البقرة: آیه 94.

2- (2) سوره البقرة: آیه 80.

پرسش پانزدهم: غیر از حضرت علي و حضرت حسن که مدّتي خلافت را به دست گرفتند، بقیه امامان شیعه خلیفه نشدند پس روایاتی که شیعیان نقل می کنند دالّ بر اینکه خلفاء دوازده نفرند چه می شود؟

پاسخ: خلافت رسول الله(ص)، منصبی است که خداوند اهل آن را برمی گزیند و به ویژگی هایی اختصاص می بخشد، سپس آن جایگاه را برای آنان قرار می دهد. پس اگر کسی شایسته این مقام نباشد اما به ظلم و تجاوز بر منبر رسول الله(ص) تکیه بزند، هرگز خلیفه ی رسول الله(ص) نیست.

و اگر مردم از روی ترس یا طمع این عنوان را برای او بپذیرند، یا او خود را به هر نحوی به مردم تحمیل کند، باز هم این نمی تواند حضور او را در این جایگاه شایسته سازد و او را به خلیفه ی پیامبر خدا(ص) تبدیل کند. و حتّی اگر هم تمام مردم، کسانی که خود را مسلمان می انگارند، او را به این عنوان بپذیرند، این پذیرش و اجماع هیچ ارزش و اعتباری ندارد زیرا: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ _ و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و اختیار می کند. مردم را اختیاری نیست. منزّه و والاست

خداوند از آنچه شريك او قرار مي دهند» (1).

خداوند اين مقام را براي اميرالمؤمنين و پاكان از نسل ايشان قرار داده است و تنها به ايشان راضي شده است و ايشان همان جانشينان رسول الله (ص) هستند. البته اينكه تعيين شدگان از جانب خداوند با عدم پذيرش مردم روبرو شوند، امر عجيبی نيست و درباره برخي پيامبران الهي نيز رخ داده است همچنان كه چندين سال براي پيامبر خودمان نيز رخ داد و ايشان چه رنج ها كه متحمل نشدند.

اما رواياتي كه دلالت دارند خلفاي پيامبر اكرم (ص) دوازده نفر هستند: اين روايات اختصاص به كتاب هاي شيعيان ندارد و در كتاب هاي مخالفين نيز آمده است كه مرحوم آيت الله مرعشي نجفي جلد سيزدهم مجموعه ي شريف احقاق الحق را به اين موضوع اختصاص داده و بيشر متون را از كتاب هاي مخالفين ذكر نموده اند و در اين باره، مخالفين بايد پاسخ دهند كه كجايند اين دوازده نفر كه در كتاب هاي خودشان در موارد و مواضع متعدّد و به الفاظ گوناگون به نقل از رسول الله (ص) آورده اند كه خلفاي حضرت دوازده نفر هستند و همه از قریش اند. آنان به هر نحوي محاسبه كنند، هرگز به اين عدد دست نخواهند يافت و تنها شيعيان دوازده امامي هستند كه مطابق با فرموده ي حضرت، جانشينان ايشان را امام خود گرفته اند و از آنان پيروي مي كنند.

16- درباره ي عصمت اهل بيت

1- (28) سورة القصص: آيه 69.

پرسش شانزدهم: حدیث شریف کساء شامل حضرات محمد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و آیه ی تطهیر شامل آنها می گردد. پس دلیل عصمت بقیه امامان شیعه چیست؟

پاسخ: این تنها ظاهر است: اقرار می کند که آیه تطهیر تنها مختص پنج تن آل عبا است و وانمود می کند حقیقت طلب است و دلیل بر عصمت سایر ائمه می خواهد. اما... این تنها ظاهر است؛ زیرا به راستی پرهیزکاران کسانی هستند که حق را بگویند و آن را تصدیق کنند: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ _ و آن کس که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران»⁽¹⁾ نه آنان که بگویند و انکار کنند.

دلیل عصمت پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی معصومین (ع) تنها آیه تطهیر نیست بلکه در قرآن کریم آیات بسیاری در این مورد وجود دارد. همچنین در میان انبوه احادیثی که از پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، در کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است، دلالت های بسیار واضحی بر عصمت اهل بیت (ع) وجود دارد ضمن اینکه پیامبر فرموده اند آیه ی کریمه تطهیر، شامل

حال این پنج تن به اضافه ی سایر معصومین (ع) است. (1) و ما در اینجا به دو مورد دیگر از دلایل عصمت حضرات معصومین (ع) اشاره خواهیم داشت ان شاء الله.

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر و تاریخ شیعیان اهل بیت (ع) و پیروان خلفاء با سندهای بسیار و از حدّ تواتر گذشته و صحیح، به روایت اهل بیت (ع) و دوستان ایشان و حتی دشمنان آن حضرات، حدیث گران قدر نقلین آمده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) حداقل در پنج موقعیت و همچنین در آخرین لحظات زندگی خویش، در بستر بیماری، از آن سخن به میان آورده اند و ما اینجا به ذکر يك حدیث از آنها کفایت می کنیم.

قال رسول الله (ص): إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَصِلُوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَدِّ بَحْتَيْهِ وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ الْمُسَدِّ بَحَّةٍ وَالْوَسْطَى فَسَدَّ بَقِي إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى فَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَرُلُوا وَلَا تَصِلُوا وَلَا تَقْدُمُوهُمْ فَتَصِلُوا... _
پیامبر (ص) فرمودند: به درستی که دو چیز را برای شما به یادگار می گزارم، تا آن هنگام که به آن دو روی آورید (از ایشان پیروی نمایید)، هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم، اهل بیت من، زیرا خداوند مهربان و آگاه با من عهد نموده است آن دو تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من همچون این دو انگشتم (و پیامبر آنگاه میان دو انگشت اشاره جمع فرمود) وارد شوند و نه همچون این دو انگشت (و جمع نمود میان انگشت اشاره و وسط) و هیچکدام از آن دو بر دیگری پیشی نخواهد گرفت. پس به آن دو چنگ زنید (آنچه امر

1- به کتاب های آیه التّطهير، الغدير، عبقات الأنوار و احقاق الحق مراجعه فرماید.

مي فرمايند، پيروي نماييد) و دور و گمراه نشويد و بر آنان پيشي نگيريد که گمراه خواهيد شد. (1)

از اين حديث گران مایه که مضمون آن با تعابیر مختلف و به سندهای بسیار و گوناگون آمده است، نتایج بسیار مهم و درخشانی می توان گرفت که از جمله آنها عصمت اهل بیت(ع) است:

لزوم همراهی قرآن و اهل بیت(ع) با یکدیگر، معصوم بودن اهل بیت(ع) از خطاست تا چنگ زدن به هر دوی آن ها، موجب هدایت شده و انسان را برای همیشه از گمراهی نجات بخشد. یعنی همان گونه که قرآن از خطا مصون و خدا ضمانت حفظ آن است، باید اهل بیت(ع) نیز از هر گونه خطا و سهو و اشتباه به دور و معصوم باشند تا امر آنان همان امر خدا و نهی آنان همان نهی خدا و خلاصه حکم آنان همان حکم خدا باشد و پیروی از آنان به یقین پیروی از خدا باشد.

دلیل دیگر اینکه: قرآن کریم، کتاب خداست که خداوند درباره ی تبعیت از آن چنین می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» _ همانا این قرآن به سوي استوارترین، هدایت می کند و مؤمنان را بشارت می دهد _ کسانی که کارهای نیکو انجام می دهند _ که برای آنان است پاداش ویژه ی بسیار بزرگی». (2)

1- الکافی: 2/414 باب أدنی ما یكون به العبد مؤمناً... ح 1. برای آگاهی بیشتر می توانید به عنوان نمونه به مدارک و متون حدیث ثقلین در کتاب شریف عباة الأنوار مجلد حدیث ثقلین مراجعه نمایید.

2- (17) سوره الاسراء: آیه 10.

و همین قرآن، درباره اطاعت از پیامبر بارها فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید» (1) و درباره پیروی نکردن از فرمان خدا و پیامبر فرموده است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» و هرکس که خدا و پیامبرش را سرپیچی کند و از حدود الهی تجاوز نماید، خداوند او را وارد آتشی می سازد که در آن جاودان است و برای اوست عذابی خوار کننده». (2) «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ سَبِيلاً مُّبِيناً» و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به راستی که گمراه شده است، گمراهی آشکاری». (3) «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا أَبَداً» و هرکس خدا و پیامبرش را سرپیچی کند، همانا برای اوست آتش جهنم که برای همیشه در آن جاودان خواهد بود». (4)

با توجه به این آیات، می بینیم که خدا، هم اطاعت از پیامبر را قرین پیروی از خود قرار می دهد و هم نافرمانی از دستور او را قرین نافرمانی از امر خود. با این حال باید پیامبر، جز به آنچه خدا را خوش آید، امر نفرماید و جز از آنچه خدا را ناخوش آید، باز ندارد که چنین است و اگر چنین نبود خداوند به طور مطلق، امر به پیروی از پیامبر نمی فرمود و برای نافرمانی ایشان به طور مطلق، خبر از

1- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰، (۵) سوره المائدة: آیه ۹۳، (۲۴) سوره النور: آیه ۵۵، (۴۷) سوره محمد ص: آیه ۳۴، (۱۴) سوره التغابن: آیه ۱۳.

2- (4) سوره النساء: آیه 15.

3- (33) سوره الأحزاب: آیه 37.

4- سوره الجن: آیه 24.

غضب و عذاب خود نمی داد و آیاتی که چنین استدلالی در آن باشد بسیار است و ما به همین چند مورد بسنده می کنیم. این برترین دلیل بر عصمت رسول الله (ص) است.

اما درباره ی عصمت اهل بیت (ع): پیامبر اکرم (ص) در ضمن نزول آیه تطهیر درباره ی اهل بیت (ع) فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي وَ حَامَتِي لَحَمُهُمْ لَحْمِي وَ دَمُهُمْ دَمِي يُؤَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهُمْ وَ يَحْزِنُنِي مَا يَحْزِنُهُمْ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ إِنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ غُفْرَانِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ وَ أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً... خداوندا! اینان خاندان من و یاران ویژه و حامیان من هستند. گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. هرچه موجب رنجش و آزار ایشان شود، موجب رنجش من نیز خواهد بود. و هر آنچه ایشان را آلوده‌کننده سازد مرا آلوده‌کننده ساخته است. هرکس با ایشان جنگ و ستیز کند، من نیز با او در ستیز خواهم بود، و هرکس که با ایشان در صلح و دوستی باشد، من نیز با او در صلح و دوستی خواهم بود. با دشمن اینان دشمن بوده و با دوستان ایشان دوست هستم. اینان از من هستند و من نیز از ایشان هستم. بارالها! درود و برکت‌ها و رحمت و آمرزش و رضوان خودت را بر من و بر ایشان فرود بیاور، هرگونه پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور کرده و ایشان را مخصوصاً از تمامی آلودگی‌ها پاک گردان». (1)

1- حدیث شریف کسای یمانی به روایت حضرت فاطمه زهراء (س)، البته معانی بسیار نزدیک به این معنا، با تعابیر مختلف و به صورت‌های گوناگون در کتاب‌های متعدد شیعیان و در کتاب‌های مخالفین به سندها و متن‌های متفاوت نقل شده است.

پس از عظیم ترین فضیلت های ایشان این است که رضایت و نارضایتی ایشان با خشنودی و ناخشنودی پیامبر(ص) و اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان ایشان، با اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان رسول الله(ص) قرین است که با توجه به آنچه بیان شد، این نیز دلیل دیگری بر عصمت ایشان است. (1)

17- تقيه و عصمت. تضاد یا ...؟

1- استدلال قبلی را پیامبر(ص) ذیل آیه تطهیر فرموده بودند و این استدلال نیز در ذیل آن وجود دارد اما برای اطلاع بیشتر به شرح احقاق الحق جلد چهار صفحه 233 مراجعه کنید که از این صفحه به بعد درباره ی احادیثی که چنین دلالتی داشته باشند سخن رفته و این احادیث به اسانید بسیار از کتاب های مختلف مخالفین نقل شده است.

پرسش هفدهم: شیعیان می گویند: امامان معصوم اند و از طرفی می گویند تقیه می کنند. پس اگر تقیه نبودن کلام امامشان را نمی دانند معصوم بودنشان چه فائده ای دارد و اصلاً تقیه با عصمت تضاد دارد.

پاسخ: اقتضای عصمت امام، تقیه کردن در مواقع لزوم به منظور حفظ جان خود، شیعیان و نیز حفظ اسلام است و به دلیل همین عصمت، امام در مواردی که نیازی به تقیه نباشد، حکم خدا را به وضوح بیان می فرماید. معیار تشخیص موارد تقیه، در کتاب های شیعیان وارد شده است و جای خود را دارد.

به این آیه توجه کنید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (1) خداوند در این آیه و آیات دیگری به تقیه اشاره فرموده و آن را مورد تأیید قرار داده است و پیامبر (ص) نیز تقیه ی عمار یاسر را تأیید کردند. این نکته را هم یادآور می شویم که تقیه، انکار حق و اقرار باطل نیست بلکه مصون نگاه داشتن حق از آسیب اهل باطل است.

18- درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت

1- (16) سوره النحل: آیه 107.

پرسش هجدهم: شیعه می گوید: امامان ما علم غیب دارند و تاریخ وفات خود را می دانند و نیز می گویند برخی از آنها مسموم از دنیا رفته اند. اگر امام بدانند آب یا میوه یا غذایی مسموم است و در عین حال بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است.

پاسخ: خداوند به حضرت خضر(ع) علمی بخشید و او را با توجه به آن علوم مأمور به انجام کارهایی فرمود. به عنوان مثال در سفری که حضرت موسی(ع) همراه ایشان بودند، حضرت خضر نوجوانی را کشت. حضرت موسی(ع) معترضانه فرمود: أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا. آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود (بی گناه) کشتی، به راستی که کار بسیار ناپسندی کردی. حضرت خضر(ع) در پایان کار که دلیل کارهای خود را شرح می دهد، چنین می فرماید: وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا. و اما آن نوجوان: پدر و مادر او مؤمن بودند، ما باک داشتیم که آن پسر آنها (پدر و مادرش) را به کفر و طغیان بکشد، این در حالی بود که آن نوجوان، هنوز مرتکب گناهی نشده بود. می بینیم که در اینجا خداوند به خضر(ع) علم و دستوری داده بود او نیز براساس آن علم و امری که از جانب خدا داشت، آن نوجوان را کشت.

اما در مورد حضرات معصومین(ع)، خداوند علم به گذشته و حال و آینده را

به ایشان عطا فرموده است و در این مطلب هیچ شگفتی وجود ندارد اما جز آنچه خداوند اراده و رضایت نداشته باشد، انجام نمی دهند. مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با مناقباتی که در میان اصحاب ایشان بودند، پیش از گناه، مجازاتی روا نمی داشتند در حالی که به یقین از حضور و رفتار پنهانی آنان آگاه بودند:

لَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا (ع) مَصَابِ بَنِي نَاجِيَةٍ وَقَتْلَ صَاحِبِهِمْ قَالَ: هَوَتْ أُمُّهُ مَا كَانَ أَنْقَصَ عَقْلَهُ وَأَجْرَاءُ عَلَى رَبِّهِ فَإِنَّهُ جَاءَنِي مَرَّةً فَقَالَ لِي: إِنَّ فِي أَصْحَابِكَ رَجُلًا قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُفَارِقُوكَ فَمَا تَرَى فِيهِمْ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَا أَخْذُ عَلَى التُّهْمَةِ وَلَا أَعَابِبُ عَلَى الظَّنِّ وَلَا أَقَاتِلُ إِلَّا مَنْ خَالَفَنِي وَنَاصَبَنِي وَأَطَهَرَ لِي الْعِدَاوَةَ ثُمَّ لَسْتُ مُقَاتِلَهُ حَتَّى أَدْعُوهُ وَأَعْدَرَ إِلَيْهِ فَإِنْ تَابَ وَرَجَعَ إِلَيْنَا قَبَلْنَا مِنْهُ وَإِنْ أَبَى إِلَّا الْإِعْتِرَافَ عَلَى حَرْبِنَا إِنَّهُ تَعَنَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ وَنَاجَرْنَا فَكَفَّ عَنِّي مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَنِي مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ لِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يُسَيِّدَ عَلَيْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ وَرَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ الطَّلَاحِيُّ إِنِّي سَمِعْتُهُمَا يَذْكُرَانِكَ بِأَشْيَاءَ لَوْ سَمِعْتُهُمَا لَمْ تُقَارِفْهُمَا عَلَيْهِمَا حَتَّى تَقْتُلَهُمَا أَوْ تُؤْتِقَهُمَا فَلَا يُفَارِقَانِ مَحَبَّتَكَ أَبَدًا فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِيهِمَا فَمَاذَا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قَالَ: إِنِّي أَمُرُكَ أَنْ تَدْعُوَ بِهِمَا فَتَصَدِّ رَبُّ رِفَابَهُمَا. فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا عَقْلَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ أَنَّ لَكَ وَرَعًا وَلَا عَقْلًا نَافِعًا وَاللَّهِ كَانَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّي لَا أَقْتُلُ مَنْ لَمْ يُفَاتِلْنِي وَلَا لَمْ يَطْهَرَ لِي عِدَاوَتَهُ وَلَا لَمْ يُنَاصِرْ نَبِيَّ بِالَّذِي كُنْتُ أَعْلَمْتُكَ مِنْ زَائِي حَيْثُ جِئْتَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى وَوَصَفْتَ أَصْحَابَكَ عِنْدِي وَلَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَكَ لَوْ أَرَدْتُ قَتْلَهُمْ أَنْ تَقُولَ لِي اتَّقِ اللَّهَ لِمَ تَسْتَجِلُّ قَتْلَهُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَحَدًا وَلَا لَمْ يُبَارِذُوكَ وَلَا لَمْ يَخْرُجُوا مِنْ طَاعَتِكَ. _ چون خبر مصیبت های بنی ناجیه و کشته شدن ریس آنان به امیرالمؤمنین (ع) رسید، فرمود: مادرش به عزا نشست. چه بسیار عقل او (ریس آن قبیله) ناتمام بود و چه بسیار بر پروردگار خود جرأت داشت. او یک مرتبه نزد من آمد و به من گفت: «همانا در میان اصحاب تو مردانی هستند که بیم

دارم تو را تنها گزارند». به او گفتم: من کسی را به خاطر تهمت دستگیر نمی‌کنم و جز با آنکه مرا مخالفت کند و با من نصب عداوت نماید و دشمنی را بر من آشکار کند، نمی‌جنگم. در آن هنگام نیز با او نمی‌جنگم تا آنکه او را نزد خود بخوانم و بر او عذر آورم (اقامه حجّت نمایم). اگر با این کار توبه کرد و از گناه بازگشت، ما توبه اش را از او می‌پذیریم و اگر سرپیچی کرد جز از عزم در جنگ با ما، برای رویایی با او از خدا یاری می‌طلبیم و او را نابود می‌کنیم. و بدین ترتیب آنچه را خداوند اراده فرماید، از من بردارد. او بار دیگر نزد من آمد و به من گفت: «بیم ناک هستم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین الطائی علیه شماساد کنند (بشورانند)، همانا من شنیده‌ام آن دو شما را به چیزهایی یاد می‌کنند که اگر از آنان بشنوی، رهایشان نمی‌کنی تا اینکه آنان را بکشی یا با طناب ببندی و پس از آن، از بازداشت تو هرگز بیرون نیایند». بدین جهت دانستم که نه ورع دارد و نه عقل. به او گفتم: به خدا قسم! گمان ندارم که تو اندک ورعی (پاکدامنی) یا عقل نافع داشته باشی. به خدا سوگند! برای تو سزاوار بود که بدانی من کسی را که با من نجنگد و دشمنی اش را بر من آشکار نکند و با من نصب عداوت نکند، نمی‌کشم، و چون مرتبه اول نزد آمدی و اصحاب خود را نزد من توصیف کردی، تو را از نظر خود آگاه ساختم. و همانا تو را سزاوار بود که اگر من می‌خواستم آنان را بکشم به من بگوئی: از خدا بترس! چرا کشتن آنان را حلال کردی در حالی که کسی را نکشته بودند و با تو دشمنی نکرده و تو را رها نکرده بودند و از اطاعت

تو خارج نشده بودند» (1).

همچنین می توان به این ماجرا اشاره کرد که امیرالمؤمنین (ع) از جانب خداوند می دانستند که ابن ملجم لعنه الله ایشان را در محراب عبادت مورد ضربه ی شمشیر مسموم خود قرار خواهد داد اما موظف نبودند که او را پیش از انجام این کار، مجازات کنند:

قال دخل عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله على أمير المؤمنين (ع) في وفد مصر الذي أوفدهم محمد بن أبي بكر و معه كتاب الوفاء قال: فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ؟ لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. قال: نعم يا أمير المؤمنين أ ما والله يا أمير المؤمنين إني لأحبتك قال: كَذَبْتَ وَاللَّهِ مَا تُحِبُّنِي ثَلَاثًا.

قال: يا أمير المؤمنين أحلف ثلاثة إيمان أني أحبتك و أنت تحلف ثلاثة إيمان أني لا أحبتك. قال: وَيْلَكَ أَوْ وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفِي عَامٍ فَأَسَّ كَنُهَا الْهُوَاءَ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا هُنَالِكَ ائْتَلَفَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا تَنَازَرَ مِنْهَا ائْتَلَفَ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّ رُوحِي لَا تَعْرِفُ رُوحَكَ. قال فلما ولى قال: إِذَا سَرَّكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيَّ فَاتَّبِعُوا إِلَيَّ هَذَا. قال بعض القوم: أ و لا تقتله أ و قال: تقتله؟ فقال: مَنْ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْتُلَ قَاتِلِي لَع _ راوي گوید: عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله همراه با نمایندگان اهل مصر که محمد بن ابی بکر آنان را فرستاده بود بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد و نامه ی نمایندگان همراه او بود. چون حضرت از اسم عبدالرحمن بن ملجم گذشت، فرمود: تو عبدالرحمن هستی؟ خدا عبدالرحمن را لعنت کند. عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، اما به خدا سوگند هر آینه من تو را

1- کتاب الغارات: 1/251، بحار الأنوار: 33/417 ب24. از کتاب های مخالفین: ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: 3/148.

دوست دارم. فرمود: دروغ گفתי، به خدا سوگند تو مرا دوست نمی داری، این را سه بار فرمود. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! سه سوگند یاد کردم که تو را دوست دارم و تو سه سوگند یاد کردی که من دوست ندارم. امام فرمود: وای بر تو! همانا خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید. سپس محبت را در آن قرار داد. بنابراین هر چه را آنجا شناخت، در دنیا دوست می دارد و هر چه را انکار کرد، در دنیا با آن اختلاف می کند. و همانا روح من، روح تو را نمی شناسد. راوی گوید: چون عبدالرحمان پشت کرد و رفت، امام فرمود: اگر خشنود می شوید که قاتل مرا ببینید، به این شخص نگاه کنید. برخی از آنان گفتند: آیا او را نمی کشی؟ یا گفتند: او را می کشی؟ حضرت فرمودند: چه چیز از این شگفت تر است؟ مرا دستور می دهید که قاتلم را _ که رحمت خدا از او دور باد _ بکشم (کنایه از اینکه او قاتل من است چگونه می توانم او را پیش از آنکه مرا بکشد، هلاک سازم)!! (1)

بدین معنا که اراده خداوند نیست که من او را پیش از انجام گناه به قتل برسانم و چگونه چنین توانم کرد حال آنکه خداوند اراده فرموده است. می بینیم در آنجا حضرت خضر با توجه به دستور خداوند آن پسر را _ که هنوز دست به کفر یا کافر نمودن پدر و مادرش نزده بود _ به قتل رسانید اما امیرالمؤمنین (ع) در اینجا چنین می فرمایند و این بدان جهت است که ایشان از جانب خداوند به کشتن ابن ملجم یا منافقانی که در میان اصحاب ایشان حضور داشتند، مأمور نشده بودند

1- از کتاب های شیعیان: بصائرالدراجات: 88 ب 15 ح 7، بحار الأنوار: 42/196 ب 126 ح 14.

و امیرالمؤمنین و سایر معصومین (ع) نیز همان کاری را انجام می دهند که خدا آنها را بدان امر نماید و با وجود علمی که داشتند، جز آنچه خداوند اراده فرموده است، نکردند و نمی کنند و نخواهند کرد.

البته این نوعی امتحان هم است که اگر کسی بداند چه کسی و در چه زمانی او را خواهد کشت، چگونه رفتار می کند و در این زمینه می توان فرعون را یادآور شد که دستور داد تمام نوزادان پسر را بکشند و فرزندان تمام زنان باردار را نیز بکشند تا مبادا کسی که قرار است او را از تخت به زیر کشد، به دنیا بیاید.

اما در مورد انمه ی طاهرین (ع) نمی توان این امتحان را بدین معنا دانست که برای تربیت آنان یا مورد بخشش قرار گرفتن گناه یا مشخص شدن اینکه تا چه حد در برابر فرمان خداوند تسلیم هستند، باشد چرا که ایشان به هیچ وجه مرتکب گناهی نشده، نمی شوند و نخواهند شد و هرگز حتی در گفتار نسبت به خداوند پیشی نگرفته، نمی گیرند و نخواهند گرفت بلکه به جهت ترفیع درجه و برای این است که مردم نحوه ی برخورد ایشان را ببینند و آن را الگو قرار دهند و به مراتب ایشان پی ببرند. پس آگاهی ایشان نسبت به وقایع، از این جهت برای آنان امتیاز و امتحان است تا تسلیم بودن آنان در برابر اراده ی خداوند و فرمان او به نمایش گزارده شود.

19- تسلیم یا مغلوب؟ نوسل و...؟

پرسش نوزدهم: اگر امامان قدرت خارق العاده دارند و می توانند حتی بعد از رحلت و شهادت به کسانی که به آنها متوسل می شوند سود برسانند و گرفتاری آنها را برطرف سازند پس چرا در زمان حیاتشان گرفتاری ها و سختی های خودشان را حل نکردند؟ چرا حضرت علی با دشواری روبرو شد و شهید شد و چرا حضرت حسن مجبور به صلح با معاویه شد و حضرت حسین علیه السلام مغلوب شد؟

پاسخ: اهل بیت (ع) آنچه از علم و معجزه و قدرت دارند، هیچ يك را به استقلال ندارند و در تمام مراتب، هرچه دارند از خداوند تبارك و تعالی دارند و در تمام لحظات به تأیید الهی نیازمند هستند. خداوند ایشان را بر عالمیان برتری بخشیده است و براساس حکمت های بسیاری، اراده فرموده به آنان اختیاراتی عطا فرماید از جمله اینکه بتوانند به درگاه خدا شفیع شده و حاجت در خواست کننده را ادا فرمایند که در این رابطه آیات و احادیث بسیاری وارد شده است، اما «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْتَفْهِئُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» _ بلکه آنان بندگان گرامی داشته شده ای هستند که حتی در سخن بر خدا پیشی نگیرند و تنها به امر او عمل کنند» (1) چون اذن شفاعت حاجت های مردم را داشته باشند، نزد خداوند شفیع می شوند و هرگز بر امر پروردگار پیشی نمی گیرند و مستقل از اراده ی او عمل

نمی‌کنند بلکه تنها آن کاری را انجام می‌دهند که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته باشد. حال آنان که درباره ی مردم و حاجت های آنان چنین نمی‌کنند چگونه ممکن است درباره خودشان چنین کاری انجام دهند؟

خوب است در این رابطه، مثالی را بیان کنیم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ - إِنَّ فَاطِمَةَ (س) لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَابِيحِ عُمَرَ فَجَدَّ دَبْتُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ الْخَطِيءِ! لَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ لَعَلِمْتُ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَحِدُهُ سَرِيحَ الْإِجَابَةِ - امام باقر و امام صادق (ع) فرمودند: همانا حضرت فاطمه (س) چون در حق آنان کردند آنچه کردند، پیراهن عمر را گرفتند سپس فرمودند: اما به خدا سوگند ای فرزند خطاب! اگر نبود که من دوست نداشتم بلا به کسی رسد که گناهی ندارد، مسلماً آگاه می‌شدی که به زودی بر خدا سوگند می‌خورم (نفرین می‌کنم) و بی‌درنگ آن را سریع الاجابة می‌یابم». (1)

به یقین توانایی دارند اما هرگز خلاف اراده ی خدا عمل نمی‌کنند. اما اگر کسی گمان کند چون دور به دست کسی افتاد، حتماً بر مدار حق است و این خواست خدا بوده: البته چنین است که جز آنچه خداوند بخواهد صورت نخواهد پذیرفت اما اینکه خدا بخواهد به کسی مهلت دهد تا او به مقام و جایگاهی برسد، دلیل بر رضای خدا نیست. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظُّلْمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ - وگمان مبر که خداوند از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، ناآگاه است، همانا (عذاب) آنان را تا روزی که دیدگان در

آن خیره شود، به تأخیر اندازد». (1) و می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا بُرْهَانًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ - وَ كَسَانِي كَمَا كَفَرُوا إِذْ أَخْرَجْتَهُم مِّنْ دِينِهِمْ أَتَانِي أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ». (2) خوارکننده».

20- درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر

1- (14) سوره ابراهیم(ع): آیه 43.

2- (3) سوره آل عمران: آیه 179.

پرسش بیستم: اگر حضرت حسین آن طور که شیعه می گوید علم غیب داشت و می دانست که در کربلا نیاز به آب پیدا می کند چرا به مقدار کافی آب تهیه نکرد؟ مگر تهیه آب از ضروریات جنگ نیست؟

پاسخ: همان گونه که امام حسین(ع) در روز عاشوراء به معجزه، تمامی اصحاب خود را سیراب کردند، می توانستند خود و اهل بیت خود را نیز سیراب کنند اما چنین نکردند زیرا خدا اراده کرده بود آن حضرت، لب تشنه به ملاقات پروردگار بشتابد و این امتحان و فرصتی بود برای آنان که در جبهه ی مخالفت با امام غریب بودند که به یادگار زهرا و خاندان رسول الله، آب را که مهر مادرشان بود، دریغ بدانند یا نه.

و فرق شما با ما در همان نگاه است. تو حسین زهرا را تشنه ی آب می بینی و من آب را در التهاب لب های خشکیده ی ارباب و این نه آن چیزی است که تو را توان درک آن باشد.

21- چرا عزاداری؟

اشاره

پرسش بیست و یکم: آیات قرآن مجید و روایات و سفارشات رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) که در کتاب های شیعیان هست همه و همه دلالت می کنند بر اینکه در مصیبت مرگ نزدیکان و دیگران باید صبر پیشه کرد و از جزع و فزع و نوحه سرایی و گریه و زاری و به سر و صورت زدن و گریبان چاک زدن و امثال اینها و نیز سیاه پوشیدن خودداری کرد پس چرا شیعیان برای شهادت حضرت حسین لباس سیاه می پوشند و به صورت های مختلف عزاداری می کنند؟

پاسخ: در ابتدا باید بگویم این تنها يك دروغ آشکار است و در آیات قرآن و احادیث اهل بیت(ع) و نه تنها در کتاب های گران بهای شیعیان بلکه در کتاب های مخالفین نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر جایز بودن برگزاری این گونه مراسم دلالت دارد که برای اهل بیت این امر به صورت امری واجب و همراه با فضیلت و ثواب بسیار بیان شده است. از طرفی، احادیث دیگری وجود دارد که خشکی چشم را نشانه قساوت قلب و مذموم شمرده است که انشاءالله ذکر خواهد شد.

اما کسی که تمام تلاش خود را برای کاشتن تخم شبهه در میان قلب های پاک شیعیان به کار می بندد و نه تنها جوانان، بلکه از پیرغلامان امام حسین(ع) نیز نمی گذرد و می خواهد همچون شیطان، از آخرین لحظات عمر هم پست ترین سوءاستفاده را ببرد و تا دم آخر، آخرین حد تلاش خود را به کار گیرد تا انسان را

از راه مستقیم به درآورد! او را باید به گونه ای پاسخ گفت که دیگر هرگز برای توییخ شیعیان نتواند لب از لب بگشاید. باید از آنان پرسید شما همه چیز را برای هوای نفس خود به بازی می گیرید؟ حتی کلام خدا و رسول و امام را؟!!

برادر و خواهر ایمانی من! امثال چنین افرادی در تاریخ کم نبوده اند، بنابراین با مقوله ی جدیدی مواجه نیستیم. باید محکم تر از پیش بر اعتقاد خود اتمام داشته باشیم و امیدواریم خداوندی که یاور ماست، ما را در تعظیم شعائرش که همان ذکر اهل بیت (ع) است، یاری فرماید.

اما دلیل اینکه آنان به برگزاری این مراسم خرده می گیرند و برای مرگ وابستگان و حتی فرزندان و عزیزان خود گریه نمی کنند، چند روایت مبنی بر این است که عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می کرده و گاهی می گفته است پیامبر گریه بر اموات را نهی کرده اند:

صحیح بخاری: 2/85: همانا مرده از گریه ی خانواده اش بر او، عذاب می شود و عمر همواره برای جلوگیری از گریه با عصا کتک می زد و سنگ پرتاب می کرد و خاک می پاشید.

و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از عمر و عبدالله بن عمر آمده است که گفته اند پیامبر فرمود: «مرده در قبرش به خاطر نوحه سرایی که بر او می شود، مورد عذاب واقع می شود».

آنها طبق این دو روایت و چند مورد دیگر نزدیک به این ها و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، اعتقاد دارند که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی گذارند، لذا بر مظلومیت آل رسول الله (ص) و

مصیبت های وارد آمده بر ایشان متأثر نمی شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می گیرند و برای مرده های خودشان نیز اگر چه جوان باشد گریه نمی کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع، پس از دفن مرده هایشان جلوی خود را می گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

البته این در حالی است که در همین کتاب صحیح مسلم: 3/43 آمده است که سخن عبدالله عمر را به عایشه گفتند، گفت: نه به خدا قسم، پیامبر هرگز این سخن را نگفت که میّت به خاطر گریه کسی عذاب می شود بلکه فرموده است: همانا کافر، به سبب گریه خانواده اش، خداوند بر عذاب او می افزاید و همانا خداست که می خنداند و می گریاند و کسی بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

همچنین در همین کتاب، ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است: خدا می خنداند و می گریاند. در صحیح مسلم روایات متعددی وجود دارد که عایشه و ابن عباس، ادّعی عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را اشتباه شمرده و گفته اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن پیامبر را نفهمیده اند.

در صحیح بخاری: 3/43 آمده است: به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: پیامبر فرموده است: میّت در قبر به واسطه گریه اهلش عذاب می شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله فرمود: خداوند عذاب کافر را به خاطر گریه ی خانواده اش زیاد می کند و همانا خداست که می خنداند و می گریاند و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

پاسخ های این گونه در کتاب هایی که نزد آنان مورد قبول است، بسیار است که

ما برای نمونه این مورد را یادآور شدیم. پس تا اینجا دانستیم چرا گریه بر اموات را نهی می کنند و پاسخ آن را نیز به آنها دادیم. اما در مورد قرآن و احادیث اهل بیت (ع)، برای پاسخ به این افتراء، باید به بررسی سه مورد بپردازیم:

یکم: چیستی عزاداری، دوم: چرایی عزاداری، سوم: تاریخ عزاداری.

یکم: چیستی عزاداری.

عزاداری چیست و به کدامین مراسم، عزاداری می گویند؟

در مراسم عزاداری و مجالسی که نام محفل عزای روی آن نگاشته می شود، سخنرانان محور مراسم هستند. آنان عنوان می کنند که خداوند خالق تمام هستی است و خود از اینکه چون مخلوقاتش باشد میراست. انسان را خلق نموده در حالی که مسیر راست یکی و راه های منتهی به ناخشنودی او بسیار است و بیان کرده است که برای آن راه های بسیار و این راه یگانه، رهبرانی وجود دارند. او این رهبران را خلق نموده و برای آنان ویژگی های خاصی قرار داده و خود این رهبران را راه هدایت معرفی نموده و ره پویی در راه آنها را عین همان مسیر راست و یگانه که به رضای او منتهی می شود، قرار داده است. سخنرانان در این مجالس برای ادامه ی این بحث ها نیازمند نکاتی دیگری را نیز بیان کنند.

تا اینجا سخن از خدا بود، اما چون فهمیدیم ما به خدا دسترسی نداریم و خداوند میان خودش و ما پلی به نام پیامبران و جانشینان آنان قرار داده، باید به دنبال آنان برویم. تا اینجا می دانیم که آنان هستند حجت های الهی و پیروی از آنان، همان گام نهادن و به پیش رفتن در راه راست است. اما اینان که هستند، تعدادشان چند نفر است، چه ویژگی هایی دارند و معنای پویدن راه آنان چیست؟

این سؤال آخر همان است که همراه خود، این پرسش‌ها را ردیف می‌کند: پیامبر آخرین و اهل بیت (ع) ایشان، چه کردند؟ و هدف آنان از کارهایی که انجام دادند چه بود؟ در اینجا سخنرانان، آنچه را مردم با اهل بیت (ع) و اهل بیت (ع) در برخورد با مردم انجام دادند، مطرح می‌کنند و بحث به سوی هدف اهل بیت و تلاش ایشان برای دست یابی به این هدف سوق داده می‌شود. آخرین نقطه پس از شناخت اهل بیت (ع) و شناخت هدف و تلاش‌های ایشان برای آن هدف، عزاداری است.

امام حسین (ع) کیست؟ هدف ایشان چه بود؟ برای دست یابی به آن چگونه رفتار نمود و مردم چه کردند؟ عزاداری برای سیدالشهداء پاسخ این سؤالات است.

دوم: جرایب عزاداری.

چرا عزاداری؟ و آیا الزامی برای برگزاری چنین مراسمی وجود دارد یا نه؟ آیا زمان در الزام برگزاری مراسم عزاداری دخالت دارد یا نه؟ و آیا منتهایی برای این زمان وجود دارد؟ در این باره مطالب قابل عنوان شدن، بسیارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) این کار عمل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بوده است.

مسلمانان معتقدند که برای شناخت احکام، قرآن و سنت پیامبر (1) (ص) معیار است و سنت پیامبر اکرم (ص) در تمام ابعاد برای آنان الگو و راهگشاست. یکی از این ابعاد، عزاداری است. در نتیجه باید دید آیا پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) مجلس عزاداری برپا نموده‌اند، یا از برگزاری چنین مجالسی جلوگیری کرده‌اند.

1- گفتار، کردار و مواردی که مورد تأیید حضرت قرار گرفته است.

برخورد پیامبر(ص) و ائمه(ع) با برگزاری چنین مراسمی نه تنها حکایت از مشروعیت برپایی مراسم عزاداری دارد، بلکه بر مستحب بودن و برتری آن دلالت می‌کند. در دوران حیات پیامبر(ص) در این دنیا، حوادثی رخ نمود که موجب ناراحتی حضرت شد و نیز پیامبر(ص) در مواردی برای پیشامدهای تلخی که از رخداد آن در آینده آگاهی داشتند، ابراز تألم نموده اند. برای مرگ افرادی گریسته اند و سفارش به برگزاری مجالس عزا کرده اند.

گریه پیامبر(ص) در فوت فرزندشان ابراهیم

در صحیح بخاری در این باره آمده است: «فجعلت عینا رسول الله(ص) تذرفان فقال له عبد الرحمن بن عوف: و أنت یا رسول الله؟ فقال: یا ابن عوف! إنها رحمة ثم أتبعها بأخرى. فقال(ص): إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ _ چشمان رسول خدا از اشک لبریز شد. عبدالرحمن بن عوف به ایشان گفت: شما هم گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، رحمت است. و همچنان که گریه می‌کرد فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گوییم مگر آنچه را که خداوند را راضی کند، (و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود): ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم».⁽¹⁾

گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادر مکرمه خودشان

همچنین در رابطه با گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادشان، چنین آورده است:

1- صحیح البخاری: 2/85، صحیح ابن حبان: 7/162، مسند أبي يعلى: 6/42، مسند احمد: 3/194، سنن أبي داود: 2/64، المستدرک حاکم: 4/40 و بسیاری دیگر از کتاب‌هایی که نزد مخالفین معتبر است.

عن أبي هريرة قال: زار النبي (ص) قبر أمه فبكى وأبكى من حوله _ پیامبر قبر مادرش (آمنه بنت وهب) را زیارت فرمود، سپس گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند. (1) این مطلب در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین نقل شده است.

گریه پیامبر (ص) در سوگ حمزه (ع) و تأیید عزاداری زنان برای ایشان

یکی از شهدای بزرگ جنگ احد، حمزه عموی پیامبر (ص)، سردار رشید، شجاع و جان بر کف اسلام بود که پشتوانه نیر و مندی برای اسلام به شمار می رفت.

قال: و انصرف رسول الله (ص) إلى المدينة حين دفن القتلى، فمرّ بدور بني الأشهل و بني ظفر، فسمع بكاء التوائح على قتلاهنّ فترقت عينا رسول الله (ص) و بكى ثم قال: لَكِنَّ حَمْرَةَ لَا بَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ. فَلَمَّا سَمِعَهَا سَعِدُ بْنُ مَعَاذٍ وَأَسِيدُ بْنُ حَضِيرٍ قَالُوا: لَا تَبْكِينَ امْرَأَةً حَمِيمَهَا حَتَّى تَأْتِيَ فَاطِمَةَ فَتَسْعِدْهَا. فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) الْوَاعِيَةَ عَلَى حَمْرَةَ وَ هُوَ عِنْدَ فَاطِمَةَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قَالَ: إِزْجِعْنَ رَحِمَكُنَّ اللَّهُ فَقَدْ أَسَيْتُنَّ بِأَنْفُسِكُنَّ _ هنگامی که کشته ها دفن شدند، پیامبر خدا (ص) به مدینه بازگشتند، از کنار خانه های بنی اشهل و بنی ظفر گذشتند، صدای گریه و زاری زنان را که بر شهدای خود می گریستند، شنیدند. چشمان مبارک پیامبر خدا (ص) در این هنگام پر از اشک شد و فرمودند: ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (چون این سخن از آن جناب شنیدند) گفتند: هیچ زنی ابتدا بر کشته های خود گریه نکند، مگر اینکه قبلاً در منزل

1- صحیح مسلم: 3/65، صحیح ابن حبان: 7/440، السنن نسائی: 1/654، السنن الکبری، بیهقی: 4/70، السنن ابن ماجه: 1/501 (1572)، المستدرک حاکم: 1/375، مسند احمد: 2/441.

فاطمه(س) حاضر شود و در مصیبت حمزه ایشان را یاری کند. هنگامی که پیامبر خدا(ص) فریاد شیون زنان را برای حمزه شنیدند، در حالی که نزد حضرت فاطمه(س) در کنار درب مسجد حضور داشتند، فرمودند: بازگردید، خداوند شما را رحمت کند، زیرا هر آینه همراهی نمودید. (1)

عزاداری حضرت برای شهادت جعفر بن ابی طالب(ع) و امر نمودن حضرت زهرا(س) به انجام این کار:

جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شهادت رسید. ایشان دومین فرد منصوب شده از جانب پیامبر(ص) برای برافراشتن پرچم سپاه اسلام در این جنگ بود.

پیش از آنکه خبر شهادت شهیدان در این جنگ برسد، پیامبر به منبر رفتند و از نام حضرت جعفر بن ابی طالب(ع) به عنوان یکی از شهیدان این نبرد، یاد نمودند، سپس از منبر پایین آمده و به خانه ی جعفر بن ابی طالب(ع) رفتند. فرزند او عبدالله را فراخواندند. او را در دامان خویش نشانده و روی سر او دست می کشیدند. مادر این فرزند، اسماء بنت عمیس _ که از زن های باایمان و فداکار صدر اسلام است _ به پیامبر عرضه می دارد: ای پیامبر خدا! شما آن چنان روی سر این کودک دست می کشید که گویا او یتیم است. پیامبر، در حالی که دو چشم مبارک ایشان اشک می ریخت، فرمودند: قَدْ اسْتَشَّهَدَ جَعْفَرٌ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ دَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ قُطِعَتْ يَدَاهُ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشَّهَدَ وَ قَدْ أَبَدَلَهُ اللَّهُ مِنْ يَدَيْهِ

1- إعلام الوری: 1/183 از المغازی واقدي: 1/292، بحار الأنوار: 20/98 ضمن حدیث 28. و از کتب مخالفین: سیرة ابن هشام: 3/104-105، تاریخ الطبری: 2/532-533، الكامل، ابن اثیر: 2/163 و فیها بنی دینار بدل بنی النجار.

جَنَاحَيْنِ مِنْ زُمْرِدٍ أَخْضَرَ فَهُوَ الْآنَ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ _ همانا جعفر امروز به شهادت رسید و نیز فرمودند: پیش از آنکه شهید شود، دو دست او قطع شد و خداوند به جای دو دست ایشان، دو بال از زمرد سبز به او داده است که او اکنون به وسیله ی آن دو بال همراه با فرشتگان در بهشت هر طور که بخواهد پرواز می کند. (1)

قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِنَّ النَّبِيَّ (ص) حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَيْهِمَا جِدًّا وَ يَقُولُ كَأَنَا يُحَدِّثَانِي وَيُؤْنِسَانِي فَذَهَبَا جَمِيعًا _ امام صادق (ع) فرمودند: همانا آن هنگام که خبر وفات جعفر بن ابی طالب (ع) و زید بن حارثه برای پیامبر (ص) آمد، چون وارد منزل خویش می شدند، گریه ایشان برای جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه شدید می شد و می فرمودند: با من سخن می گفتند و مؤانست می نمودند، سپس هر دوی آنان از نزد من رفتند. (2)

قَالَ الصَّادِقُ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِفَاطِمَةَ: أَذْهَبِي فَاَبْكِي عَلَيَّ ابْنِ عَمَلِكٍ... _ حضرت صادق (ع) فرمود: پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (س) فرمودند: به منزل جعفر برو و بر سرعمویت گریه کن... (3)

1- از کتاب های شیعیان: الخرائج والجرائح: 1/166 و بحار الأنوار: 21/53 ح3، شجره طوبی: 2/299.

2- من لا یحضره الفقیه: 1/177 ح 527 وسانل الشیعة: 3/280 ب87 ح3654، بحار الأنوار: 21/55 ب24 ح8.

3- إعلام الوری: 104، بحار الأنوار: 21/57 ح9. ماجرای گریه کردن پیامبر (ص) بر جناب جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه، در صحیح البخاری: 4/184 به این لفظ آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ (ص) نَعَى جَعْفَرًا وَزَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيَّ خَبْرَهُمْ وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ _ پیش از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، پیامبر (ص) از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود».

عزاداري اهل بيت اطهار و پیامبران الهی(ع) برای سیدالشهداء امام حسین(ع)

در این گذر موارد بسیار زیادی وجود دارد که عنوان برخی از آن ها بیان می شود:

هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه به زیارت کربلا آمد و گفت: «فِيكَ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الزَّاهِرُ»، روضه خوانی حضرت جبرئیل(ع) برای حضرت آدم و حضرت نوح، جریان حضرت زکریا در تفسیر کهیعیص، امر نمودن پیامبر به برپایی عزاداری برای امام حسین(ع) برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی آن حضرت، گریستن پیامبر اکرم(ص) و ائمه ی معصومین(ع) برای امام حسین(ع) که از جمله آن گریستن امیرالمؤمنین(ع) در گذر از کربلا- در سفر صفین بود که حضرت از هوش رفتند، سفارش خود حضرت سیدالشهداء(ع): «شِيعَتِي مَا إِنَّ شَرِّئْتُمْ زِيَّ عَدْبٍ فَأَذْكُرُونِي * أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي»(1)، جریان مردی عرب که در حضور امام هفتم موسی بن جعفر(ع) چنین خواند: «عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلَاكَ فِرْنْدُهُ،...»(2)، جریان دعبل و خواندن اشعار در مصیبت ائمه ی اطهار و گریستن امام رضا(ع)، و... .

1- المصباح، شیخ کفعمی 741: ، مستدرک الوسائل: 26/17 ب 22 ح 20647-1.

2- مناقب آل ابي طالب: 4/319، بحار الأنوار: 48/108 ب 5 ضمن حدیث 9، مستدرک الوسائل: 10/387 ب 83 ح 12237-3.

برای نمونه برخی از این موارد به تفصیل یاد می شود:

لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ (ص) ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ وَ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمِحْنِ بَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَتْ: يَا أَبُة! مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «فِي زَمَانٍ خَالٍ مِنِّي وَ مِنْكَ وَ مِنْ عَلِيٍّ». فَاشْتَدَّ بُكَاءُهَا وَقَالَتْ: يَا أَبُة! فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ الْعَزَاءِ لَهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَ رِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَيَّ رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَبْتَةٍ فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَيَّ مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ. يَا فَاطِمَةُ! كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنُ بَكْتِ عَلَيَّ مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ» _ چون پیامبر (ص) حضرت فاطمه (س) را از شهادت فرزندش امام حسین (ع) و مصیبت هایی که حضرت دچار آن خواهند شد، آگاه نمود، حضرت فاطمه (س) سخت گریستند و عرضه داشتند: پدرجان! زمان آن، چه موقع خواهد بود؟ فرمود: «هنگامی که من، تو و علی در دنیا نباشیم». گریه حضرت زهرا (س) شدیدتر شد و گفت: پدرجان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی ملتزم به عزاداری برای ایشان خواهد شد؟! پیامبر (ص) فرمود: «ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد، همه ساله هر گروه پس از دیگری عزاداری را تجدید می نمایند. چون روز قیامت فرارسد، تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. و هر کسی از ایشان را که در مصیبت امام حسین گریه کرده باشد، دست او را می گیریم و داخل بهشت می کنیم. ای فاطمه! روز قیامت تمامی چشم ها گریان هستند جز چشمی که برای مصیبت های حسین گریه کند، پس به درستی که صاحب آن چشم خندان است و

مژده نعمت هاي بهشت به وي داده مي شود». (1)

لَمَّا اسْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ صَمَّ الْحُسَيْنِ (ع) إِلَى صَدْرِهِ يَسِيلُ مِنْ عَرْقِهِ عَلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَيَقُولُ: «مَا لِي وَلِيَزِيدَ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ اللَّهُمَّ الْعَنُ يَزِيدَ». ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا وَأَفَاقًا وَجَعَلَ يُقْبَلُ الْحُسَيْنَ وَعَيْنَاهُ تَدْرِفَانِ وَيَقُولُ: «أَمَا إِنَّ لِي وَلِقَاتِلِكَ مُقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - چون بیماری پیامبر (ص) - که بر اثر آن از دنیا رفتند - شدت گرفت، امام حسین (ع) را به سینه چسبانده بودند به حالتی که حضرت جان می دادند و عرق ایشان بر امام حسین جاری بود و می فرمودند: «مرا با یزید چه کار؟ خداوند در وجود او هیچ برکتی قرار ندهد خداوند! یزید را لعنت کن». سپس حضرت مدت بسیار زیادی غش کردند و چون به هوش آمدند، امام حسین را در حالی پیاپی می بوسیدند که چشمان ایشان پر از اشک بود و می فرمودند: «اما نزد خداوند عزوجل بین من و قاتل تو محاکمه ای خواهد بود». (2)

پس می بینیم که خاتم الانبیاء (ص) و اهل بیت (ع) این عمل را انجام داده اند، به این کار امر نموده و چنین کاری را مورد تأیید و رضایت خویش اعلام فرموده اند. برگزاری این مراسم سیره ی پیامبر (ص) و حضرات معصومین (ع)، خواص - اصحاب و عموم شیعیان بوده است و اقامه ی مراسم عزاداری از جانب ایشان موجب می شود که ما نیز به رسم پیروی از آن حضرات، به برگزاری چنین

1- بحار الأنوار: 44/292 ب 34 ح 37، العوالم، الإمام الحسين: 534،

2- مثير الأحزان: 22 مولد الحسين، بحار الأنوار: 44/266 ب 31 ح 24، العوالم الامام الحسين (ع): 137.

مراسمی مبادرت ورزیم.

ب) رضای خداوند در این است.

خداوند نمی خواهد نوع نماز ترك شود. اگر نمازگزار از ایستادن عاجز شود، باید نشسته نماز بخواند و اگر از آن نیز عاجز شد، بر پهلو خوابیده و نماز را بخواند و چنانچه از آن نیز عاجز شود، باید بر پشت بخوابد و بخواند. چنانچه از خواندن عاجز شود باید با ایما و اشاره و باز و بسته نمودن چشم ها نماز را بخواند و چنانچه نتواند خود را از نجاست نگه دارد و با طهارت نماز بخواند، با همان حالت باید نماز را بخواند.

اگر حفظ نوع نشود، حفظ صنف نمی شود و اگر حفظ صنف نشود، حفظ شخص هم نمی شود. حفظ نوع نماز بر مکلفین واجب و مطلوب خداوند است و خداوند بر ترك نوع نماز راضی نیست. در مورد عزاداری نیز به همین ترتیب است و به همین دلیل است که هم گریه کردن و هم خود را به حالت گریه کنندگان درآوردن، هر دو اجر دارد و مورد رضایت خداوند است، این در حالی است که حالت دوم از اصل گریه خارج است.

قرآن کریم در خلال بیان ماجرای زندگی حضرت یوسف آورده است که حضرت یعقوب در فراق فرزندش به اندازه ای گریست که چشم هایش نابینا شد: «وَقَالَ يَا أَسْمَاءُ عَلِيُّ يُوَسِّفُ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٍ _ ای دریغ بر یوسف! و در حالی که اندوه خود را فرومی خورد، چشم هایش از اندوه سفید

شد» (1). در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه «اُدْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» (2) آمده است: «وكان قد عمي من كثرة البكاء _ حضرت يعقوب (ع) از كثرت گریه نابینا شد». این در حالی است که حضرت یعقوب می دانست حضرت یوسف زنده است و فاصله ی زیادی با او ندارد، اما امام حسین (ع) همراه با هفده تن از بنی هاشم که روی زمین مثل و مانند ی نداشتند، در کمتر از يك روز به فجیع ترین شکل ممکن به دست پست ترین افراد که اربابان همین شبهه افکن ها هستند، به شهادت رسیدند.

ج) به مقتضای اینکه ایمان جز دوست داشتن و دشمن داشتن چیز دیگری نیست، مؤمن برای دوست داشتنی ها بذل کرده و از دشمن ها بیزار می جوید و از مصادیق دوست داشتن، زنده نگه داشتن یاد و راه و هدف محبوب است و این تلاش، بر او واجب و سستی در انجام آن، ناروا و گناه خواهد بود.

د) نتایجی که برگزاری مراسم عزاداری، در بر داشته و دارد.

بقای دین: برگزاری مراسم عزاداری و یادآوری مصیبت هایی که بر اهل بیت (ع) وارد گشت، موجب بقای دین اسلام و زنده نگه داشته شدن یاد، راه و هدف اهل بیت (ع) است. به همین جهت است که خود ائمه نیز این مجالس را برپا می کردند. حقیقت اسلام و هدف پیشوایان معصوم در خلال برگزاری این مراسم، بیان شده و زنده می گردد.

نشر معارف الهی و احکام شرعی

بیان واقعیت های تاریخ و دعوت به سوی راستی ها

1- (12) سوره یوسف: آیه 85.

2- (12) سوره یوسف: آیه 94.

تشویق مردم برای زنده نگه داشتن یاد اهل بیت(ع) و بیان فضیلت های ایشان: در خلال مراسم عزاداری مردم با اهل بیت و برتری های آنان آشنا می شوند و برگزاری هرچه باشکوه تر این مراسم، مردم را به یاد کردن از اهل بیت(ع) تشویق و با مبانی و اهداف اهل بیت(ع) آشنا می کند.

ایجاد وحدت در میان صفوف پراکنده: اقامه ی مراسم عزاداری سبب جمع شدن افراد و به هم پیوستن گروه ها می شود و به خوبی آشکار است که در بین شیعه هیچ اجتماعی از نظر آسانی کار و گسترش منطق و شدت هماهنگی مانند مجالس عزاداری اهل بیت بالأخص برای سیدالشهداء(ع) نیست.

یاد کردن از خوبی ها و نمایاندن پستی چهره ی بدی ها: در مراسم عزاداری از مناعت، شجاعت، صبر و سخاوت و پوییدن راه حق و تلاش برای هدف الهی، تجلیل می شود و روحیه ی ظلم ستیزی و ابراز انزجار و نفرت نسبت به ظلم تقویت می شود. نقاب ها کنار رفته و چهره ی منفور ظلم بر ملا می شود و چهره واقعی فسادگران افشاء می شود.

تبلیغ دین اسلام و باز شدن در رحمت خداوند بر روی تمام انسان ها: به همین دلیل است که ما مأمور نیستیم کافران را از شرکت در این مجالس و یا از برگزاری چنین محافلی منع کنیم. بسیاری از همین کافران در مراسم عزاداری گروه گروه مسلمان شده اند و برگزاری مراسم عزاداری، موجب بلند شدن ندای قیام اهل بیت(ع) برای اجرای احکام دین شده و این ندا را به گوش همه می رساند. دشمنان اسلام متوجه شده اند که برپایی مراسم سوگواری برای ائمه ی اطهار موجب گرویدن گروه گروه مردم به دین اسلام می شود و به همین جهت است که

از برافراشته شدن پرچم اسلام و اعتلای نام اهل بیت (ع) بیم ناک هستند.

از سوی دیگر عزاداری کردن نشانه‌ی عطوفت، مهربانی و رقت قلب است. روایات در مدح گریه و مذمت خشکی چشم بسیار است و در همین راستا است که فرموده اند خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است:

پیامبر (ص) فرمودند: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحَرِصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ الْإِصْرَازُ عَلَى الدَّنْبِ _ از جمله نشانه‌های شقاوت: خشکی چشم، سختی دل، حرص بر دنیا و اصرار بر گناه است»⁽¹⁾.

همچنین به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشَدَّ عِرْقَ قَلْبِهِ الْحُزْنَ وَ لِيَتَبَاكَ. إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا يُشْعُرُونَ _ ای ابوذر، کسی که توان گریه دارد، باید بگرید و کسی که توان گریه ندارد، باید قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد. همانا دل سخت، از خدا دور است و لی متوجه نیستند»⁽²⁾.

آیا زمان در برگزار کردن مراسم عزاداری برای اهل بیت (ع) اهمیت دارد یا خیر؟ و آیا برای این زمان منتهایی وجود دارد یا خیر؟

در خلال احادیثی که بیان شد و خیل احادیثی که مجال برای ذکر آن‌ها کافی نیست، مواردی به چشم می‌خورد که انتمه‌ی اطهار (ع) پیش از رخداد يك

1- الکافی: 21/290 ح 6، الخصال: 742 ح 96، روضة الواعظین: 414، و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 11/215.

2- الأمالی، شیخ طوسی 529: ، مکارم الأخلاق: 462، بحار الأنوار: 74/79 ح 3، مستدرک الوسائل: 12/95 ح [13617] 10.

مصیبت، از وقوع آن خبر می دهند و به خاطر آن رنج ها و ناراحتی هایی که حتّی هنوز رخ نداده است، عزاداری می کنند.

در این عمل اهل بیت(ع) نکات بسیاری نهفته است، از جمله اینکه می خواهند پیروان خویش را از اینکه به حوادث آینده آگاه هستند، مطلع سازند. به آنان بفهمانند که حق در کدام سو خواهد بود تا آنها نیز خود را برای رویارویی با جبهه ی باطل آماده سازند. همچنین می خواهند این عزاداری و اظهار حزن به صورت يك سنّت درآید تا به رسم همراهی با اهل بیت(ع)، شیعیان نیز این گونه مجالس عزاداری را برپا دارند و از این طریق از آن رخ داد یاد کرده و دیگران را به این کار تشویق و ترغیب نمایند.

حتّی گاهی می بینیم پیامبر اکرم(ص)، انجمن های سرور و شادی را تبدیل به محفل عزا می کردند. و جای بسی تأمل دارد که مصیبت های وارد بر اهل بیت(ع) قبل از وقوع، این چنین بر قلب مبارک پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) تأثیر گزارده است. حال آنان در هنگام رخداد آن مصیبت و پس از آن چگونه خواهد بود؟

بنابراین در اقامه ی مراسم عزا برای اهل بیت(ع)، زمان رخداد يك مصیبت مطرح نیست که گفته شود هنوز این مصیبت بر اهل بیت(ع) وارد نشده و یا از وقوع این حادثه ی غم انگیز درباره ی اهل بیت(ع)، زمان زیادی گذشته است.

خدا این گونه راضی است که پیروان اهل بیت(ع) را پیش از وارد آمدن مصیبت ها و پس از آن، در یاد اهل بیت(ع) ببیند. و از سویی دیگر این برای برهه ی خاصّی از زمان نیست و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت هم چنان که

مي دانيم حَتّي روز قيامت نيز اقامه ي مجلس عزاداري براي اهل بيت (ع) صورت مي گيرد.

جايي كه حضرت يعقوب (ع) در فراق حضرت يوسف ساليان دراز مي گريد، قرآن عمل او را به عنوان يك عمل انساني و عاطفي مي ستايد، پس حال شيعيان بايد چگونه باشد حال آنكه اهل بيت (ع) چنان براي برپايي دين جان فشاني نمودند كه جان خویش، فرزندان، برادران، برادر زادگان، اقوام و ياران بافضيلت خود را در سخت ترين شرايط در راه خدا فدا كردند. شيعيان بايد چه كنند تا حَقّ مطلب ادا شود؟ در مقابل مصيبت هاي بي مثل اهل بيت (ع) و به خصوص فاجعه ي روز عاشورا كه در بيان اهل بيت روزي مانند آن نيست و فرموده اند: روز شهادت امام حسين (ع) پلك هاي چشمان ما را زخمي كرد و و اشك هاي ما را جاري ساخت و... .

وظيفه ي شيعه در قبال اين مصيبت ها چيست؟ چگونه حَقّ اين عزيزان را بايد ادا كنيم حال آنكه به ما فرموده اند چنين عرضه بداريم: **بِأَيِّ أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي**، و اگر جان خود و پدر و مادر و تمام عزيزان خود را نيز در راه رسيدن به لبخند رضاي آنان، فدا كنيم، باز هم كاري نكرده ايم كه آنان علّت خلق ما سوي الله و پايداري آنان هستند و آنان هستند واسطه تمام الطاف الهي مانند هدايت و روزي و...، كه حَقّ آنان هرگز ادا نشود.

سؤم: تاريخچه عزاداري

پيامبران الهي، از آدم نبي تا خاتم الأنبياء علي نبينا و آله و عليهم السلام، همگي براي مصيبت هاي سيدالشهداء امام حسين (ع) عزاداري کرده اند. خلاصه

آنچه بیان شد اینکه گریه به صورت مطلق برای اموری که گریه کردن برای آن از نظر شرع جایز است _ مانند گریه از خوف خدا _ ستوده است و دلیلی وجود ندارد که به خاطر چند روایت مبني بر نهی عمر در مورد گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات دست کشیده و از گریه بر اموات خودداری یا جلوگیری کنیم و بگوییم گریه تنها از ترس خدا پسندیده است.

در پایان این بحث نکته ای را خاطر نشان می سازم: وهابی ها، جز اینکه اصل مسأله عزاداری را زیر سؤال برده اند، سخن دیگری نیز گفته اند و آن اینکه چرا برای کسانی که اکنون در بهشت هستند گریه می کنید؟ در پاسخ می گوئیم: بدیهی است که گریه شیعیان بر امام حسین و سایر ائمه ی هدی(ع)، نه به خاطر این است که اکنون در بهشت به سر می برند، مسلماً از این جهت باید خوشحال و شادمان باشیم، گریه ما به خاطر آن ظلم ها و ستم هایی است که بر ایشان روا داشته شد و مخصوصاً در مورد حضرت سیدالهداء که در دانه پیامبر(ص) و زینت دوش ایشان هستند که با لب تشنه همراه با هفتاد و دو تن از یاران و خاندان خود کنار نهر آب به فجیع ترین شکل، به شهادت رسیدند.

گریه پیامبر بر عموی خویش حمزه، نه به خاطر این بود که او با فرشتگان هم نشین است، بلکه به خاطر ستم ددمنشانه ای بود که بر او روا داشتند و همین طور است درباره ی سایر ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

برادر و خواهر دینی ام! خوب به خاطر داشته باش! امروز درست است که دیگر از یزید و ابن زیاد و عمر سعد و شمر و خولی و سنان و حرمله خبری نیست اما حق این است که در گوشه و کنار جهان، هستند کسانی که یاد کردن ظلم های

آنان را خوش ندارند. وهابی ها معتقدند که نباید یزید را لعنت کرد چون او برای کشتن امام حسین(ع) و اصحاب ایشان و به اسارت بردن اهل بیت ایشان و آن همه آزار و اذیت آل الله، تنها اجتهاد کرده است و اگر در اجتهاد خود درست عمل کرده باشد، نزد خدا دو اجر دارد و اگر به خطا رفته باشد يك اجر دارد.

به خاطر داشته باش که امام رضا(ع) به خاطر نسبت بی عفتی که همین پیشوایان آنان به حضرت داوود نبی(ع) داده بودند، محکم بر جبهه ی نورانی خویش کوبیدند و ندا به انا لله و انا الیه راجعون بلند کردند. (1)

آیا ستمی که بر اهل بیت روا داشته شد، از یاد ببریم؟ و فراموش کنیم چه کسانی و چگونه با عترت غریب پیامبر(ص) معامله کردند؟ از یاد ببریم محسن و مادر مظلومه و پدر غریبش را؟

آری ما مراسم عزاداری برپا می کنیم تا نام اهل بیت(ع) را زنده نگه داریم، تا اهداف آنان را از یاد نبریم و تا تفاوت آنان را با تاریکی جهل جاهلان ببینیم. آنان که نور محض هستند عترت غریب رسول خدایند نه آن کسانی که... . تا راه آنان راه ما، هدف آنان هدف ما و دشمن آنان دشمن ما باشد و تا جان ما برای ایشان و در راه دفاع از ایشان فدا شود، باشد تا بپذیرند.

22- درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهدا

1- عیون أخبار الرضا(ع): ۱/۱۹۴/۱ ح ۱-... حدثنا أبو الصلت الهروي قال لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا(ع) أهل المقالات من أهل الإسلام والديانات من اليهود والنصارى والمجوس والصابئين وسائر أهل المقالات فلم يقم أحد إلا وقد ألزمه حجته كأنه ألقم حجراً قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال له يا ابن رسول الله أ تقول بعصمة الأنبياء قال نعم... فضرب الرضا(ع) بيده على جبهته وقال: إنا لله وإنا إليه راجعون لقد نسئ بئس نبياً من أنبياء الله إلى التهاون بصلاته حتى خرج في أثر الطير ثم بألفاحشة ثم بالقتل؟!!!!!، بحار الأنوار: ۲۳/۱۴ ح ۱.

پرسش بیست و دوم: آیا پیامبر بر تربت امام حسین علیه السلام سجده کردند یا خیر؟ اگر این طور سجده نکرد پس چرا شما انجام می دهید؟

پاسخ: پیش از پاسخ به این سؤال لازم است ما نیز بپرسیم چرا مخالفین سجده کردن بر فضله سگ را جایز می دانند؟ نستجیر بالله آیا این عمل از... سرزده است؟ چه حساسیتی وجود دارد که در این زمینه بپرسند؟ اگر کسی با خاک قبر عمر چنین کند، باز هم او را توبیخ می کنند؟

این يك موضوع کاملاً داخلی است که اگر شیعیان به منظور شناخت هدف انجام این کار از یکدیگر بپرسند، هیچ جایی طعنی وجود ندارد و واضح است که ربطی به وهابیه ها ندارد. آنان بارها شنیده اند و در کتاب صحیح بخاری _ که آن را از قرآن محکم تر می دانند _ در موارد متعدّد دیده اند که سجده کردن بر هر خاکی حلال است، با این حال آیا پرسیدن چنین سؤالی آن هم به این نحو، جز دشمنی و حساسیت در احترام به عترت رسول الله(ص) چیز دیگری می تواند باشد؟

اما پاسخی که برای شیعیان اهل بیت(ع) داریم: با توجه به آنچه در باب عصمت اهل بیت(ع) در پاسخ به پرسش پانزدهم بیان شد، بایسته است که اهل بیت را معصوم بدانیم و گفتار و رفتار و تقریر (تأیید) ایشان برای ما ملاک و

حجّت باشد. با توجه به این مقدمه به سراغ پاسخ می رویم. برای سجود دو جنبه وجود دارد:

الف: سجده کردن برای چیزی

ب: سجده کردن بر روی چیزی

تردیدی وجود ندارد که سجده برای چیزی جز خداوند، حالتی از حالت های شرک است و شیعیان اهل بیت(ع) این کار را حرام می دانند و این مسأله ی پوشیده ای نیست.

اما درباره مورد دوم باید گفت سجود اساساً محقق نمی شود مگر اینکه بر روی چیزی باشد. بنابراین مشخص است که سجده کردن بر چیزی با سجده کردن برای چیزی کاملاً متفاوت است. اما چرا مخصوصاً بر روی خاک سجده می کنیم؟

بر اساس اعتقاد شیعه که آن را از امامان پاک خود گرفته است، محلّ پیشانی در حالت سجده باید بر روی زمین و نیز چیزهایی که از زمین می رویند و خوراک یا پوشاک غالب نیستند، باشد. و مخالفین سجده کردن بر هر چیزی را جایز می دانند از جمله زمین. بنابراین درباره سجده کردن بر روی زمین یا خاک یا ریگ یا کلوخ، اختلافی نیست و مخالفین در این زمینه احادیثی نیز از پیامبر خدا(ص) نقل می کنند. به عنوان مثال:

پیامبر خدا(ص) فرمودند: «زمین برای من سجده گاه و وسیله طهارت قرار داده شده است»⁽¹⁾ و نیز نقل می کنند که حضرت فرمودند: «همه زمین برای من

سجده گاه قرار داده شده و خاک آن برای ما وسیله طهارت است» (1) و از ابوسعید خدری در خبری آمده است: «و سقف مسجد از چوب شاخه های درخت خرما بود و چیزی در آسمان نمی دیدیم. پس پاره ابری آمد و باران بر ما فروریخت. در این هنگام پیامبر (ص) با ما به جماعت نماز خواند تا آنجا که من گل و آب را بر پیشانی و نوک بینی آن حضرت (ص) دیدم» (2).

اما چرا بر تربت حسینی سجده می کنیم؟ سجده کردن بر خاک قبر سیدالشهداء (ع) در واقع حالتی از حالت های سجده بر زمین است و در حلال بودن این کار هیچ اختلافی وجود ندارد و هیچ توجیهی نمی تواند این خاک بابرکت را استثناء کند. اما چرا مشخصاً بر تربت حضرت سیدالشهداء سجده می کنیم؟ به دلیل تأکید خاص اهل بیت (ع) بر انجام این کار.

نخستین کسی که این عمل را انجام دادند امام زین العابدین (ع) هستند و سایر امامان پس از ایشان نیز بر این تربت سجده نموده و بر مستحب بودن سجده بر این خاک پاک، تأکید فراوان داشته اند تا آنجا که امام صادق (ع) برای تذلل نزد خدای تعالی و اظهار فروتنی به درگاه الهی بر تربت قبر سیدالشهداء، سجده می کردند (3) و در فضیلت سجده بر تربت امام غریبمان فرمودند: «سجده کردن بر

1- تاریخ بغداد: 10/121.

2- صحیح البخاری: 1/207.

3- إرشادالقلوب: 1/115 ب32، وسائل الشیعة: 5/366 ب16 ح6809، بحار الأنوار: 82/158 ب28 ح25.

ترت اباعبدالله حجاب هاي هفت گانه را مي شكافد» (1).

البته سجده كردن بر تربت مولایم، در دل خویش دنیایی از مفهوم دارد. عمر بن سعد لعنه الله صبح روز عاشورا با لشکر خود نماز صبح را به جماعت خواند و در ظهر همان روز، با به شهادت رساندن سیدالشهداء، نماز و اسلام را به قتل رساند. همچنان که در زیارت ناحیه مقدسه، امام زمان به جد عزیز خویش چنین عرضه می دارند: «لَقَدْ قَتَلُوا بِمَثَلِكِ الْإِسْلَامَ وَعَظَلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَنَقَضُوا السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَهَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ _ هَمَانَا كَهْ بِه قَتْلُ تُو، اسْلَام رَا كَشْتَنْد وَ نَمَاز وَ رُوزَه رَا تَعْطِيل كَرْدَنْد وَ سُنَّتْ هَاي پيامبر و احكام الهي را نقض كردند و پايه هاي ايمان را نابود ساختند و آيات قرآن را تحريف نمودند و كارهاي ناپسند و دشمني با اهل بيت را هموار ساختند (به راحتی به اين كارها دست زدند)» (2).

با نماز خواندن بر تربت سیدالشهداء اعلام می داریم که ما نماز عمر بن سعد و امیر او یزید و پدرش و آن کسی را که به او منصب حکومت داد، نمی خوانیم. ما نماز حسین و پدر و جد او را می خوانیم. این دو چنان با یکدیگر متفاوت هستند که یکی قتل نماز و آن دیگری برپا داشتن نماز است و ما با این کار، این دورا از هم جدا می سازیم و به همین جهت است که اهل بیت (ع) فرموده اند: سجده بر تربت سیدالشهداء به معنای تسلیم و خضوع کامل برای خداوند همراه با عمل به

1- مصباح المتهجد: 734، بحار الأنوار: 85/153 ح 14 و ج 101/135 ح 74.

2- فرازی از زیارت شریف ناحیه مقدسه.

شیوه اولیای اوست. (1)

اینکه در نماز بر تربت امام غریبم پیشانی می سایم به این معناست که هرگز در زندگی خود خاطره ظلم هایی را که به اهل بیت (ع) روا داشته شد، از یاد نمی برم از اولین ظلمی که به ایشان کردند تا به امروز که هنوز هم ظلم به اهل بیت ادامه دارد. فراموش نمی کنم آنچه را که بر عترت غریب پیامبرم گذشت.

و در آخر لازم است بگویم این، تنها يك مشت خاک نیست و نه آنچه من در آن می بینم را غریبه ها توان دیدن دارند. این خاک برای من یعنی شهادت طلبی و مبارزه برای برپا داشتن سنت رسول الله (ص). این خاک برای من یعنی فدا کردن تمام آنچه در اختیار دارم برای خدا و رسول و امام و این نه آن چیزی است که دشمنان اهل بیت در تربت سرورم بتوانند ببینند.

23- از اختصاصات امام حسین

1- بنور فاطمة اهتدیت: ۲۰۶، با نور فاطمه هدایت شدم: ۳۱۹.

پرسش بیست و سوم: چرا امامان از فرزندان حضرت حسین علیه السلام هستند مگر حضرت حسین علیه السلام بر حضرت حسن علیه السلام امتیاز داشت؟

پاسخ: در اینکه امام مجتبی (ع) از حضرت سیدالشهداء (ع) افضل بودند و بر ایشان برتری داشتند، حرفی نیست. اما در این مورد که چرا خداوند امامان را از نسل سیدالشهداء قرار داده است در بیان معصوم دلیل این امر چنین آمده است:

أَنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنِ (ع) مِنْ قَتْلِهِ أَزْبَعَ خِصَالٍ، جَعَلَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَاجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالْأَيِّمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأَنْ لَا تُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ - در روایت آمده است: خداوند در عوض شهادت امام حسین (ع) چهار خصلت به ایشان عطا کرده است: شفا را در تربت ایشان نهاد. اجابت دعا را زیر گنبد ایشان قرار داد و اینکه ائمه بعد از ایشان از نسل حضرت هستند و مدت زمانی را که زائرین حضرت برای زیارت می گذرانند، از عمر آنان به حساب نمی آورد. (1)

24- درباره ی بهره از امام نهان

1- عدّة الدّاعي: 48، وسائل الشّیعة: 14/537 ب76 ح19773.

پرسش بیست و چهارم: شیعیان می گویند: وجوب تعیین امام از طرف خدا و رسول است و وجود او در تمام ازمنه با قاعده ی لطف اثبات می شود. سؤال: امام دوازدهم آنان غایب است از امام شدن ایشان چه لطفی به مسلمین می رسد؟

پاسخ: در این موضوع که وجود داشتن هادی از سوی پروردگار برای مردم هر زمان الزامی است تا بدان وسیله حجّت بر خلائق تمام گشته و راه حق آشکار باشد، هیچ شکی وجود ندارد و این آیه کریمه قرآن است که این مهم را بیان می کند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» همانا تو بیم دهنده هستی و هر قومی را هدایت گری هست. (1)

در کتاب های بصائر الدرجات: باب أنّ الأرض لا تبقي بغير إمام، الكافي: باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّة، الغيبة نعماني: باب ما روي في أنّ الله لا يخلي أرضه بغير حجّة، دلائل الإمامة: باب معرفة أنّ الله تعالى لا يخلي الأرض من حجّة، علل الشرايع، كمال الدّين: باب العلة التي من أجلها يحتاج إلي الإمام که همه از معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان هستند، ابوابی به این معنا اختصاص داده شده است که آیا می شود زمین بدون حجّت بماند و الزام حضور حجّت خدا چیست

و... که می توانید مراجعه نمایید و ما چند نمونه را می آوریم:

عن سليمان بن مهران الأعمش عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين (ع) قال: نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ تُنَسَّرُ الرَّحْمَةُ وَ نُخْرِجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثم قال: وَ لَمْ تَخُلُ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْئُورٍ وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. قال سليمان: فقلت للصادق (ع): فكيف ينتفع النَّاسُ بالحجَّة الغائب المستور؟ قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالسَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ _ سليمان بن مهران اعمش از امام صادق جعفر بن محمد از پدرشان محمد بن علي از پدرشان علي بن الحسين (ع) نقل می کنند که (امام سجّاد) فرمود: ما امامان مسلمين و حجّت هاي خداوند بر دو عالم و آقاي مؤمنان و رهبر پيشاني _ سفيدان از وضو و سرپرست مؤمنان هستيم. و همانا ما هستيم سبب امنيت از بلاها براي اهل زمين، هم چنان که ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند. و هرآينه ما کسانی هستيم که خداوند به سبب و وسيله ي ما آسمان را از اينکه بر زمين افتد، نگاه داشته است که اين بر اساس اجازة ي اوست و به سبب و وسيله ي ماست که زمين را از اينکه به حرکت درآمده و مضطرب گردد، نگاه می دارد. و به سبب و وسيله ي ما باران را می باراند و رحمت گسترده گردد و برکت هاي زمين، درآيد. و اگر نبود آن کسی که از ما اهل بيت در زمين است، هرآينه (زمين) اهل خود را فرو می خورد. سپس فرمود: و زمين از

هنگامی که خدا آدم را آفرید، هیچ گاه از حجّتی از جانب خداوند خالی نشد، آشکار و مشهور یا غایب و پوشیده. و هرگز تا آن گاه که قیامت برپا شود، از حجّت خدا که در آن باشد، خالی نخواهد شد و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد. سلیمان گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه مردم از حجّتی که غایب و پوشیده است، بهره برند؟ فرمود: همان گونه که از خورشید بهره می برند آن گاه که ابر آن را می پوشاند. (1)

عن جابر بن یزید الجعفی قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع): لأيّ شيء يحتاج إلى التّبيّ والإمام؟ فقال: لِنفائِ العالَمِ على صلاحيّه وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرَفَعُ الْعَذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ إِمَامٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (2) وَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ» إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ. يَعْنِي بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3) وَ هُمْ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يَذُنُّونَ وَلَا يَعْصُونَ وَ هُمْ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَقَّتُونَ الْمُسَدَّدُونَ. بِهِمْ يَرْزُقُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِهِمْ تَعْمُرُ بِلَادُهُ وَ بِهِمْ يُنَزَّلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُنْهَلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَ لَا يُعْجَلُ عَلَيْهِمْ بِالْعُقُوبَةِ وَ الْعَذَابِ لَا يُفَارِقُهُمُ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ

1- کمال الدّین: 1/207 ح 22، الأماي، شیخ صدوق 186: المجلس 34 ح 15، بحار الأنوار: 23/5 ب 1 ح 10، روضة الواعظین: 1/199 و الاحتجاج: 2/317 و منتخب الأنوار المضيئة: 32 الفصل الثالث تا این فراز: لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. ما همان گونه که در کمال الدّین آمده است، آورده ایم.

2- (8) سورة الأنفال: آیه 34.

3- (4) سورة النساء: آیه 60.

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - جابر بن یزید جعفی گوید: به ابی جعفر محمد بن علی باقر (ع) عرض کردم: به کدامین دلیل به پیامبر و امام نیاز هست؟ فرمود: برای اینکه عالم (جهان هستی) بر درستی اش پایدار بماند و آن بدین جهت است که چون در زمین پیامبری یا امامی باشد، خداوند عزوجل عذاب را از اهل زمین رفع کند. خداوند عزوجل می فرماید: «و خدا آنان را عذاب نکند حال آنکه تو (ای پیامبر) در میان آنان هستی». و پیامبر (ص) فرمود: «ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند و اهل بیت من امانی برای اهل زمین هستند. بنابراین چون ستارگان بروند، اهل آسمان را آنچه ناخوش دارند رسد و چون اهل بیت من بروند، اهل زمین را آنچه ناخوش دارند، رسد». (امام باقر (ع) می فرماید: یعنی به سبب و وسیله ی اهل بیت ایشان، همان امامانی که خداوند عزوجل پیروی آنان را با اطاعت خودش قرین ساخت. سپس فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی نمایید» و همانا آنان هستند معصومین پاک گشته که گناه نمی کنند و از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و همانا آنان هستند که مورد تأیید و توفیق و حمایت الهی قرار گرفته اند و به سبب و وسیله آنان خداوند بندگان را روزی می دهد و شهرهایش آباد می شوند و قطرات باران از آسمان فرستاده می شوند و برکت های زمین بیرون می آید و (خدا) گناه کاران را مهلت (برای توبه) می دهد و با عقوبت و عذاب بر آنان شتاب نمی کند. روح القدس از آنان جدا نشود و آنان از او جدا نشوند. از قرآن جدا نمی شوند و قرآن نیز از

آنان جدا نمي شود، درودهاي خداوند بر همه آنان باد. (1)

قال الرضا(ع): نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَخُلِقْنَا فِي عِبَادِهِ وَأَمْدَاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَنَحْنُ سُدَّ هِدَاةِ اللَّهِ وَأَعْلَى مَه فِي بَرِيَّتِهِ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَبِنَا يُنْزِلُ الْعَيْثُ وَيُنْشِرُ الرَّحْمَةَ لَا تَحْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِثْلَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ _ امام رضا(ع) فرمودند: ما هستيم حجت هاي الهي در ميان آفريدگان او و جانشينان او در ميان بندگان او و امينان او بر راز او و ماييم كلمه ي تقوي و محكم ترين ريسمان و ما هستيم گواهان خداوند و پرچم ها و نشانه هاي او در ميان بندگان نيكويش. خداوند به سبب و وسيله ي ما آسمان ها و زمين را نگاه مي دارد از اين كه نابود شوند و به سبب و وسيله ي ما باران باريده مي شود و رحمت را مي گستراند. زمين هرگز از امام زنده ي ما خالي نشود كه يا آشكار است و يا ترسان (در غيبت) و اگر زمين يك روز بدون حجت رها شود، هر آينه به اهل خود مضطرب گردد چنان كه دريا بر اهلس موج مي زند. (2)

عن أبي جعفر(ع) قال: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِإِلا إِمَامٍ مِثْلَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ _ امام باقر(ع) فرمودند: چنانچه زمين يك روز بدون امامي از ما اهل بيت، بماند، به يقين اهلس را در خود فرو برد و هر آينه خداوند

1- علل الشرائع: 1/123 ب 103 ح 1، بحار الأنوار: 23/19 ب 1 ح 14.

2- كمال الدين: 1/202 ح 6، إرشاد القلوب: 2/417، بحار الأنوار: 23/35 ب 1 ح 59.

آنان را به شدیدترین عذابش، به زجر عذاب نماید. همانا خداوند تبارک و تعالی ما را حجّتی در زمینش و امانی در زمین برای اهل زمین قرار داد. پیوسته از اینکه زمین آنان را در خود فرو برد، در امان خواهند بود تا آن گاه که ما در میان آنان باشیم. بنابراین هرگاه خداوند بخواهد آنان را هلاک گرداند و مهلت ندهد، ما را از میان آنان به سوی خود بالا برد، سپس آنچه بخواهد و دوست داشته باشد، انجام می دهد. (1)

برای آگاهی بیشتر از متونی که در همین راستا در کتاب های مخالفین وجود دارد به کتاب ارزشمند شرح احقاق الحق آیه الله مرعشی نجفی جلد 7 صفحه 457 و جلد 9 صفحات 294 الی 496 و 303 الی 308 و 429 و جلد 18 صفحات 323 الی 330 و 553 و جلد 24 صفحات 159 و 341 الی 352 و جلد 33 صفحات 36-37 و 61-62 مراجعه نمایید.

25- درباره حکم آل داوود

1- کمال الدین: 1/204 ح 14، دلایل الإمامة: 231 مانند آن با اندکی اختلاف، منتخب الأنوار المضيئة: 33 با اختلاف کم، بحار الأنوار: 23/37 ح 64.

پرسش بیست و پنجم: شیعیان می گویند هنگامی که حضرت مهدی ظهور می کند طبق حکم آل داوود حکومت می کند پس اینکه می گوئیم اسلام ناسخ همه ی شرایع است چیست؟

پاسخ: در اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، هیچ حرفی نیست اما باید دانست که افراد مختلف در ملت های مختلف در زمان های متفاوت، آمادگی پذیرش اسلام کامل را نداشته و ندارند. حتی آنان برخی از سنت های رسول الله (ص) را نیز تغییر دادند و بدعت ها جای گزین سنت ها شد و احکام شرع مطهر اسلام، با تحریف های بسیاری روبرو گشت. پس نه تنها تمام احکام اسلام بیان نشده، بلکه برخی از آن نیز تحریف شده است.

اما درباره حکم آل داوود، معنای این تعبیر، حکم کردن براساس حقایق و بدون درخواست بیته است مثلاً اگر کسی ادعای ناحقی داشته باشد، حضرت صاحب براساس آنچه واقعیت دارد حکم می فرمایند و این هیچ منافاتی با اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، ندارد.

لازم به ذکر است که این اختصاص به امام زمان ندارد و درباره ی سایر ائمه نیز چنین بوده و چنین خواهد بود. در کتاب شریف الکافی که یکی از چهار کتاب تراز اول نزد شیعیان است بابی به این نام وجود دارد: **بَابُ فِي الْأَيْمَةِ (ع) أَنَّهُمْ إِذَا**

ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكْمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَلَا يَسْأَلُونَ الْبَيْتَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ بَابِ دَرَبَارِهِ إِنَّهُمْ (ع) چون امر ایشان آشکار گردد به حکم داوود و آل داوود حکم نمایند و بیته نخواهند. به يك حديث از اين باب اشاره مي كنيم:

امام صادق(ع) فرمودند: «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَسَلِيمَانَ لَا يَسْأَلُ بَيْتَهُ - چون قيام کننده از ما، به پا خيزد، به حکم داوود و سليمان حکم نمايد (يعني) بيته طلب نمي کند». (1)

26- درباره ي نسبت ابوبکر با امام صادق

پرسش بیست و ششم: از حضرت جعفر صادق نقل شده که فرمود: «وَلَدُنِي أَبُو بَكْرٍ مَرْتِينٌ» یعنی از طرف مادر و نیز از طرف مادر بزرگ نسب من به ابوبکر می رسد. چون مادرش فاطمه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرحمان ابن ابی بکر بود. پس حضرت صادق که از انتساب خود به ابی بکر این طور یاد می کند چگونه ممکن است از ابوبکر بدگویی کند؟

پاسخ: این روایات، سند متصل و معتبری ندارند و علمای شیعه به این شبهه ها پاسخ داده اند. برای نمونه شهید نورالله تستری در کتاب الصّوارم المهرقة، صفحه 245 به بعد، این مورد و چند مورد دیگر را آورده و به همه پاسخ داده اند که ما نیز در اینجا به طور مختصر به بیان پاسخ می پردازیم: مخالفین، بر این باور هستند که _ العیاذ باللله _ پدر و مادر پیامبر (ص)، کافر بوده اند و پیامبر به همین دلیل از آنان بیزار هستند و حق ندارد برای آنان طلب مغفرت نماید. با داشتن چنین باوری، چگونه وجود ابوبکر را در نسب امام صادق (ع)، برای او شرافت و امتیاز می دانند؟!...

آنان علاوه بر اینها سخنانی از زبان امیرالمؤمنین (ع) نقل می کنند مبنی بر این که آن حضرت زبان به مدح ابوبکر و عمر گشوده اند، خوب است مطلبی را که در معتبرترین کتاب های مخالفین آمده است، در اینجا بیاوریم: در کتاب صحیح مسلم

آمده است که عمر گفت: چون پیامبر اکرم (ص) رحلت فرمود، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا (ص) هستم، پس شما دو نفر (عباس، عموی پیامبر و امیرالمؤمنین علی (ع)) آمدید و تو میراث را از فرزند برادرت و این میراث همسرش از پدرش را مطالبه می کردید. پس ابوبکر گفت: که رسول خدا (ص) فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم آن چه از خود باقی می گذاریم صدقه و وقف است، و شما دو نفر او را دروغ گو و گناه کار و حيله گر و خیانت پیشه می دیدید. خدا می داند که او راستگو، نیکوکار و راه یافته و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من ولی رسول خدا (ص) و ولی ابوبکر و شما دو نفر مرا نیز دروغ گو و گناه کار و حيله گر و خیانت پیشه می دانید، خدا می داند که من راستگو، نیکوکار، راه یافته و پیرو حَقَم. (1)

بخاری این جریان را مکرر آورده و نظر عباس و امیرالمؤمنین را در مورد گفته ابوبکر با تعابیری همچون: «تزعمان ان ابابکر کذا و کذا _ گمان می کنید که ابوبکر چنان و چنان بود» و «تذکران ان ابابکر فیه کما تقولون _ یاد می کنید که ابوبکر در مورد فدلک و... آن چنان است که شما می گوید» و «تزعمان ان ابابکر فیه کذا _ گمان می کنید که ابوبکر در مورد (صدقه) آن چنان بود». (2) و در تمام این موارد جمله «والله يعلم انه فیها صادق...» قرینه است که به جای «چنان و چنان» و یا «آن چنان که شما می گوید» و... آمده است و همان تعابیر مسلم بوده

1- صحیح مسلم: 4/28 ب 15 ح 49.

2- آدرس ها به این ترتیب است: صحیح البخاری: 4/121 ب 180 ح 272 و ج 3/188 ب 129 ح 526 و ج 3/755 ب 1170 ح 21112.

است که بخاري از روي ادب با کنایه آورده است.

بنابراین مخالفین نیز، عقیده ي اميرالمؤمنين (ع) را درباره ي آنان در معتبرترین کتاب هاي خود آورده اند و این چيزي نيست که بتوانند بر آن سرپوش نهند.

27- درباره ي صديق...؟

پرسش بیست و هفتم: در بعضی از کتاب های حدیثی شیعه آمده است که حضرت جعفر صادق در پاسخ خانمی که سؤال کرد: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم. فرمود: دوست بدار.

و نیز در روایت دیگر آمده که حضرت باقر ابوبکر را با لقب «صدیق» یاد کرد و کسی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: آیا شما او را با لقب صدیق یاد می کنی؟ حضرت فرمود: بله. سؤال این است که آیا شیعیان هم همین نظر را دارند؟

پاسخ: این کلام در موضع تقیه و به صورت توریه بیان شده است و علاوه بر آن امام صادق(ع) تعلیم فرموده اند که اگر در موضع تقیه وارد شدید، چگونه رفتار کنید و حکم در موضع تقیه را بیان کرده اند و در آخر همین حدیث، حکم حقیقی (در موضع عدم تقیه) را که رأی ابابصیر و اصحاب او بود، بیان کرده اند.

مورد دومی که ذکر شده است، سند معتبری ندارد و صاحب کتاب الصّوارم المهرقة در همان صفحاتی که ذکر شد، پاسخ این مورد را نیز بیان فرموده که می توانید مراجعه کنید. هر چند که صاحب کتاب ارزشمند الصّوارم المهرقة پاسخی کافی و وافی بیان فرموده اند اما درباره ی لقب صدیق برای آگاهی بیشتر دو مورد را می آوریم:

عن خالد بن نجیح قال قلت لأبي عبد الله: جعلت فداك! سمّا رسول الله(ص) أبابكر الصديق؟ قال: نَعَمْ. قال: فكيف؟ قال: حينَ كانَ مَعَهُ فِي الْغَارِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص):

إِنِّي لَأَرَى سَفِينَةَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَصْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ضَالَّةً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَإِنَّكَ لَتَرَاهَا؟ قَالَ: نَعَمْ (قَالَ): فَتَقْدِرُ أَنْ تُرِيَّيَهَا؟ قَالَ: أَذْنُ مَيْي. قَالَ: فَدَنَا مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: انْظُرْ، فَنَظَرَ أَبُو بَكْرٍ فَرَأَى السَّفِينَةَ وَهِيَ تَصْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى قُصُورِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ فِي نَفْسِهِ: الْآنَ صَدَقْتُ أَنَّكَ سَاحِرٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الصَّدِيقُ أَنْتَ _ خَالِدُ بْنُ نَجِيحٍ گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم! رسول الله (ص) ابوبکر را صدیق نامید؟ فرمود: بله. عرض کرد: چگونه؟ فرمود: هنگامی که در غار همراه با او بود. رسول الله (ص) فرمود: همانا من کشتی جعفر بن ابی طالب را می بینم که در دریا موج می زند و گم شده است. گفت: یا رسول الله (ص)! تو آن را می بینی؟ فرمود: بله. (گفت:) می توانی به من نشان بدهی؟ فرمود: به من نزدیک شو. سپس چشم او را لمس کردند و فرمودند: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد، کشتی را دید در حالی که در دریا گرفتار امواج بود. سپس بر خانه های مدینه نگاه کرد. از این رو با خود گفت: اکنون تصدیق کردم که تو ساحر هستی. رسول خدا (ص) فرمود: تو صدیق هستی. (1)

ذكر سليم بن قيس أنه جلس إلى سلمان وأبي ذر و المقداد في إمارة عمر بن الخطاب، فجاء رجل من أهل الكوفة فجلس إليهم مسترشدا. فقالوا له: عليك بكتاب الله فألزمه، وعلي بن أبي طالب فإنه مع الكتاب لا يفارقه. وإنا نشهد أننا سمعنا رسول الله (ص) يقول: «إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْحَقِّ حَيْثُمَا دَارَ دَارًا. إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أُمَّتِي، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» وَهُوَ وَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَيُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي». أبو بكر

1- بصائر الدرجات: 442 ب 1 ح 14، بحار الأنوار: 18/109 ب 11 ح 10 و ج 19/71 ب 6 ح 23 و ج 30/194 ب 20 ح 55.

وعمر انتحلا اسم غيرهما. فقال لهم الرجل: فما بال الناس يسمون أبا بكر الصديق وعمر الفاروق؟ فقالوا له: نحلهمنا الناس اسم غيرهما كما نحلوهما خلافة رسول الله (ص) وإمرة المؤمنين، وما هو لهما باسم لأنه اسم غيرهما. إن عليًا لخليفة رسول الله (ص) وأمير المؤمنين. لقد أمرنا رسول الله (ص) وأمرهما معنا فسلمنا على علي (ع) بإمرة المؤمنين _ سليم بن قيس گوید: در زمان حکومت عمر بن الخطاب، نزد سلمان و ابوذر و مقلدات نشستہ بود. مردی از اهل کوفہ آمد و برای راهنمایی خواستن نزد آنان نشست. به او گفتند: بر تو باد به کتاب خدا. همراه او باش و نیز علی بن ابی طالب زیرا کہ او همراه با قرآن است و از آن جدا نمی شود. و همانا ما گواهی می دهیم کہ شنیدیم رسول خدا (ص) می فرمود: «همانا علي همراه قرآن و حق است. هر کجا بگردد همراه او باشد. همانا او نخستین کسی است کہ به خدا ایمان آورد و نخستین فرد از امت من است کہ در روز قیامت با من مصافحه می کند و همانا اوست صدیق اکبر و جدا کننده حق و باطل. و همانا اوست جانشین و وزیر و خلیفه ی من در میان امتم و براساس سنت من می جنگد». ابوبکر و عمر نام جز خودشان را به خود نسبت دادند. مرد به آنان گفت: داستان مردم چیست کہ ابابکر را صدیق نامیدند و عمر را فاروق نامیدند؟ به او گفتند: مردم نام غیر آنان را به آنها نسبت دادند همان گونه کہ خلافت رسول الله (ص) و امیرالمؤمنینی را به آنان نسبت دادند در حالی کہ نام آنها نبود بلکه نام کسی جز آنان بود. همانا علي به یقین خلیفه رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین است. به راستی کہ رسول الله (ص) به ما دستور داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را نیز همراه با ما دستور داد (کہ او را به

لقب امیرالمؤمنین صدا کنیم (و از این رو ما به علی به لفظ «امیرالمؤمنین» سلام کردیم. (1)

بنابراین مشخص شد که این لقب مختص به یگانه برادر رسول الله (ص) است و اگر اهل بیت (ع) از این لقب برای ابوبکر استفاده فرموده اند، به چه معناست.

28- درباره بیعت راضون

1- کتاب سلیم: 402-403، الإحتجاج: 1/157 با اختلافی اندک، بحار الأنوار: 293-37/292 ب54 ح6 و ج38/30 ب57 ح3 از کتاب الرّوضة: 25، الفضائل: 145. و از کتاب های مخالفین: بحر المناقب، ابن حسنویه: 99 بنا بر نقل شرح إحقاق الحق: 4/27. در این زمینه احادیث بسیاری وارد شده است که امام علی بن ابی طالب (ع) را به لقب «الصّدیق الأكبر» اختصاص فرموده باشد. به این آیه و تأویل آن از جانب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز دقت بفرمایید: (۳۴) سوره سباء: آیه ۲۱: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» که گمان ابلیس چه بود و آنان که گمان او را تصدیق کردند چه کسانی بودند.

پرسش بیست و هشتم: ابوبکر و عمر و عثمان از کسانی هستند که زیر درختی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند همان بیعتی که به نام بیعت الرضوان است و در آیه شریفه هجده سوره ی فتح به خاطر این بیعت از آنان اظهار رضایت شده است. پس چرا شیعیان از آنها راضی نیستند؟

پاسخ: خدای سبحان در قرآن کریم درباره بیعت شجره فرموده است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی شد و می دانست که در دلهاشان چه می گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد. (1)

یکم: همان گونه که مشهود است، این ستایش مربوط به گروه خاصی از کسانی است که در آن بیعت حضور داشتند و آن، مؤمنان حاضر در بیعت شجره هستند و شامل حال منافقانی که در این بیعت حضور داشتند - چون عبدالله بن ابی - نمی شود.

دوم: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص، یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه رضایت از همه کارهای آنها. تعبیر آیه چنین

است «خداوند از آن مؤمنین به دلیل این که با تو بیعت کرده اند راضی است»، بنابراین جای مغالطه نیست.

سوم: رضایت خدا و وعده ای که به آنها داده شده است منوط به نشکستن عهد و بیعتی است که به آن متعهد شده اند. به یقین کسانی که عهد و بیعت را نقض کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دیگر همین سوره است که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (ای پیامبر) به حقیقت، آنان که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس هرکس بیعت شکند بر زیان خویش، آن را شکسته است و هرکس بدان وفا کند، پس زود است که خدا به او پاداشی با عظمت دهد». (1)

خداوند در آیه ی سی ام همین سوره چنین بیان می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفْرِ أَوْ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفْرَ إِذْ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» همانا محمد، فرستاده خداست و کسانی که همراه اویند، بر کافران سخت گیرنده و در میان خود مهربان اند. آنان را بسیار رکوع گزار و سجده به جا آورنده می بینی. از جانب خداوند فضل و بهشت را می جویند. علامتشان از اثر سجده در چهره شان آشکار است. این است صفت آنها در تورات و انجیل. آنها

چون مزرعه ای هستند که جوانه های خویش را بیرون آورده و به آنها نیرو می دهد، آن سخت شده بر ساقه های خود می ایستند تا کافران را به غضب آورد، خداوند از میان آنان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، وعده مغفرت و اجر عظیم داده است».

با توجه به آیه ی نوزدهم، این وعده ای مشروط است و نه بی قید و شرط. البته این با توجه به سیاق خود آیه هم برداشت می شود و آن اینکه خداوند از میان آنان، تنها کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده ی مغفرت و بهشت داده است. دلیل این انحصار در وعده را می توان با توجه به آیات دیگری که درباره ی اطرافیان پیامبر آمده است، فهمید. به عنوان مثال خداوند در آیات بسیاری می فرماید که در میان اصحاب پیامبر، منافقانی حضور داشتند که به خدا سوگند یاد می کردند که بر راه پیامبرند اما چنین نبود و این گواهی قرآن است.

29- جنگ با خلفا با کفار و علی با مسلمانان ستمگر کیست؟

اشاره

پرسش بیست و نهم: شیعه می گوید: هدف خلفا ریاست بود و با گرفتن حقّ حضرت علی به او ستم کردند ما می گوئیم آنها با مسلمان ها جنگ نکردند بلکه با کفار و مرتدان جنگ کردند و قدرت کسری و قیصر را در هم شکستند و بلادی را فتح کردند و اسلام را قوت و قدرت بخشیدند و عثمان با اینکه شورشیان او را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند با مسلمین نجنگید و یک نفر را نکشت. با این وصف شما آنان را ستمگر می دانید. پس چرا این مطلب را درباره حضرت علی که با مسلمانان جنگ کرد و مسلمین کشته شدند، نمی گوید؟

پاسخ: این گستاخی را چه پاسخی رواست؟؟؟ ابوبکر و عمر با مسلمانان نجنگیدند؟ آیا امیرالمؤمنین و دختر پیامبر، مسلمان نبودند که دوش دوش همزم به درب خانه ایشان آوردند و آنان را تهدید به قتل و سوزاندن خانه و اهلش کردند و عاقبت آن جا را به آتش کشیدند؟ آیا معنای این کار، جز اعلام جنگ است؟ آیا کشتن دختر و نوه ی پیامبر، پایمال نمودن مزد رسالت رسول و شکستن حرمت حریم حرم الله، جرمی است که بتواند با فتح بلاد و آن هم با تکیه زدن به جایگاهی که متعلق به آنان نیست، آن را جبران کنند؟ و آیا خالد بن ولید نبود که مالک بن نویره و قبيله او را به خیانت در هنگام نماز به جرم اینکه امیرالمؤمنین علی(ع) را جانشین پیامبر می دانستند، کشت و با همسر او در همان شب زنا کرد و با سر او شام زنای خود را پخت و چون به مدینه بازگشت، ابوبکر درباره ی او

گفت: شمشیري را که خدا بر آورده من در نيام نمي کنم! حال آنکه موظف بود بر او حدّ قتل و زنا را جاري سازد؟ آیا او در گناهان خالد شريك نيست؟ و چگونه ممکن است کساني را که به جنگ اميرالمؤمنين (ع) آمدند، مسلمان بنامند؟

جنگ با خدا!!!

قرآن کریم درباره ي جنگيدن با خدا و رسول چنين مي فرمايد:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - هَمَانَا جَزَايَ أَنَانِ كَهَ بَا خَدَا وَبِيَامِيرِشِ مِي جَنگِنْدَ وَ مِي كُوشِنْدَ كَهَ دَرِ زَمِينِ فَسَادِ كِنِنْدَ اَيْنِ اَسْتِ كَهَ (بِهَ زَجْر) كَشْتَه شُونْدَ يَا بَه صَلِيْبِ كَشِيْدَه شُونْدَ يَا اَيْنِكِهَ دَسْتِ هَا وَ پَاهَايِ اِنَانِ رَا بَه عَكْسِ قَطْعِ كِنِنْدَ يَا اَيْنِكِهَ اَزِ زَمِينِ رَانْدَه شُونْدَ. اَيْنِ چِنِينِ بَرَايِ اِنَانِ خَوَارِي اِنْدَكِي دَرِ دُنْيَا اَسْتِ وَ دَرِ اَخْرَتِ عَذَابِي عَظِيمِ بَرَايِ اِنَانِ اَسْت.» (1)

به گواهي قرآن و تمام کساني که خود را مسلمان مي دانند، آيه مباحله در شأن پيامبر عظيم الشان اسلام و داماد ايشان اميرالمؤمنين و دختر يگانه ايشان حضرت فاطمه و دو نوه ي عزيز ايشان، امام مجتبي و سيدالشهداء صلوات الله عليهم اجمعين، نازل شد. خداوند در اين آيه، مولانا اميرالمؤمنين را به منزله ي جان پيامبر معرفي مي کند و اين تنها به جهت گرامي داشت ايشان نيست و نمي تواند چنين باشد زيرا در زبان عربي هنگامي که کسي را جان کسي ديگر معرفي مي کنند، به اين مفهوم است که همان فضيلت هاي شخص اول، بر شخص دوم نيز

جاري است. پس چون دشمن پیامبر، کافر است، فرد يا افراڊي نيز که به جنگ اميرالمؤمنين بيايند يا به هر نحو مخالفت خود را با فرمان ايشان اظهار نمايند، مسلماً کافر هستند و در اين امر هيچ شگي وجود ندارد.

ضمن اينکه در اين راستا احاديثي بسيار گران بها، به سندهاي متعدّد و به الفاظ گوناگون در اين رابطه درباره ي اميرالمؤمنين (ع) توسط پيامبر (ص) بيان شده است. آيا رسول الله نفرمود: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؟ آيا پيامبر نفرمود: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؟ آيا نفرمود: يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ _ حق هر جا که علي باشد، به همراه اوست؟ آيا نفرمود: عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ _ علي از من است و من از علي هستم؟ آيا به اهل بيت نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ _ من در جنگم با آنکه با شما دشمن باشد و در صلح و آشتي ام با آنکه با شما در صلح و آشتي باشد؟ نفرمود: حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي _ اي علي! جنگ آورنده با تو، جنگ آورنده با من است؟ نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتِ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتِ _ من جنگ آورنده ام آنکه تو را جنگ آورنده باشد و در آشتي ام با آنکه با تو در آشتي باشد؟ آيا نفرمود: مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا فَقَدْ حَارَبَنِي _ هر که با علي به ستيز برخيزد، به راستي که با من به ستيز برخاسته است؟ نفرمود: حَرْبُكَ حَرْبِي _ جنگ آورنده با تو جنگ آورنده با من است؟ نفرمود: مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّيَ _ هر که تو را ناسزا گويد، هر آينه که مرا ناسزا گفته است؟ آيا پيامبر نبود که در مقام دعا براي ايشان فرمود: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذْ مَنْ خَذَلَهُ؟ آيا پيامبر به ايشان نفرمود: لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ كَافِرٌ _ جز مؤمن تو را دوست نمي دارد و جز منافق يا کافر نسبت به تو کينه نمي ورزد؟ آيا نفرمود:

طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي _ پیروی از او، فرمان برداری از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است؟

و آیا رسول الله (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي _ آنکه مرا پیروی نماید به راستی که خدا را پیروی نموده است و آنکه از فرمان من سرپیچی کند، هر آینه از فرمان خداوند سرپیچی کرده است و آنکه تو را پیروی کند، همانا مرا پیروی کرده و هر که تو را نافرمانی کند، به تحقیق که فرمان مرا زیر پا گذاشته است»؟ و آیا فرمود: « يَا عَلِيُّ! أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ يُبْغِضُكَ بَعْدِي _ ای علی! همانا تو در دنیا و آخرت سرور هستی. آنکه تو او را دوست می داری، من دوست می دارم و آنکه را من دوست می دارم، خدا دوست می دارد و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر آن که پس از من با تو کینه ورزد»؟ و آیا رسول الله به صراحت فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ بَنِيَّ وَ مَنْ سَبَّ بَنِيَّ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنَجْرِيهِ فِي النَّارِ _ آنکه علی را دشنام دهد، همانا مرا ناسزا گفته است و هر که مرا دشنام دهد همانا خدا را ناسزا گفته است و هرکس به خدا دشنام دهد، خداوند او را با بنی در آتش اندازد»؟ و آیا فرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي _ هرکس علی را بیازارد به تحقیق که مرا آزرده است»؟

این ها احادیثی نیستند که مختص کتاب های شیعیان باشند، بلکه به الفاظ مختلف به سندهای مختلف و در کتاب های مختلف از مخالفین بیان شده اند. به

قدری زیاد بودند که برای آوردن مدارك تك تك این احادیث و موارد مشابه آنها مجال را کافی ندیدیم و به همین جهت از ذکر مصادر و بسیاری از احادیث در این رابطه چشم پوشی کردم و تنها به ذکر برخی از این الفاظ اکتفا نمودم. با این حال چگونه ممکن است که دشمن امیرالمؤمنین که همان جنگ کننده با پیامبر است، مسلمان باشد و حال آنکه به گواهی قرآن، جنگ آورنده با پیامبر، چنین است و چنان است؟

جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟

و آیا این مخالفین نیستند که نقل می کنند پیامبر خدا(ص)، علی(ع) را دستور فرمود که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد؟⁽¹⁾ و آیا چنین نیست که این مطلب در کتاب های بسیار معتبر آنان نقل شده است؟⁽²⁾ اما در مورد عثمان و اینکه با

- 1- «ناکثین» یعنی بیعت شکنان که به سرپرستی عایشه و طلحه و زبیر، جنگ جمل را به راه انداختند و مسلمانان بسیاری را به خون و خاک کشیدند. «القاسطین» کسانی هستند که از حق روی برتافتند و گروهی بودند که جنگ صفین را به سرپرستی معاویه به راه انداختند. «المارقین» کسانی هستند که از حق بیرون رفتند و به گمراهی شتافتند آن گونه که تیر از کمان بیرون رود و آنان خوارج بودند که جنگ نهروان را به راه انداختند.
- 2- المستدرک حاکم: 3/139-140، مجمع الزوائد: 5/186 و ج 6/235 و ج 7/238، مسند أبي يعلى: 1/397 و ج 3/194-195، المعجم الأوسط: 8/213 و ج 9/165، المعجم الكبير: 4/172 و ج 10/91-92 به دو سند، الإستیعیاب: 3/1117، کنز العمال: 11/292 و ج 11/327، میزان الاعتدال: 1/271، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 6/129 و ج 130 و ج 7/48 و ج 8/297 و ج 9/206 و ج 12/183 و ج 13/192 و ج 18/24 و... لازم به ذکر است که در برخی از این موارد، پیامبر گروهی از اصحاب را به جنگیدن با این سه گروه به سرپرستی امیرالمؤمنین، مأمور می فرمایند و در برخی موارد آمده است که حضرت علی(ع) فرمودند: پیامبر از من عهد گرفت و در برخی به من وصیت نمود که با این سه گروه بجنگم.

وجود محاصره شدن، کسی را نکشت: عثمان، رانده شدگان رسول خدا(ص) را به مدینه بازگرداند و بیت المال را در اختیار آنان قرار داد و تا آنجا به مسلمانان ظلم کرد که خانه اش را به محاصره درآوردند و به طور قطع اگر در توان داشت، مسلمانان را می کشت کما اینکه برای این کار نامه نوشت و پیک روانه ساخت اما پیک او دستگیر شد و عاقبت عثمان به قتل رسید.⁽¹⁾ بنابراین نتوانست نه اینکه نخواست یا نمی خواست بکند.

30- درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی به نام خلفا

1- الأملی، شیخ طوسی 712/1517: . و از کتاب های مخالفین: الفتوح: 2/410، ر.ك: تاریخ المدینة: 1158/4-1160، الإمامة و السیاسة: 1/55 و الجمل: 139-141.

پرسش سبی ام: در میان اسامی فرزندان حضرت علی علیه السلام نامهای ابوبکر - عمر - عثمان هم است. اگر حضرت با خلفاء مخالف بوده اند چرا نام ایشان را روی فرزندان خویش می گذاشتند؟ (هیچ کس نام دشمن خود را بر روی فرزندش نمی گذارد.)

پاسخ: ابتدا باید گفت این توطئه ی خود آنان بوده است که متأسفانه به برخی از کتاب های شیعیان نیز راه یافته است و این مسئله که حضرت چنین نام هایی را بر فرزندان خود نهاده باشند، نزد شیعه به اثبات نرسیده است بلکه خلاف این بوده است. (1) در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم که نام های این دو فرزند امیرالمؤمنین، عمرو و بکر بوده است و نه عمر و ابوبکر و لازم است یادآور شویم که ابوبکر، نام نیست بلکه کنیه است و از همین جا، تهمت بودن این بیان آنان آشکار می شود.

از طرفی این نام ها در آن روزها در شبه جزیره عربستان، رایج بوده و هزاران نفر از این نام ها بهره می گرفتند. به عنوان مثال بیست نفر از اصحاب رسول خدا(ص) نام عمر داشته اند. (2) حال آیا اگر کسی نام فرزند خود را عمر گذاشت بدین معناست که نام خلیفه دوم را بر او نهاده است؟

1- برای اطلاعات بیشتر به کتاب «سیره الإمام علی(ع)» نوشته نجاح الطائی مراجعه کنید.

2- به کتاب «اسد الغابة» ابن الأثیر باب ع رجوع شود.

بنابراین نام های ذکر شده اختصاصی نبوده است که بگوییم بر فرض اگر امیرالمؤمنین نام فرزند خود را عثمان نهادند یا خانواده ایشان نام یکی از فرزندان ایشان را عثمان نهادند و حضرت مخالفتی نکردند، مقصود عثمان بن عفان بوده است بلکه شخص دیگری به همین نام در میان اصحاب پیامبر به نام عثمان بن مظعون وجود داشته است که در رکاب رسول الله (ص) شهید شده است و اگر امیرالمؤمنین یا خانواده ایشان نام عثمان را بر فرزند خود نهادند، به نام این شهید در رکاب رسول الله بوده است و نه عثمان بن عفان.

مطلب دیگر اینکه بد بودن يك شخص، مایه بدی نام او نمی گردد، چنان که شاه ایران منفورترین فرد نزد ملت ایران بود، ولی نام محمدرضا، از رایج ترین نام ها در میان همه طبقات به شمار می رود.

31- درباره ی مالک بارگاه پیامبر

اشاره

پرسش سی و یکم: آیا دفن شدن رسول خدا(ص) در حجره عایشه دلیل رضایت حضرت از او نیست؟ پس چرا شیعیان از عایشه بدگویی می کنند؟

پاسخ:

از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟

یکی از عادت های عرب این بوده که اگر کسی به قبر بزرگی پناه بُرد و چیزی خواست، به احترام صاحب قبر، خواسته اش را رد نکنند و ابوبکر و عمر و پیروان آنان می ترسیدند که هاشمیان اعتصاب کنند و به مرقد پیامبر پناهنده و خواستار پس گرفتن حکومت شوند. هرچند تاریخ نیز گواه است که عترت پاک پیامبر هرگز به دنبال انجام چنین کاری نبوده اند اما آنان علاج پیش از واقعه را ترجیح داده اند!!!

پس از دفن پیامبر و به دنبال یاری طلبی امیرالمؤمنین(ع) از مهاجر و انصار و در پی حمله به بیت وحی و کشتن طفلی که پیامبر او را محسن نامیده بود و مضروب و مجروح شدن بانوی وحی و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد و آمدن مادر گل ها و برخورد خاها به پیکر پاک یگانه بانوی که خدا بر او می بالید، در این هنگام بود که حکومت جدید شتافت تا هر چه زودتر بر مسجد پیامبر(ص) و آرامگاه شریفش چیره شود. و از ترس این که مبادا بنی هاشم حقّ خود را از جانشینی پیامبر بخواهند و به قبر ایشان پناه ببرند، بر مسجد پیامبر(ص) و خانه و

قبرش دست گذاشت و سپس «حکومت نظامی» اعلام کرد و جلوی نماز خواندن و نشستن کنار قبر شریف حضرت و گرد آمدن در آن جا را گرفت؛ بهانه هم این بود که پیامبر خودش دیگران را از این کارها باز می داشته است!!!

آنگاه عایشه، دخترت رییس حکومت جدید، یعنی ابوبکر، ادعا کرد اتاقی که پیامبر در آن به خاک سپرده شدند، از آن اوست. با این که اتاق او در سوی دیگر مسجد بود و هرگز حتی مالک اتاق خود هم نبود.

چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟

دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار رسول الله (ص)، غصب است؛ زیرا نه خود در آن اتاق سهمی داشته اند و نه دخترهایشان. عایشه و حفصه – و نه از صاحب اصلی یا متولی آنجا برای دفن شدن در آنجا اجازه گرفته بودند و این به وضوح خلاف فرمایش خداوند است که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ – ای ایمان آوردگان! وارد خانه های پیامبر نشوید، مگر اینکه به شما اجازه داده شود...» (1).

شیعیان نیز این آیه را دلیل بر حرام بودن دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار پیکر پاک پیامبر (ص) اعلام کردند و این در قرن دوم هجری بود.

مسجد النبی و اتاق های آن:

زمین مسجد النبی، از آن دو یتیم از انصار بود: سهل و سهیل دو پسر عمر و که در سرپرستی معاذ بن عفراء بودند. پیامبر (ص) زمین را از قیم آنان خریداری

نمودند و مسلمانان ساخت مسجد و مسکن پیامبر را آغاز کردند.⁽¹⁾ تمامی تاریخ_ نویسان در این مطلب که زمین مسجد النبی را پیامبر خریداری کردند، اتفاق نظر دارند و در معتبرترین کتاب ها نزد آنان یعنی صحیح بخاری: 1/111 نیز این مطلب آمده است.

علاوه بر اتاق هایی که خود پیامبر به کمک مسلمانان ساختند، با توجه به نیاز خود خانه هایی را از حارثه بن نعمان خریدند. بنابراین آن اتاق ها نیز ملك ایشان بوده است که می بایست به وارثان حضرت می رسید و بنا بر سفارش و وصیت پیامبر با آن ها رفتار می شد یا اگر کسی ادعایی در آن داشت، با دلیل ادعای خود را به اثبات می رساند.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، اتاق همسران ایشان در ملکیت حضرت بود و هیچ دلیلی که بر بخشش پیامبر دلالت کند، در دست نداریم. با این وجود، غاصبان خلافت، پس از آنکه عایشه ادعا کرد اتاقی که قبر پیامبر در آن است، متعلق به اوست، حرف هایش را تایید کردند و مرقد پیامبر را به دست او دادند و اتاق هر يك از زنان پیامبر را نیز به آن ها بخشیدند.

اتاق فدک...

«فدک» به طوری که بسیاری از مورخان و ارباب لغت نوشته اند، سرزمینی آباد و حاصل خیز بود در سرزمین «حجاز» در سرایشی «خیبر»، که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود. در فدک چشمه ای جوشان و پرآب و نخل های

1- مختصر بصائر الدرجات: 129، مناقب آل ابي طالب: 1/160. و از کتب مخالفین: سیره ابن هشام: 2/342.

فراوانی بود. (1) نخلستان های فدک از خیبر بیشتر بود و پس از خیبر، نقطه ی اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت. این باغ ها در شمال مدینه واقع شده و فاصله آن تا مدینه حدود یک صد کیلومتر است.

مردمان فدک پس از آنکه از نتیجه جنگ یهودیان خیبر با رسول اکرم (ص) آگاه شدند، فرستادگانی را به سوی ایشان اعزام کردند و از آن حضرت خواستند تا با نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. پیامبر رحمت در خواست اهالی فدک را پذیرفت و از آنجا که این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و جنگ و درگیری و بدون کوچک ترین دخالتی از جانب آنان در اختیار رسول خدا (ص) قرار گرفت، به حکم صریح قرآن ملک شخصی پیامبر به حساب می آمد. (2) و پیامبر به فرمان خداوند و با نزول آیه «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (3) آنجا را به فاطمه زهرا (س) بخشیدند. (4)

امام باقر (ع) فرمودند: «... فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ (ع) فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤْتِيَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ. قَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ وَمَنْ قُرْبَايَ وَمَا حَقُّهَا؟ قَالَ: فَاطِمَةُ، فَأَعْطَهَا حَوَائِطَ فَدَكَ وَمَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِيهَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ وَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَتْ هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِي وَلِابْنِي... جِبْرِئِيلُ (ع) آمد و عرض کرد: خدا تو را فرمان می دهد حق ذوی القربی را بدهی. (5)

1- معجم البلدان، ماده فدک.

2- سوره ی حشر آیات دوم تا چهارم.

3- (17) سوره الإسراء: آیه 27.

4- ر.ک: شرح احقاق الحق: 14/575 و ج 19/119 و ج 25/531 و ج 33/253.

5- مفسرین خاصه و عامه در ذیل آیه شریفه «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» سوره روم: آیه 38، نوشته اند: چون یهود فدک را به پیامبر هدیه کردند، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: حق نزدیکان را ادا کن. و عرض کرد: خدا می فرماید: «فدک را به فاطمه ببخش». از کتاب های مخالفین ر.ک: الدر المنثور: 5/273 ذیل آیه 26 سوره اسراء، دارالفکر- بیروت.

پیامبر(ص) فرمود: ای جبرئیل! منظور از قریبی چه کسانی هستند و حق آنان چیست؟ عرض کرد: ذوی القربی فاطمه است. به سبب امر خداوند، فدک را به او بده و آنچه برای خدا و رسول در آن است، متعلق به اوست. بنابراین پیامبر خدا(ص) به جهت فرمان خدا، حضرت فاطمه(س) را فراخواندند و برای آن حضرت سندی نوشتند که پس از پیامبر خدا حضرت فاطمه(س) آن را نزد ابوبکر آوردند و فرمودند: این نوشته رسول خدا است برای من و فرزندانم...»(1).

فَلَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ دَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ (س) فَدَعَا بِأَدِيمٍ وَدَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: اُكْتُبْ لِفَاطِمَةَ بِفَدَكٍ نَحَلْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَشَهِدَ عَلِيٌّ ذَلِكَ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَمَوْلَى لِرَسُولِ اللَّهِ وَأُمِّ أَيْمَنَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَجَاءَ أَهْلُ فَدَكٍ إِلَيَّ النَّبِيِّ (ص) فَقَطَّعَهُمْ عَلَى أَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ. - چون پیامبر(ص) وارد مدینه شدند، بر فاطمه زهرا(س) داخل شدند... سپس پوستی درخواست کردند و حضرت علی(ع) را خوانده و فرمودند: فدک را برای فاطمه بنویس، بخششی از جانب پیامبر خدا. سپس حضرت علی(ع) و غلامی از غلامان پیامبر و ام ایمن به عنوان شاهد بودند. پیامبر خدا(ص) فرمود: همانا ام ایمن زنی از اهل بهشت است. و اهل فدک نزد پیامبر(ص) آمده و پیمان بستند که هر

1- بحار الأنوار: 21/22 و 23 از إعلام الوری به نقل از ابان از زراره، قصص الانبياء، راوندي: 347 ب 10.

سال بابت محصولات فدك بیست و چهار هزار دینار (سکه طلا) پردازند. (1)

سند فدك تقریباً در چهار سال آخر حیات رسول الله (ص) و به دستور ایشان نوشته شد. پس از این پیامبر (ص) مردم را در منزل حضرت زهرا (س) جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدك از آن فاطمه است و در همان جا از درآمد آن به عنوان بخشش فاطمه (س)، بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرف مالکانه فاطمه (س) را در فدك به آنان نشان دادند. هر سال حضرت زهرا (س) به اندازه ی قوت خود از درآمد فدك بر می داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می نمود و این شیوه تا هنگام شهادت رسول اکرم (ص) ادامه داشت.

اماده روز پس از شهادت پیامبر (ص) (2) مأموران ابوبکر به دستور خاص او به فدك رفتند و نماینده حضرت زهرا (س) را از آنجا اخراج و ملک آن را غصب کردند و درآمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت خود صرف کردند. آنان سخنی را به پیامبر نسبت دادند و براساس آن، چنان کردند که هرگز هیچ کس به هیچ وجه نمی تواند آن را سرپوش نهد یا نادیده انگارد. خبر «التَّيْبِي لَا يورث» که به عنوان پشتوانه این کار به پیامبر نسبت داده شده بود، در گفته های غاصبین به صورت های مختلف نقل شده است. گاهی به دو کلمه اکتفا شده و گاهی پسوند مفصّلي به آن اضافه شده و گاهی قالب کلام دیگر گونه است.

گاهی می گفتند: «پیامبران ارث نمی گذارند». با آنکه آیات ارث نهادن

1- بحار الانوار: 17/378 و 379 ب 4 ح 46 و ج 29 ص 114 ب 11 به نقل از الخرائج و الجرائح از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص).

2- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 16/263.

پیامبران بر آنان تلاوت شد. گاهی اضافه می کردند: «پیامبران علم و حکمت و نبوت را به ارث می گذارند». با آنکه می دانستند که نبوت به ارث گذاشتنی نیست. گاهی اضافه دیگری هم به میان می آمد: «آنچه از ما باقی بماند صدقه است». اما به اعتراف خودشان در آن مانند اموال شخصی رفتار می کردند، و گاهی سخن اول را فراموش کرده و به نفع خود آن را تغییر می دادند: «هرچه از او بماند در اختیار ولی امر است که هرگونه می خواهد به مصرف برساند».

در شکل نقل نیز، گاهی ابوبکر ادعا می کرد که آن سخن را از پیامبر (ص) شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می داد. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می آورد. این ها یعنی اصل مطلب کذب محض بود که برای منافع خاصی جعل شده بود و به اقتضای منافع، آن را کم و زیاد می کردند.

علاوه بر سخن، حتی رفتار چندگانه ای نیز از آنان سر زد: ابوبکر در مقابل کلام فاطمه (س)، برای فریب مردم، ظاهراً تسلیم شد و نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت و به آن حضرت داد و با این کار در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آن گاه که عمر نوشته ابوبکر را محو و پاره کرد، نقضی بر نقض اول نهاد.

همچنین بنا بر نقل خودشان در جریان بازخواهی فدک، حضرت زهرا (س) به ابوبکر چنین پیغام فرستادند: آیا تو از رسول الله ارث می بری یا خانواده اش؟ گفت: نه، بلکه خانواده اش. (1) و این نیز نقضی بر همان حدیث ساختگی است که به

1- مسند احمد: 1/4، مسند أبي يعلي: 1/40 (37)، البداية و النهاية: 5/310، السيرة النبوية، ابن كثير: 4/574، سنن أبي داود: 3/144، سنن الكبرى: 9/441 ح 13016، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 16/218 و 219 و

پیامبر خدا نسبت دادند و می بینیم که در اینجا ابوبکر خودش تصریح دارد که خانواده ی پیامبر از او ارث می برند.

عایشه و حفصه که در حدیث «النبي لا يورث» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبر(ص) نزد او رفتند. عثمان که خود از طرفداران غصب فدك و در متن ماجرا بود، خطاب به عایشه گفت: «آیا تو نبودی که با مالك بن اوس نصري شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی گزارد» و حق فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می خواهید؟» (1)

بنابراین هرگز دلیل خداپسندانه ای برای غصب فدك و ندادن ارث و سهم خمس حضرت فاطمه(س) به ایشان وجود نداشته بلکه اینها همه مخالف آیه «و آت ذا القربى حقه»، آیات ارث نهادن پیامبران، آیه تطهیر و آیه ی خمس است.

با آن که فدك در زمان حیات پیامبر، به حضرت زهراء بخشیده شده بود و برای این بخشش سندی تنظیم شده و فدك در اختیار آن حضرت بود و با وجود اینکه حضرت زهراء(س) از آیات قرآن شاهد آوردند، از ایشان بیّنه خواستند و با آنکه «البیّنة علی المدّعی _ آن که ادّعی چیزی را دارد باید برای اثبات آن، دلیل اقامه کند نه کسی که آن چیز در مالکیت و تصرف اوست». و با وجود اینکه حضرت، سند و شاهدان خود را حاضر کردند، اما... عمر نوشته را از دست حضرت گرفت و در مقابل دیدگان مردم بر آن آب دهان انداخت!!! و از هیچ يك از گواهان، شهادتی را که ارائه کردند نپذیرفتند و به هر کدام از آنان افتراپی

بستند، به کسانی که کلام خداوند، سند پاکی آنان است، و آه که کردند آنچه کردند... .

و آن چه مسلم است گفتار و رفتار حکومت در برخورد با اعتراض حضرت فاطمه و حضرت علی(ع) و عباس است که بنابر منابع و مدارک معتبر نزد مخالفین، آنان هیچ گاه قانع نشدند و هم چنان بر اعتراض و انکار خود پافشاری داشتند هم چنان که مواردی از این اعتراض ها در پیش گذشت.

در پایان سخن درباره ی «فدک»، چه می توانم گفت جز جمله ای که سرور بانوان اولین و آخرین در اواخر خطابه ی خویش بیان فرمود که: «كَلَّا بَلْ سَوَّكْتُ لَكُم أَنْفُسَكُمُ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ _ هرگز! بلکه نفس شما کار بسیار زشتی را برای شما آراسته است و بدین جهت بایسته است که صبری نیکو پیشه سازم و خداوند مرا بر آنچه وصف می کنید، یاور است».(1)

اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر (ص) کجا بودند؟

اینکه عمر و ابوبکر و پیروان آنان و عایشه و حفصه در این غوغا کجا باشند، چیزی نبود که از یک روز یا یک هفته قبل، برای آن برنامه ریزی کرده باشند. پس از فتح مکه و پس از آنکه مشرکین مکه مجبور شدند سلاح خود را به زمین نهاده و تظاهر به اسلام کنند، افرادی از اطرفیان پیامبر برای بیرون آوردن خلافت از عترت پاک نبی، نقشه می کشیدند و نزد یهودیان رفت و آمد می کردند که قرآن گواه این خیانت است و این رفت و آمد ها دو سال پیش از شهادت پیامبر بود.

آنان چندین تلاش نافرجام نیز برای ترور پیامبر برنامه ریزی و پیاده کردند که

ناکام ماند، از جمله نقشه ترور حضرت پس از بازگشت از جنگ تبوک (1) و پس از واقعه ی غدیر (2). همچنین چندین بار کوشیدند که پیامبر را با زهر به قتل برسانند و عاقبت با همکاری عایشه و حفصه با زهر ایشان را به شهادت رساندند. (3)

- 1- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد: 2/103 چاپ دارالفکر، المحلي، ابن حزم: 11/225 از امام حسن مجتبی (ع) که فرمودند: کسانی که خواستند شتر پیامبر (ص) را در عقبه، پی کنند، دوازده نفر بودند از جمله ابوسفیان. السيرة الحلبية: 3/143 چاپ دار احیاء التراث العربی، دلائل النبوة، بیهقی: 5/260 چاپ دارالکتب العلمیة، صحیح مسلم: 50 کتاب صفات المنافقین و أحكامهم: پیامبر (ص) آن دوازده نفر را برای حذیفه نام بردند. مختصر تاریخ دمشق: 6/259 از کتاب ابان بن عثمان بن عفان از اعمش که وی گفت: منافقینی که می خواستند در عقبه رسول الله را بکشند، دوازده نفر بودند که هفت نفر آنان از قریش بودند.
- 2- در ارشاد القلوب: 330 ماجرای ترور نافرجام آن حضرت پس از واقعه ی غدیر، خبر دادن حضرت به عایشه از نزدیک بودن زمان رحلت خودشان، خبر دادن عایشه به حفصه و خبر دادن آنان به پدرانشان ابوبکر و عمر و برنامه ریزی برای به شهادت رساندن آن حضرت توسط آنان، آمده است.
- 3- از کتاب های مخالفین: منابعی که تصریح کرده اند عایشه و حفصه به رسول الله (ص) زهر دادند: صحیح البخاری: 4/92 و 175 و ج 5/20 و ج 8/95، صحیح مسلم: 8/172، سنن الترمذی: 2/257، الطبقات، ابن سعد: 2/206. چه کسانی رسول الله (ص) را زهر خوراندند؟ عایشه و حفصه: از کتاب های شیعیان: کامل الزیارات: 78، علل الشرايع: 31، تفسیر العیاشی: 1/200، بحار الأنوار: 6/86 و ج 22/516 و ج 28/21 و ج 27/240. و از کتاب های مخالفین: سنن، بخاری: 7/17 و ج 8/40، سنن مسلم: 7/24 و 194. عاملین سم خوراندن به پیامبر (ص) ابابکر، عمر، عایشه و حفصه بوده اند: از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: 7/17 و ج 8/40، صحیح مسلم: 7/24 و 198، تاریخ الطبری: 2/438، السيرة النبوية، ابن کثیر: 4/449، مسند احمد: 6/53، الطب النبوي، ابن الجوزي: 1/66. و از کتاب های شیعیان: بحار الأنوار: 22/239 و 246. اعتراف عایشه به اینکه به پیامبر (ص) سم خوراند: از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: 7/17 و ج 8/40، صحیح مسلم: 4/1733 چاپ دار احیاء التراث العربی، السيرة النبوية، ابن کثیر: 4/449، مسند احمد: 6/53. منابعی که تصریح دارند به پیامبر خدا (ص) زهر داده شد: تهذیب الأحکام، شیخ طوسی: 6/1، المقنعة: 456، المجدي في الأنساب: 6 از ابن سعد، منتهي المطلب: 2/887، بحار الأنوار: 22/514. از کتاب های مخالفین: أنساب الأشراف: 1/576، السيرة النبوية، ابن کثیر: 4/449، المستدرک حاکم: 3/60 ح 4395/99 باب المغازی چاپ دارالکتب العلمیة. رسول الله (ص) قبل از اینکه حضرت را سم بخوراند و در هنگام انجام این کار، آنان را از آن کار نهی کردند: السنن، بخاری: 7/17 و ج 8/40، سنن مسلم: 7/24 و 198، تاریخ الطبری: 2/438، مسند احمد: 6/53، الطب النبوي، ابن القیم: 1/66، معجم ما استعجم، ابن حزم: 142، الطب النبوي، ابن الجوزي: 1/66.

با اعلام نزدیک بودن زمان شهادت پیامبر از جانب خود ایشان در حجة الوداع، منافقان وارد مدینه شدند. تا آنجا که تعداد آنان به حدود پنج هزار نفر رسید و گرد عمر و ابوبکر جمع شده و منتظر بودند تا هنگامه موعود فرارسد.

عمر و ابوبکر به همراهی افرادی دیگر که چهل و چهار نفر اعلام شده اند، نقشه کشیده بودند تا به محض شهادت پیامبر (ص)، جانشینی اش را به دست گیرند

و عترت او را از صحنه کنار بزنند و برای این کار در مکه عهدنامه ای نوشتند و چون شهادت رسول الله (ص) نزدیک شد، در حالی که مطابق با دستور رسول الله (ص)، وظیفه داشتند در هنگام بستری شدن تا شهادت پیامبر و حتی مدتی پس از آن، در میان سپاه اسامه و خارج از مدینه باشند و در حالی که پیامبر تخلّف کنندگان از سپاه اسامه را لعنت فرموده بود با تمام این ها مدتی در این سپاه بودند اما... (1)

اما حقیقت این است که عایشه برای پدرش پیکي فرستاد که شهادت پیامبر نزدیک است، خود را برسان. و آنان نیز به مدینه آمدند و در خانه پیامبر جمع شدند و پس از شهادت پیامبر، ندایی شنیدند که گفت سعد بن عباد و انصار در سقیفه ی بنی ساعده جمع شده اند.

بلافاصله عمر و ابوبکر و ابوعبیده جراح، به سوی سرپوشیده ی بنی ساعده شتافتند. همراه این افرادی که به سقیفه ی بنی ساعده شتافتند، بسیاری از آن کسانی بودند که پس از فتح مکه از جانب پیامبر «آزاد شدگان» نام گرفتند، همانان که در دل می پروارندند آن را که اظهار نمی داشتند. سعد بن عباد، صاحب سرپوشیده ی بنی ساعده و سرکرده ی انصار بود. او در آنجا از مردم و مهمانان پذیرایی می کرد اما آن روز بیمار و بدحال بود.

پس از ساعتی بگو مگو ابوبکر گفت: از میان این دو نفر که می گویم يك نفر را برگزینید و با او بیعت کنید: عمر و ابوعبیده. اما عمر و ابوعبیده پاسخ دادند:

1- در این مورد در پاسخ به دومین پرسش، سخن رفته است.

تو از ما سزاوارتری! پس ابوبکر دستش را پیش آورد و اطرافیانش با او بیعت کردند. سپس شمشیرها را برهنه ساختند تا ابتدا انصار و سپس عترت پیامبر را به بیعت وادار سازند. صدای سعد و پسرانش به اعتراض بلند شد. ولی آنان تهدید کردند که او را می کشند و سقیفه را نیز گرفتند! فرزندان سعد هم او را برداشتند و به درون خانه اش بردند! و سقیفه پر شد از آزادشدگان مسلحی که با ابوبکر بیعت کردند و دورش را گرفتند و مردم را به بیعت با او مجبور کردند.

مراسم تجهیز و نماز و دفن رسول الله(ص) سه روز به طول انجامید اما در این ایام، ابوبکر و همراهان او در بین خانه های انصار در حال رفت و آمد بودند تا به زور و زر و تزویر هم که شده از آنان بیعت بگیرند.

آنها از روز دوشنبه، از ساعتی که پیامبر(ص) به شهادت رسیدند، در سقیفه سرگرم بودند و تا جمعه یا شنبه، میان خانه های انصار می رفتند و می آمدند... در حالی که پیامبر(ص) سه شنبه شب دفن شده بود! این های سخنان مورد قبول نزد آنان است:

ابن ابی شیبه گوید: ابوبکر و عمر خاکسپاری پیامبر(ص) را ندیدند. میان انصار بودند و پیش از این که برگردند، رسول خدا(ص) دفن شده بود. [\(1\)](#)

عایشه و حفصه که دختران ابوبکر و عمر و دو تن از همسران پیامبر(ص) بودند، وجود پاک او را پیش از شهادت رها کردند و به روایت مخالفین، خود آنان اعتراف کرده اند که در مراسم خاکسپاری ایشان نبوده اند. [\(2\)](#) از آن پس عایشه

1- المصنّف، ابن أبي شيبة: 8/572 ح 5

2- مسند احمد: 6/62.

حسرت می خورد که چرا حضرت علی (ع) در غسل و کفن و دفن پیامبر بوده اند و او نبوده است. همچنین بنا بر نقل های مخالفین، او می گفت: «اگر زمان بر می گشت، به جز همسراش کسی غسلش نمی داد!» (1) احمد حنبل می گوید: «عایشه گفته است: از خاک سپاری پیامبر خدا (ص) خبردار نشدیم، تا شب چهارشنبه، دیر وقت، صدای بیل ها به گوشمان رسید» (2).

و ابن عبد البر گوید: «روز سه شنبه دفن شد. برخی هم می گویند شب چهارشنبه. هنگام غسل و کفن کردنش جز خانواده اش کسی نبود. علی غسلش داد. فضل، پسر عباس، آب می ریخت و عباس [عموی پیامبر] هم به آنان کمک می کرد» (3).

و چون مراسم به پایان رسید، امیرالمؤمنین تا سه روز رداء بر دوش نگرفتند تا طبق وصیت پیامبر (ص)، قرآن را جمع آوری نمایند. در روز چهارم قرآن را به مسجد آورده و به مردم عرضه کردند اما آنان نپذیرفتند و حضرت آن را از چشم ایشان پنهان داشتند. و در همان شب بود که صدیقه ی طاهره را سوار بر چهارپا فرمود و به همراه دو نور چشم ایشان، به در منزل های مهاجر و انصار رفتند تا از

- 1- از کتاب های مخالفین: أحكام الجنائز، بانی: 49 و گفته است: ابوداود (در سنن): 2/60، و ابن الجارود در المنتقی: 257، و حاکم (در المستدرک): 3/59 این را روایت کرده و آن را بنا بر شرط های مسلم صحیح دانسته است، مسند احمد: 6/726 با سند صحیح.
- 2- مسند احمد: 6/62. این مطلب در سیره ابن هشام: 4/1078 و تاریخ بیهقی: 3/409 نیز آمده است.
- 3- م الدرر: 271.

آنان یاری بطلبند و این سه روز ادامه داشت و پس از آن بود که حمله ها به بیت وحی آغاز شد.

این قتیبه از مخالفین و از مورد قبول ترین تاریخ دانان نزد مخالفین می گوید: «علی - کرم الله وجهه - همراه فاطمه دختر پیامبر که سوار چارپایی بود، شبانه به خانه های سران انصار می رفت. از آن ها یاری می خواست، و آن ها می گفتند: ای دختر پیامبر خدا! ما با این مرد [ابوبکر] بیعت کرده ایم! اگر شوهر و پسرعمویت [علی] پیش از بیعت کردن ما با این مرد سراغ ما آمده بود، کسی را با او برابر نمی دانستیم! و علی - کرم الله وجهه - می گفت: یعنی پیامبر خدا را دفن نکرده در خانه اش رها می کردم و می رفتم تا بر سر جانشینی اش با مردم ستیز کنم؟! و فاطمه می گفت: ابوالحسن جز آن چه شایسته اش بود، کاری نکرد. ولی آن ها کاری کردند که خدا به حسابشان رسیدگی خواهد کرد و باز خواستشان می کند!»⁽¹⁾

حال با اینکه ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه و پیروان آنان در مراسم حضور نداشتند، چگونه می توان از آنان درباره چگونگی مراسم و محل دفن پیامبر، پرسید؟ آیا عاقلانه است از کسی درباره چیزی پرسیم که اصلاً از آن آگاهی ندارد؟

اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر (ص)

در این زمینه اقوال گوناگون و گاه متضادی به چشم می خورد. با بررسی اندیشه های آنان، می توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم که عایشه برای ادعای

1- از کتاب های مخالفین: الإمامة و السیاسة: 1/29. این مطلب در کتاب الإحتجاج: 1/96 از شیعه، با اختلاف کمی آورده شده است. سایر مدارک را در جایی خودش آورده ایم.

مالکیت خود بر محلّ قبر پیامبر، هیچ دلیلی ندارد و این مکان شریف را به ناحق در دست گرفت و سپس کرد آنچه کرد....

1- گویند عایشه در اتاقي که پیامبر در آن دفن شدند، ارث داشته است و همین ارث خود را به ابوبکر و سپس به عمر بخشیده است تا در آنجا دفن شوند.

اگر پیامبر تا هنگام شهادت، خود مالک آن اتاق بوده اند و بپذیرند که ایشان ارث می گذارند، با توجه به وجود پاره ي تن رسول الله(ص) حضرت صدیقه ي طاهره و اینکه پیامبر در زمان شهادت نه همسر داشتند، تمام همسران پیامبر (کسانی که در هنگام شهادت ایشان در قید حیات بوده اند)، همه با هم، يك هشتم ارث می برند که با وجود نه تن از آنان، سهم عایشه يك هفتاد و دوّم می شود. (1)

با توجه به ابعاد آن مکان، مقدار سهم الارث عایشه حدود يك و جب در يك و جب است نه به اندازه ي قبر ابوبکر و عمر و اجازه اي که عایشه براي دفن شدن به عثمان داده بود و اجازه ها يا هديه هايي که به افراي ديگر داده بود که مجال ذکر آن ها نیست.

البته ناگفته نماند که ابوبکر با حدیثي که به پیامبر نسبت داد، گفت پیامبران ارث نمی گذارند و عمر و عایشه هم این را تأیید کردند و به همین بهانه فدک و ارث و سهم خمس را از حضرت زهرا(س) گرفتند. پس چگونه است که همسر ارث می برد و دختر ارث نمی برد و به بهانه ارث نبردن آنچه در اختیار اوست به زور از او گرفته می شود و حقی که از خمس دارد، پایمال می شود؟؟؟ یعنی آنجا

1- البته نزد عامه، عمو نیز در این مورد ارث می برد که اگر عباس عموي پیامبر را که در هنگام شهادت پیامبر در قید حیات بود، داخل در ارث بدانیم، سهم عایشه از این هم کمتر می شود.

که در جهت منافع خودشان باشد، تقسیم ارث می کنند - در حالی که هیچ حقی برای انجام این کار ندارند چرا که این کار وظیفه ی وصی پیامبر است - و آنجا که از منافع آنان خارج باشد، سخن دروغی را به پیامبر نسبت می دهند که پیامبران ارث نمی نهند.

آنان می خواستند با نسبت دادن این دروغ به پیامبر، اموال حضرت زهرا(س) را در دست بگیرند و حقی به این بهانه فدک و زمین های اطراف آن را که در تصدی و تصرف حضرت زهرا(س) بود و سهم خمس حضرت از خیبر را از ایشان منع کردند، اما خدا یاور زهراست و چهره ی حقیقت هویداست.

از سوی دیگر حقی با این فرض که عایشه بخشی از خانه ی پیامبر(ص) را به ارث می برده است، چرا برای دفن کردن امام حسن(ع) در آن جا باید از عایشه اجازه می گرفتند، ولی از دیگران نه؟ و اگر آرامگاه پیامبر(ص) به ارث رسیده باشد، سهم حضرت فاطمه(س) در این میان باید از همه ی کسانی که ارث برده اند، بیشتر باشد؛ پس چرا نگذاشتند پسر آن حضرت - امام مجتبی(ع) - در سهم مادر خود دفن شود؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ آن پرده از واقعیت برمی دارد.

2- برخی دلیل خود را این گونه آورده اند: عایشه مالک آنجاست چون سوگند خورده است که پیامبر در زمان زندگی اش آن را به او بخشیده است. در تاریخ دمشق: 13/293 آمده که عایشه گفته است: «به خدا سوگند که خانه ی من است! پیامبر خدا(ص) در حیاتش آن را به من داده است. عمر هم با این که خلیفه بود، بی اجازه ی من در آن خاك نشد. ولی ما از علی خیری ندیدیم! (که بگذاریم پسرش آن جا دفن شود)». در تاریخ یعقوبی: 2/225 به نقل از او آمده است که گفت: «خانه ی من است؛ نمی گذارم کسی در آن دفن شود». و در کافی: 1/302 آمده است: وقتی شنید

می خواهند امام حسن را آن جا دفن کنند: «به سرعت سوار قاطری شد. اولین بار در اسلام بود که زنی سوار بر زین می شد... سپس ایستاد و گفت: پسران را از خانه ی من دور کنید! هیچ چیزی در آن دفن نخواهد شد!»

اگر عایشه سوگند هم یاد کرده باشد آن ها هرگز نمی توانند گفته ی عایشه را بدون گواهی کس دیگری بپذیرند. او باید برای ادعای خود دلیل محکم و شاهد بیاورد. اما اگر بخواهیم با توجه به عملکرد و استدلال خودشان با آنان برخورد کنیم باید بدانیم که چنانچه شهادت عایشه را بدون گواهی شخص دیگری بپذیرند، می بایست سخنان حضرت فاطمه (س) را هم بپذیرند؛ زیرا خود عایشه گواهی داده است که حضرت فاطمه از او راستگوتر است:

حاکم نیشابوری روایتی آورده و آن را بر مبنای شرط مُسَلِّم نیشابوری درست دانسته است مبنی بر اینکه: «عایشه هرگاه از فاطمه دختر پیامبر یاد می کرد، می گفت: هیچ کس را ندیدم که از او راستگوتر باشد، مگر کسی که زاده ی اوست!»⁽¹⁾

آنان درباره ی فدک نه سخن خود حضرت فاطمه (س) را پذیرفتند، نه گواهی شهادتش را!! (با آن که قباله ی فدک هم در دست ایشان بود و نمایندگانی نیز در آن جا داشتند!) و به همین مقدار نیز اکتفا نکردند و به ساحت ملکوتی سرور زنان دو عالم و همسر و فرزندانش که هیچ یک نظیری نداشته، ندارند و نخواهند داشت، گفتند آنچه گفتند و افترا زدند آنان را که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان داشته است.

1- المستدرک حاکم: 3/160. سیر أعلام النبلاء، ذهبی: 2/131 این مطلب را پذیرفته است و مجمع الزوائد، هيثمي: 9/201 حدیثی مانند آن را درست دانسته است. همچنين الإستيعاب: 4/1896، مسند أبي يعلى: 8/153 و سبل الهدى: 11/47 آن را درست شمرده اند.

واقعیت این است که اگر بخواهند سخنان حضرت زهرا(س) را بپذیرند، ناچارند بسیاری چیزهای دیگر را نیز بپذیرند؛ از پس دادن فدک و سهم ارث و خمس گرفته تا خلافت، که حضرت زهرا(س) می فرمود پیامبر وصیت کرده به علی(ع) برسد!

ذهبی، یکی از حدیث شناسان و تاریخ شناسان بزرگ از مخالفین نیز روایتی را که می گوید عایشه ادعای مالکیت اتاق پیامبر را داشته، نمی پذیرد و می گوید: «سندش گنگ و تاریک است»! (1) گذشته از این، به عدالت پیامبر(ص) هم طعنه می زند، که چرا اتاقش را به عایشه داد، نه به همسران دیگرش یا به دختر محبوبه اش!

3- گفته اند به هر حال اتاق شریف پیامبر(ص)، یا ملک عایشه بوده، یا عایشه از سوی «خلیفه» متولی آن بوده است؛ خلیفه ی اول، ابوبکر، آن را به عایشه داده بود و عمر، خلیفه ی دوم هم آن را تأیید کرد: «[عمر] کسی را نزد عایشه فرستاد تا اجازه بگیرد او هم پیش دو دوستش [پیامبر و ابوبکر] دفن شود. پس عایشه گفت: بله، به خدا [اجازه می دهم]! راوی می گوید: اگر این را مردی از اصحاب از عایشه خواسته بود، نمی پذیرفت و می گفت: به خدا هرگز هیچ کدام از آنان را بر خود ترجیح نمی دهم» (2).

برای اینکه آن مکان ملک عایشه باشد، یا باید به او ارث رسیده باشد یا به او بخشیده شده باشد یا پیامبر آنجا را ملک او قرار داده باشند که جواب هر سه مورد را دادیم. اما در مورد اینکه از سوی خلیفه صاحب اختیار آن شده باشد:

هرچند دلیلی برای اثبات این ولایت ندارند و در مورد بعدی آن را ذکر

1- سیر أعلام النبلاء: 3/279.

2- صحیح البخاری: 8/153.

خواهیم کرد، ولی اگر هم بپذیرند که ابوبکر به نام رییس حکومت، اختیار آن جا را به عایشه داده، با مرگ ابوبکر، باید مدت این اختیار هم به سر می آمد. پس چرا نه عمر، نه عثمان، و نه معاویه، هیچ يك این اختیار را دوباره به عایشه ندادند؟ همچنین اگر اختیار آنجا با حکومت بوده، باید عایشه به امام حسین (ع) می گفت: از معاویه اجازه بگیر که او فرمان روا و متولی املاک وقفی است و من جلویت را نمی گیرم.

در ضمن گنگ بودن این بیان ها، مغالطه ای که صورت گرفته نیز آشکار است زیرا تصریح نشده که ابوبکر اختیار آنجا را به عایشه داده باشد. هر چند احتمال انجام چنین کاری را به ابوبکر نسبت داده اند اما در کتاب های خود آنان خلاف این مطلب آمده است: ابویعلی و احمد حنبل: 1/13 می گویند ابوبکر و عمر هرگز در میراث پیامبر دست نبرده اند:

«عباس بر سر چیزهایی که از پیامبر خدا (ص) به جا مانده بود با علی ستیز کرد. ابوبکر گفت: من آن چه را پیامبر به جا گذاشته و از جا تکان نداده، از جا تکان نمی دهم! هنگامی که عمر خلیفه شد نزدش رفتند. گفت: من چیزی را که ابوبکر تکان نداده، جا به جا نمی کنم! گوید: چون عثمان خلیفه شد پیش او رفتند. می گوید: عثمان خاموش شد و سر را به زیر انداخت. پسر عباس می گوید: ترسیدم عثمان آن را به سود علی بگیرد. دستی میان شانه های عباس زدم و گفتم: پدر! قَسَمَت می دهم آن را به علی بده! می گوید او هم آن را (به علی) داد». (1)

1- هیشمی در الزوائد: 4/207 این را معتبر دانسته است.

با این که این بیان از دید ما شیعیان جای اشکال دارد، ولی از دید آن ها حدیث معتبری است که نه تنها نمی پذیرد ابوبکر چیزی به حضرت علی (ع) یا شخص دیگری داده باشد، که چنین کاری را حرام شمرده است. پس ابوبکر نمی توانسته در میراث پیامبر دست ببرد یا خود را متولی آن دانسته و آن طور که مایل است، منع و بذل نماید!

4- گروهی گفته اند: آنچه از پیامبر باقی می ماند، خلیفه متولی آن است و هر چیز را که بخواهد به هرکس که بخواهد می تواند ببخشد. همچنان که ابوبکر شمشیر، زره، و قاطری خاکستری به نام دلدل را به امیرالمؤمنین بخشید؛ با این که امیرالمؤمنین به هیچ رو از پیامبر ارث نمی برد. این هم درست است که ابوبکر بخشی دیگر از ارث او را به زبیر، پسر عوام و محمد پسر مسلمه بخشیده بود.

درباره ی اینکه ابوبکر یا عمر یا عثمان یا هرکس دیگر جز اهل بیت عصمت و طهارت متولی اموال باقیمانده از پیامبر باشند باید گفت: اگر بگویند آنچه پیامبر باقی می گذارد صدقه بوده است پس متعلق به تمام مسلمانان است و باید تمام آنها را راضی کنند تا بتوانند اموال پیامبر را از ایشان خریداری و در آن تصرف کنند و این در صورتی است که بدانیم خرید و فروش چنین مکانی حلال است.

اگر هم اموال پیامبر (ص) وقف شده و در دست حکومت بوده است، باید پرسید رییس حکومت از چه رو و از کجا این حق را یافته که بتواند يك ملك وقفی را به دختر خود یا هرکس دیگر ببخشد و قبر پیامبر (ص) را به صورت يك ملك شخصی در آورد که خرید و فروش یا منع و بذل شود؟ اگر این گونه است پس چرا عمر هم مانند ابوبکر، اتاق دخترش حفصه را به او بخشید؟ چرا عثمان این کار را نکرد؟ چرا معاویه اتاق امّ حبیبه اموی را به او نداد؟!

در مورد قبل نیز ذکر شد که ابوبکر و عمر گفته اند که در میراث پیامبر دست نبرده اند و مخالفین آن را پذیرفته اند. در ضمن، اینکه ابوبکر از اموال پیامبر به امیرالمؤمنین یا کس دیگری داده باشد، دروغ است.

5- عمر «از عایشه» اجازه خواست تا کنار پیامبر(ص) دفنش کنند. عایشه هم همین را دلیل درستی ادعای خود می داند!

عمر معصوم نبوده است تا گفتار و کردارش مانند پیامبر حجت باشد. همچنین اجازه خواستن همیشه نشانه ی پذیرفتن مالکیت نیست. شاید از روی احترام به عایشه بوده است چون عایشه روی آن مکان گذاشته بود؛ عمر هم نمی خواست مشکلی با او برایش پیش بیاید یا هر دلیل دیگری. پس نمی توانیم به قطع و یقین تعبیر به پذیرش مالکیت بکنیم.

6- خداوند در قرآن، اتاق هایی را که زنان پیامبر در آن ها زندگی می کرده اند، به آنان نسبت داده است: «و قرن فی بیوتکمْ _ و در خانه های خودتان بنشینید» بنابراین آنان مالک اتاق های خود بوده اند و پیامبر هم در حجره عایشه دفن شده اند پس عایشه مالک آنجا بوده است:

پیامبر در حجره ی عایشه دفن نشده اند و این ادعا تنها پنداری بی پشتوانه و تیری است در تاریکی که راه به سوی نمی برد و تنها به این خاطر این مورد را مطرح کرده اند که حکومت را در غصب آن مکان مقدس بی گناه جلوه دهند.

اما درباره ی آیه: در زبان عربی، اضافه معانی گسترده ای دارد و نمی توان منحصرأ از آن برداشت مالکیت نمود. همچنان که خداوند در جایی دیگر از قرآن، خانه ها را به پیامبر(ص) نسبت می دهد: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی _ ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه های پیامبر نشوید... الی آخر آیه».

در جایی دیگر از قرآن نیز خانه ها را به زنانی که طلاق داده می شوند، نسبت

می دهد: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ - آنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و خودشان هم بیرون نروند، مگر این که آشکارا به کار زشتی دست زنند» و واضح است که در اینجا مقصود محلی است که در آن زندگی می کرده اند نه اینکه واقعاً مالک آنجا باشند و گرنه که باید حکم کنند هر زنی که از همسرش طلاق گرفت، مالک جایی است که در آن زندگی می کرده است، در حالی که چنین نمی کنند!!!

در ضمن پیامبر قبل از شهادت، از عمره و شبا جدا شدند، اگر اتاق های آنان، ملک ایشان بوده است، چرا ادعایی نکردند؟ و آیا مخالفین پیامبر را به این اندازه هم عادل نمی دانند که اگر آنان در اتاق های خود حقی داشته باشند، پیامبر آنها را از حقشان سلب نکند؟؟؟

و نیز اگر اتاق ها از آن کسانی بود که آن را در اختیار داشتند، یگانه یادگار رسول الله (ص) حضرت زهرا (س)، همراه پیامبر به مدینه مهاجرت کرده بودند و تا زمان ازدواج با حضرت علی (ع)، دو سال کنار پدرشان زندگی کردند؛ پس بر سر اتاقی که به ایشان بخشیده شده بود چه آمد؟! چرا نگذاشتند امام حسن (ع) در آنجا دفن شوند؟

البته نه تنها قرآن کریم، بلکه احادیثی که خود آنان از پیامبر نقل می کنند دلالت بر این مطلب دارد که خود پیامبر مالک آن خانه ها بوده اند. در کتاب صحیح بخاری: 3/149 از عایشه آورده اند که گفت: «ای پیامبر خدا! این مرد اجازه می خواهد به خانه ات بیاید».

همچنین از عبد الله پسر عمرو نقل می کند که گفت: «پیامبر (ص) برخاست و به

سوی سکونت گاه (المسکن) عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه های سه گانه همین جا است! شاخ شیطان از این جا سر می زند! (1) می بینیم چنان چه نقل می کنند پیامبر فرموده اند سکونت گاه عایشه، نه خانه ی عایشه! و این از دید آنان باید نشانه ی مالک نبودن او باشد!

۷- امام حسن (ع) وصیت فرمودند که با اجازه ی عایشه ایشان را در کنار رسول الله دفن کنند و اگر نگذاشتند چنین کنند، ایشان را در بقیع دفن نمایند.

پاسخ: اگر بپذیریم که امام مجتبی (ع) برای دفن شدن در کنار رسول الله (ص) از عایشه اجازه گرفته باشند، باز هم این دلیل بر پذیرش مالکیت عایشه بر آنجا و تأیید کار او که بر آن مکان دست گذاشته و مورد تصرف قرار داده بود، نمی شود. البته دیدگاه امام مجتبی (ع) درباره خود عایشه و پدرش و عمر نیز جالب است که نه آنان را مالک محلّ قبر پیامبر دانسته اند و نه ولی و وصی ایشان:

امام مجتبی فرمودند: «...در گذشته هم تو و پدرت، پرده ی احترام پیامبر خدا (ص) را دریدید و کسی را پیش او، درون خانه اش بُردید که نزدیکی اش را دوست نمی داشت. خدا به خاطر این کار تو را باز خواست می کند ای عایشه!» (2)

تا اینجا اقوال مختلف درباره ی مالکیت عایشه بر بارگاه پیامبر (ص)، بررسی شد.

پیامبر کجا دفن شدند؟

پس از این که حکومت ترسید مبادا هاشمیان برای دادخواهی به مسجد یا آرامگاه پیامبر پناه ببرند، و پس از این که روی آن مکان دست گذاشت، عایشه

1- صحیح البخاری: 4/46.

2- الکافی: 1/300.

ادّعا کرد اتاقی که پیامبر(ص) در آن به خاک سپرده شده، اتاق او بوده است. حال آن که خانه و اتاق او در جهت دیگر مسجد و سمت قبله بود. و این را در ابتدای بحث ذکر کردیم. حال صرف نظر از اینکه آیا عایشه بر مکانی که پیامبر در آنجا دفن شده اند، مالکیت داشته یا نه، می خواهیم بدانیم آیا حقیقتاً پیامبر در اتاقی که عایشه در آن زندگی می کرده، دفن شدند یا جای دیگری؟

1. در کتاب الصحيح بخاری: 1/162 درباره مکان بستری شدن و به شهادت رسیدن پیامبر به نقل از عایشه چنین آمده است: «هنگامی که پیامبر سنگین شد و دردش شدت گرفت، از همسران خود اجازه خواست تا در اتاق من بستری شود. به او اجازه دادند. پس با کمک دو نفر بیرون آمد. پاهایش به زمین کشیده می شد و در میان دو نفر بود: عباس و مردی دیگر. عبیدالله پسر عبدالله می گوید: این سخن عایشه را به پسر عباس گفتم. از من پرسید: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرده، که بوده است؟ گفتم: نه! گفت: او علی بن ابی طالب بود».

احمد در مسند: 6/228 آورده است: «... او علی بود، ولی عایشه دل خوشی از او نداشت». و در الطبقات: 2/232 آمده: «... او علی بود که عایشه خوش نمی داشت خوبی اش را بگوید».

بخاری این مطلب را چندین بار آورده است: ج 3/134، ج 4/45، ج 5/139، ج 2/106، ج 5/141-142 و ج 6/155 که همه از زبان عایشه است. او برای ثابت کردن این سخن به شرح رخ داد هم پرداخته است که در برخی تناقض هایی نیز به چشم می خورد. مثلاً در برخی گفته پیامبر درخواست کرد بیماری و مرگش در خانه ی عایشه بگذرد، همسرانش هم به خاطر عایشه کوتاه آمدند. و در برخی

آمده که آن روز، برای عایشه و نوبت او بوده است. در برخی گفته شده عایشه پیش از مرگ پیامبر برای ایشان مسواکی آورد. او هم مسواک کرد و آن را به عایشه داد؛ و در برخی گفته شده عایشه مسواکی آورد و خودش، دندان های پیامبر را مسواک کرد! نقاط ضعف بسیاری در این متون هست که مجال باز کردن آن نیست.

زمانی که عایشه از آن سخن می گوید، آخرین روز زندگی پیامبر خدا (ص) بوده است. این تنها روزی است که می توان درباره اش گفت: «در حالی که دو نفر کمکش می کردند بیرون آمد، پاهایش به زمین می کشید و میان عباس و مردی دیگر بود». این در واقع هنگامی بود که به پیامبر (ص) خبر رسید ابوبکر در مسجد به نماز ایستاده تا مسلمانان پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر (ص) هم به هر سختی که بود، خود را به مسجد رسانده و ابوبکر را کنار زده و جای او ایستادند و نماز را از ابتدا خواندند چنان که گذشت.

ابن حجر در فتح الباری: 8/106 می گوید: «او در حالی درگذشت که سرش بر سینه ی او [عایشه] بود... این بر خلاف روایتی است که حاکم و ابن سعد آورده اند و می گوید پیامبر (ص)، سر بر دامن علی درگذشت. اما این روایت [یعنی درگذشت پیامبر بر دامن علی] از هیچ راهی آورده نشده است، مگر اینکه شیعه ای میان روایانش بوده؛ پس در خور اعتنا نیست!»

این تعصب ابن حجر شگفت آور است! زیرا راویان شیعه مذهب، منابع حدیثی آن ها را پر کرده اند! برای مثال، دانشمند بزرگشان بخاری، تنها در «صحیح بخاری» به بیش از يك صد راوی شیعه اعتماد کرده است! و شیعه بودن برخی از

راویان يك حديث، بهانه ي بيهوده ای برای نپذیرفتن آن است!

از سوي ديگر در كتاب هاي آنان درباره ي كساني كه در آخرين لحظات گرداگرد رسول الله(ص) بوده اند، مطالبی نقل شده است كه يكي از آنها ذكر شد. يكي ديگر از اين موارد كه در كتاب هاي حديثي و معتبر شيعه وارد شده است، از اين قرار است:

شيخ مفيد در الإرشاد: 1/184 مي گوید: «...سپس رسول خدا سنگين شد و مرگش فرا رسيد. نزديك جان سپردن گفت: سرم را بر دامنت بگذار علي جان! هنگام امر خدا رسيده است! چون روح بيرون رفت، با دست آن را بگير و به صورتت بکش. سپس مرا رو به قبله کن. کارهايم را انجام بده. پيش از ديگران بر من نماز بخوان. تا دفنم نکرده ای از پيکرم دور نشو و از خداوند کمک بخواه.

علي سر او را بلند کرد و بر دامن گذاشت. [پيامبر] از هوش رفت. فاطمه(س) رويش خم شده بود، به چهره اش مي نگرست، مويه مي کرد و می گريست و مي خواند: أَيْضًا! يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بوجهه/ ثَمَالُ الْيَتَامَى، عَصْمَةٌ لِلْأَزْمَلِ... چه سپيد است! ابر برای رخسار او مي بارد/ ياور يتيمان است و تكيه گاه بيوگان [اين شعر را ابوطالب هنگامی سروده بود كه پس از نماز باران پيامبر، خشك سالی به پايان رسيد و ابرها باريدن گرفتند].

پيامبر خدا(ص) چشمانش را باز کرد و با صدای ضعيفی فرمود: دخترم! اين سخن عمویت، ابوطالب است. به جای آن بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ _ مُحَمَّدٌ جَزْ فَرَسْتَادِهِ أَيْ نَيْسْت، كه پيش از او هم فرستادگانی آمده اند. آیا اگر بميرد يا كشته شود، به

گذشته هایتان (جاهلیت، کفر و شرك) برمی گردید؟!». حضرت فاطمه مدّت درازی گریست. پیامبر(ص) به او اشاره کرد که نزدیک بیاید. سپس آهسته چیزی به او گفت که چهره اش شکفته شد! سپس درگذشت. دست راست امیر مؤمنان زیر چانه اش بود. جانش از تن بیرون رفت. بلندش کرد و آن را به صورت خود کشید. سپس او را رو به قبله کرد، چشمانش را بست، روانداز را رویش کشید و مراسم را آغاز کرد.⁽¹⁾

محلّی که پیامبر در زمان بیماری و هنگام شهادت در آن بودند به بیان امّ سلمه:

«هنگامی که پیامبر خدا(ص) دچار بیماری ای بود که در آن درگذشت و اتاق از اصحاب او پر شده بود، می شنیدم که می گفت: ای مردم! چیزی نمانده جانم گرفته و به سرعت برده شود. برای اتمام حجّت و انجام وظیفه به شما می گویم: بدانید من کتاب خدا و عترت و خاندانم را میان شما به جا می گذارم! سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی، با قرآن است و قرآن با اوست! دو جانشین بینا که از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر به من بیوندند. پس، از آن ها خواهم پرسید که با آن ها چه کردید...»⁽²⁾.

و این همان اتاقی است که ابن حجر در الصّواعق المحرقة: 2/440 درباره اش می گوید: «و بدان که روایت «تمسک به قرآن و عترت»، از قول چندین صحابی

1- بصائر الدّرجات/333، الکافی: 1/296، الخصال/642. و از کتاب های مخالفین: مسند احمد: 1/356 و ج 6/214، سنن ابن ماجه: 1/391، و بسیاری کتاب های معتبر دیگر نزد شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا.

2- الأملی، شیخ طوسی 478: .

نقل شده است... برخی از راویان می گویند پیامبر آن را در حجّ وداع گفته است. برخی می گویند زمان بیماری اش در مدینه گفته؛ هنگامی که اتاق از اصحابش پر بود. و برخی نیز می گویند آن را کنار غدیر خم گفته است».

از سوی دیگر به تصریح منابع و مصادر مخالفین این همان اتافی است که پیامبر(ص) در آن از دنیا رفته اند. برای مثال در حدیثی از زبان عمر به آن اشاره شده است: «در خانه ی پیامبر خدا(ص) بودیم که ناگاه مردی از پشت دیوار صدا کرد: ای پسر خطاب! بیا بیرون!... انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند. پیش از این که کاری کنند آنان را دریاب!...»(1).

این در حالی است که اگر در اتاق عایشه بودند، عمر آن را ذکر می کرد. ضمن اینکه این متن دلالت دارد که عمر هنگام شهادت پیامبر نزد ایشان نبوده است.

2. دومین دلیل: اعتراف خود عایشه بنابر نقل های مخالفین، به این که پیامبر(ص) در اتاق او از دنیا رفته و دفن نشده اند: عایشه می گوید: «درباره ی سنگسار و درباره ی این که زن با ده بار شیر دادن به مردان، به آن ها محرم می شود هم آیه ای نازل شده بود و بر کاغذی زیر تخت من بود. ولی هنگامی که پیامبر(ص) در می گذشت و سرگرم او بودیم، بُزی آمد و آن [آیه] ها را خورد»(2).

1- فتح الباری: 7/23 از ابی یعلی، تاریخ دمشق: 30/282 و صحیح ابن حبان: 2/155.

2- سنن ابن ماجه: 1/625، المعجم الأوسط: 8/12، مسند ابی یعلی: 8/64، المحلی، ابن حزم: 11/236 وی گفته: این حدیث صحیح است. در لسان العرب: 7/33 و النهایه ابن اثیر: 2/87 نیز آمده است: آیه ی سنگسار در سوره ی احزاب نازل شده بود و بر برگ نخلی در خانه ی عایشه بود که بزغاله اش آن را خورد!

اگر پیامبر(ص) در اتاق عایشه بیمار شده و درگذشته است، نمی شود اتاقش خالی مانده باشد که بزغاله ای بیاید و آیه های کذایی سنگسار و شیر دادن زن به مردان را بخورد!! (تأمل بفرمایید: عایشه نقل می کند آیاتی درباره ی شیر خوردن مردان نامحرم از زن نازل شده بود و این کار موجب محرم شدن او به آن مردان می شود حال آنکه نظر کردن بر تن زن نامحرم حرام است و این را چگونه باید به آنان که عایشه و نه قرآن و سنت رسول الله(ص) را پیش رو گرفته اند، فهمانند!؟)

3. دلیل سوم، متن هایی درباره ی موقعیت اتاق عایشه و توصیف آن است که در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است. این متن ها نشان می دهند که خانه ی او در سمتِ رو به قبله ی مسجد بوده است و دری داشته که به سمت شام، یعنی شمال مسجد باز می شده است:

«درباره ی خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام بود. گفتم: درش تک بود یا دو لنگه؟ گفت: یک در داشت. گفتم: از چه بود؟ گفت: از چوب درخت عرعر یا ساج»(1).

در ضمن با توجه به آنچه مخالفین نقل کرده اند: اتافی که پیامبر(ص) در آنجا دفن شده اند، در شرق مسجد است، درش به حیاط مسجد باز می شود و دو در هم داشته است و هنگامی که مردم می خواستند بر پیکر پاک پیامبر(ص) نماز بخوانند، حضرت علی(ع) فرمود دسته دسته درون اتاق بیایند و نماز بخوانند و بروند.

1- الأدب المفرد، بخاری: 168، إمتاع الأسماع: 10/92، سبل الهدی: 3/349، در سمط النجوم: 218 آمده است: و برای همسرانش، سوده و عایشه، دو اتاق از خشت و برگ نخل ساخت. در خانه ی عایشه رو به سوی شام بود و دری یک لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت

«پرسید: چگونه بر او نماز بخوانیم؟ علی فرمود: گروه بیایید. می گوید: از این در می آمدند، بر پیکر او نماز می خواندند و از در دیگر بیرون می رفتند» (1). آیا هنگام درگذشت پیامبر معجزه ای پیش آمده که اتاق عایشه، ناگهان دارای دو در شده است؟! البته ناگفته نماند که مردم کجا بودند که بر پیکر پیامبر نماز بخوانند؟ آنان به دنبال ابوبکر و عمر و در پی شکستن بیعتی بودند که در غدیر بستند اما این ها چیزهایی است که مخالفین نقل کرده اند و به آن ایمان دارند و ما درصدد هستیم از بیان خودشان بر آنان حجّت بیاوریم و گرنه بر آن نه اعتمادی هست و نه اعتنایی.

4. در الطبقات: 8/166 آمده: «حارثه بن نعمان چند خانه نزدیک مسجد پیامبر و پیرامون آن داشت. هر بار که پیامبر ازدواج کرد، حارثه بن نعمان هم خانه ای را به او واگذار کرد. تا آن که خانه هایش همه از آن پیامبر و همسرانش شد».

در نتیجه، خانه ی عایشه سؤمین خانه ای بوده که پیامبر از حارثه خریده است. چون در الطبقات: 8/164 آمده است: «زینب، دختر خزیمه، پیش از امّ سلمه بود. پس از درگذشت زینب، امّ سلمه به خانه ی او درآمد. و در آن سال بود که پیامبر با زینب دختر جحش ازدواج کرد. و سوده پیش از عایشه و این دو ازدواج کرده بود».

5. با توجه به نقل های مخالفین عایشه خانه ی خود را به قیمت گزافی فروخته

1- مسند احمد: 5/81، در مجمع الزوائد: 9/37 گفته شده: راویان این حدیث نزد اهل سنت، راویان احادیث صحیح اند. تاریخ دمشق: 4/296، اسد الغابة: 5/254.

و اتاق خود را نیز به خواهر زاده اش، عبدالله بن زبیر بخشیده است. او که نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص) را فروخته باشد!

ابن سعد در الطبقات: 8/165 می گوید: «...[معاویه] خانه ی عایشه را از او خرید. می گویند يك صد و سی هزار درهم خرید. دو بیست هزار درهم هم گفته اند! هم چنین عایشه [شرط کرد تا زنده است، در آن بماند].»

نمی توان گفت این خانه، همان اتاق عایشه در زمان پیامبر(ص) است و معاویه آن را برای گسترش مسجد یا مثلاً برای فخر فروشی خریده؛ زیرا معاویه هرگز مسجد پیامبر را گسترش نداده است.

هم چنین می دانیم هنگامی که مروان نزد عایشه رفت و خبر تشییع پیکر امام حسن(ع) را به او رسانید، از او خواست به مسجد بشتابد و نگزارد امام حسن(ع) را کنار پدر بزرگش، پیامبر(ص) دفن کنند. عایشه هم در کار خود ماند که چگونه خود را به مسجد برساند؟ پس سوار قاطر مروان شد و به مسجد رفت... پس، این خانه ی عایشه، نزدیک مسجد نبوده است، که بتوان گفت پیامبر(ص) در آن دفن شده بوده است!

از این گذشته، بنابر نقل های خودشان، عایشه پس از فروش خانه اش به معاویه، وصیت کرد اتاقش به خواهر زاده اش، پسر زبیر برسد: «در مگه کسی مانند املاک عبدالله بن زبیر را نداشت. عایشه وصیت کرد اتاقش به او برسد. او [عبدالله] اتاق سوده را هم خریده بود»⁽¹⁾. پس آنجا هم نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص)

1- تاریخ دمشق: 28/190 و سنن بیهقی: 6/34.

باشد و همان اتاقی است که کنار اتاق سوده بوده است.

6. اتاق عایشه رو به قبله و در جنوب مسجد بوده، ولی قبر پیامبر(ص) در شرق مسجد است!

یکی از دلایلی که نشان می دهد خانه عایشه در جنوب شرقی مسجد بوده است، این روایت ابن زبale و ابن عساکر از محمد بن هلال است: «دیدم اتاق های همسران پیامبر(ص) سقفی از شاخ و برگ درختان خرما و پرده هایی بافته از مو (احتمالاً موی بز) دارند. از خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: دَرش رو به شام [شمال] باز می شد. پرسیدم: دو لنگه بود یا یک لنگه؟ گفت: یک لنگه بود».

و در روایت ابن زبale آمده: «...[خانه ها] با پرده هایی از مو؛ در جنوب شرقی مسجد بودند (یعنی درهای آن ها رو به شام باز می شد) و در غرب مسجد چیزی از آن ها نبود...».

ابن عساکر هم می گوید: «در رو به شام خانه» [وفاء الوفاء: 2/542 و 459 و 46]. از این روایت، چند نتیجه گرفته می شود:

الف. این سخن محمد بن هلال که «از او درباره خانه عایشه پرسیدم» نشان می دهد اتاقی که پیامبر(ص) در آن دفن شده، خانه ی عایشه نبوده است؛ زیرا روشن است که پرسش گر می داند خانه ی عایشه جایی نیست که پیامبر(ص) در آن دفن شده؛ از این رو است که در جایی جز آرامگاه پیامبر، سراغ خانه ی عایشه را می گیرد تا بداند کجاست.

ب. همان گونه که در روایت هم تصریح شده، پیداست که جهت رو به شام مسجد، همان جهت شمالی است. سخن ابن نجار نیز همین را می گوید: «اهل السَّيْرِ

گفته است: پیامبر اتاق‌ها (حجرات) را در جنوب شرقی مسجد ساخت، نه در غرب. و همگی پیرامون مسجد بودند و درهایشان به مسجد باز می‌شد». (1)

و نیز آمده است: منبر و امام جماعت _ هنگامی که بر منبر می‌رود _ رو به سوی شام دارند». (2)

روشن است کسی که بر منبر می‌نشیند، پشت به قبله و رو به سمتی است که رو به سوی نمازگزاران دارد.

7. روایت رسا و تأثیرگذار صدوق درباره آخرین نماز پیامبر (ص) که در آن آمده است: پیامبر خدا (ص) هنگامی که سخت بیمار بود، خبردار شد عایشه پدرش را به جای او به مسجد فرستاده تا مردم پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر (ص) برآشفته و در حالی که به علی (ع) و عباس تکیه داده بود، به مسجد آمد و آخرین نماز خود را خواند:

«پیامبر خدا (ص) آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نمازش را کوتاه تر خواند. سپس گفت: علی و اسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. يك دستش را گردن علی و دست دیگر را گردن اسامه انداخت و گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می‌گریستند و فریاد می‌کردند و می‌گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو!...». (3)

1- ر.ك: وفاءالوفاء: 2/435 و 459 و 517، و نیز: ص 693.

2- ر.ك: وفاءالوفاء: 2/435 و 459 و 517، و نیز 693.

3- الأملی، شیخ طوسي 735: .

آن جا که مي گويد «گفت: مرا نزد فاطمه ببريد. پس او را بردند تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت و حسن و حسين مي گريستند...» نشان مي دهد حضرت فاطمه(س) در آن هنگام در خانه ي عايشه نبوده است؛ بلکه يا در خانه ي خود و اميرالمؤمنين بوده اند يا در همان اتاق پذيرايی از مهمانان که ضمن خانه ي حضرت زهرا(س) بوده و بدون اضافه و چیزی «الحجرة - اتاق» خوانده مي شد. پس ثابت شد که پیامبر در اتاق عايشه دفن نشده اند و... .

اما اینکه چرا شيعيان از عايشه بدگويي مي کنند در ضمن پاسخ به سؤال پيش، بيان شد: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ - تا (مبادا پس از رسيدن عذاب الهي) کسي بگويد: اي حسرت بر آنچه در اطاعت از خداوند کوتاهي کردم و در شمار مسخره کنندگان بودم». (1)

32-... کف امواج (عمر فاتح، شيعه؟)

1- (39) سورة الزمر: آيه 57.

پرسش سي و دوّم: مسجد الاقصي از زمان عمر آزاد شد. آیا شيعه در طول تاريخ يك وجب از آن زمين را فتح كرد؟

پاسخ: كسي به خانه ي شخص ديگري حمله مي كند و او را به زندان انداخته و مال و ناموس و فرزندان او را در اختيار خود مي گيرد. پس از گذشت بيست و پنج سال، صاحب اصلي را از زندان مي رهانند. حال آیا فرزندان حق دارند به او بگويند در حق آنان كوتاهي كرده است؟ آیا ديگر اگر همسر او بر اثر ظلمي كه بر وي شد، از دنيا برود، مي توان آن شخص محبوس را مورد مؤاخذه قرار داد؟

به حقي كه خداوند براي اميرم قرار داده بود، تجاوز كردند. او در پي ستاندن حق خويش از مهاجر و انصار ياري طلبيد و آنان وعده دادند و وفا نكردند. و چون خبر آن به گوش حكومت رسيد... به سوي خانه اش سرازير شدند، تهديد به سوزاندن خانه با هر كس در آن بود، كردند و كردند آنچه كردند. چرا؟ آیا اين اسلام بود كه خداوند جز آن را نمي پذيرد؟ آیا اين آيه را نخوانده اند: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» _ و هر كس جز اسلام بجاويد هرگز از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت در زمره ي زيان كاران

است» (1). آیا اسلام بود که ناموس خدا را بزنند و او را بیزارند تا آنجا که خود و فرزندش را به شهادت برسانند؟

چرا به خانه ی امیرالمؤمنین هجوم بردند و آنجا را به آتش کشیدند؟ آیا تعالیم اسلام را فراموش کرده بودند؟ آیا نمی دانستند که خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا _ ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه هایی جز خانه های خودتان وارد نشوید تا هنگامی که اجازه گرفته باشید و بر اهل آن خانه سلام کرده باشید» (2). آیا خانه ی امیرالمؤمنین و سیدة النساء همان خانه محترمی نبود که هر صبح و شام نام و یاد خدا در آن برده می شد و به اذن پروردگار رفعت یافته بود: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ _ در خانه هایی که خداوند اجازه داده است که بالا رود و نام او در آن یاد شود، برای او صبح و شام در آن تسبیح گفته شود» (3). آیا این سرای اهل بیت پیامبر نبود که به طور خاص از ناحیه وحی ورود سرزده مؤمنان در آن ممنوع شده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ _ ای کسانی که ایمان آورده اید وارد منزل های پیامبر

1- (3) سوره آل عمران: آیه 86.

2- (24) سوره النور: آیه 28.

3- (24) سوره النور: آیه 37. برای مشاهده احادیثی که مخالفین درباره ی نزول این آیه در شأن بیت فاطمة الزهراء (س) نقل کرده اند مراجعه کنید به شرح احقاق الحق: 9/137 وج 14/421 وج 18/515 وج 20/73.

نشوید جز اینکه به شما اجازه داده شود» (1). پس چرا باید این خانه را بسوزانند؟ آیا خانه ی فاطمه (س) بانوی جهان از اولین و آخرین آنان، به اندازه ی اقامت گاه عایشه و حفصه گرامی نبود؟

کسی که همسرش برای دفاع از حریم ولایت او، جان عزیز خود و فرزندش را به پشت درب خانه برد تا سپر مولا شود و دشمنانش تا آنجا حریم او را شکستند که فرمود: آتش به صورتم برخورد کرد... و آن چنان او را در میان خارهای خشک و جودشان بی حرمت ساختند که خود و طفل بی گنااهش را کشتند...

کسی که به حریم خانه اش تجاوز کرده و او را دست بستند و ریسمان به گردن آویختند، به زور از خانه بیرون کشیدند و کشان کشان به سوی مسجد آوردند و شمشیر بر سرش گرفتند که یا بیعت کن یا کشته می شوی... .

عجبا! حیا نمی کنند که پس از آن همه ظلم و بی مهری در حق یگانگان دو سرا، پس از کشتن همسر و فرزند امیرمؤمنان و ویران کردن خانه و خانواده اش و غضب لباس خلافتی که تنها تن او را براننده بود، پس از آن همه مصیبت ها که بر جان رسول الله و روح میان دو پهلوی او ریختند، حال رهروان آنان چنین سخن می گویند...!!! آیا جز ابوبکر و عمر و عثمان بودند که او را با چنین وصفی، از رسیدن به جایگاهی که تنها او را شایسته بود، بازداشتند؟ آیا اگر با تکیه زدن بر مسندی که جای آنان نبود، به نام اسلام زمین فتح کردند، آنان را سودی می بخشد؟

خدا می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ _ همانا خداوند تنها از پرهیزکاران

مي پذيرد» (1). و در جاي ديگر مي فرمايد: «وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» _ و آن كه به راستي آمد و بدان تصديق كرد، همانا آنان هستند پرهيزكاران». (2) پس تنها اقرار به حق، كافي نيست كه اگر آن را ناديدده گرفتيم يا پشت كرديم و زير پا نهاديم يا به آن تهمت باطل بودن زديم، آن اقرار، نزد خداوند ارزشي داشته باشد. و اگر كسي حق را بداند و به آن تهمت باطل بودن بزند، خدا درباره ي او چنين مي فرمايد: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» _ پس چه كس ستمكارتر است از كسي كه بر خدا دروغ بنهد و چون راستي او را آيد، آن را دروغ بداند. آيا در جهنم جايگاهي براي كافران نيست؟» (3)

آيا اين خداوند نيست كه به صراحت بيان مي كند كه هر انفاقي پذيرفته درگاه او نيست: «قُلْ أَتَقْتُمُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ» _ به آنان بگو: به دلخواه يا به اكراه، انفاق كنيد، هرگز از شما پذيرفته نخواهد شد، همانا شما همواره قومي فاسق بوده ايد». (4) و مي فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» _ به راستي كساني كه كافر شدند و در حالي كه كافر بودند از دنيا رفتند، هرگز از هيچ يك از آنان طلايي كه تمام زمين را پر كند (به عنوان

1- (5) سوره المائده: آيه 28.

2- (39) سوره الزمر: آيه 34.

3- (39) سوره الزمر: آيه 33.

4- (9) سوره التوبه: آيه 53.

غرامت) پذیرفته نخواهد شد هر چند که به وسیله ی آن، خود را از عذاب الهی باز خردند، آنان کسانی هستند که عذابی دردناک برای ایشان است و برای آنان هیچ یاری گری نیست» (1).

این کار آنان، مانند آن است که کسی پولی را از دیگری بدزدد، سپس آن را انفاق کند!!! آیا حکم می کنید که نزد خدا، پاداش دارد و خداوند او را در زمره ی انفاق کنندگان درمی آورد؟ آیا با وجود اینکه امیرالمؤمنین را از حق خویش محروم ساختند، جز این بود که تنها برای پیشرفت اسلام، تا آنجا که در توان داشت تلاش کرد؟ چرا می بینید و خود را به ندیدن وا می دارید؟ چرا می دانید و به آن اقرار نمی کنید؟ آیا این جز آن علمی است که هیچ سودی نبخشد؟

مولایم را بی خانه و کاشانه کردند و بیست و پنج سال فریاد مظلومیت او را در گلو خفه کردند و چنان کردند که چون این مدت به سر آمد، دیگر جز جنگیدن با گمراهان، وقت کار دیگری نداشته باشد و مدت چهار سال و اندی، همواره در پی سرکوب کردن آشوب و فتنه هایی باشد که آنان آتش آن را برپا کرده بودند و اکنون از ایشان انتظار گسترش قلمرو نیز دارند.

چند مثال باید بیان کرد که امیرالمؤمنین به نحوی با یهودیان برخورد می فرمود که به دنبال یک مکالمه ی کوتاه، به اسلام راستین هدایت می شدند. اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى الْيَمَنِ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تَقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوهُهُ _ چون رسول الله (ص) مرا

به سوي يمن فرستاد، فرمود: اي علي! با كسي نجنگ تا وقتي كه او را به اسلام دعوت كني و به خدا سوگند! اگر خداوند عزوجل به دست تو كسي را هدايت كند، براي تو نيكوتر است از هر چه كه خورشيد بر آن طلوع و غروب كرد و ولايت او با توست» (1). نزد خدا ارزشمندتر است يا آنكه كسي بنايي را به غضب به چنگ آورد و آن را گنج كاري كند؟

گذشته از اين ها، آيا در بي مفاخره عباس و شيبه بر اميرالمؤمنين آيه نازل نشد و خداوند نبود كه اميرالمؤمنين و عمل ايشان را برتر از سقايت حاجيان و پرده داري كعبه، معرفي فرمود؟

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ _ آيا آب دادن به حاجيان و تعمير مسجد الحرام را با آن كس كه به خدا و روز قيامت ايمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است، يكسان مي گيريد؟ آنان نزد خدا (در منزلت) برابر نيستند و خدا مردم ستم پيشه را هدايت نمي كند. (2)

-
- 1- از كتاب هاي شيعيان: الكافي: 5/36 ح 2 و ج 5/28 ح 4، تهذيب الأحكام: 6/141 ب 62 ح (240) 2، النوادر، راوندي: 139-140، الجعفریات: 77، إقبال الأعمال: 2/5، اليقين: 14. و از كتاب هاي مخالفين: المستدرک حاكم: 3/598، مجمع الزوائد: 5/334، المعجم الكبير: 1/315 (930) و ص 332 (994)، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 4/14، الجامع الصّغير، سيوطي: 2/401 7219، كنز العمال: 10/156 و ج 13/107 36350، تفسير رازي: 2/180 و ج 16/200، الثقات، ابن حبان: 2/122.
- 2- (9) سورة التوبة: آيه 19..

علاوه بر احادیث بسیاری که در رابطه با نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین (ع) در کتاب های شیعیان آمده است، در کتاب شریف موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنتة، مرحوم آية الله مرعشي نجفی جلد یکم صفحات 298 الي 311 از سیزده صحابی و محدث، طی 36 خبر از منابع فراوانی از مخالفین از جمله: شواهد التنزیل، الکشف و البیان، الدر المنثور، جامع البیان، تفسیر ابن ابی حاتم و... ذیل این آیه، در ذکر تفاخري که میان عباس و شیبیه و حضرت علي (ع) اتفاق افتاد _ که عباس آب دادن به حاجیان و شیبیه، پرده داری کعبه را سبب برتری خود بر امیرالمؤمنین (ع) می دانستند و آن حضرت می فرمود: من نخستین کسی هستم که ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است _ و پیامبر کلام امیرالمؤمنین را تصدیق فرمود و این آیه نیز نازل شد که با توجه به آیه و روایاتی که در ذیل آن وارد شده است، نتیجه می گیریم ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا، بر کارهای دیگر برتری دارد.

آن که نخستین ایمان آورنده به خدا و روز واپسین و جهادگر در راه خداست، حضرت علي (ع) است. و کسانی که دیگران و اعمال آنان را با علي و اعمال او مساوی بدانند، در آیه ظالم نامیده شده اند. و خدا هرگز ظالمان را هدایت ننماید.

آنان خود اراده کرده اند به بیراهه روند خدا نیز زبان های آنان را از بیان حق لال و چشم هایشان را نسبت به آن نابینا کرده است تا نه راستی آورند و نه چون آنان را آمد، تصدیقش کنند....

33-.... علي و جانشین جز رسول؟

پرسش سي و سؤم: شيعيان مي گویند: عمر با علي عليه السلام دشمن بوده است اما ما مي بينيم عمر در داستان فتح بيت المقدس علي عليه السلام را به عنوان جانشين در مدينه مي گذارد. پس دشمني چه شده است؟

پاسخ: يعقوبي که از مورخان عامه است آورده است که عمر بن الخطاب، در همان ايام عثمان بن عفان را بر مدينه والي قرارداد بود. (1) از سوي ديگر اميرالمؤمنين (ع) که راضي نشدند حتي با عمر مسافرت کنند و راضي نشدند فرمان دهی جنگ با فارس در قادسيه را بپذيرند، چگونه راضي مي شوند در غياب عمر، جانشيني او در مدينه باشند؟ پذيرش چنين ولايتي، موجب مي شود بگویند اميرالمؤمنين به نوعي حکومت عمر را پذيرفته اند در حالي که حضرت تا آنجا که در توان داشتند در مواقع مختلف، جهل عمر به احکام الهي و اجتهاد در مقابل نص او را، آشکار مي فرمود. همچنين اين کار عين آن است که اميرالمؤمنين شأن خود را نزد مردم پايين آورند و چگونه چنين چيزي مي تواند صحت داشته باشد در حالي که حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ

– خدایا از تو یاری می طلبم بر قریش». (1)

سخنی که عمر در این رابطه گفته، چنین است: «و هذا علي بن أبي طالب رضي الله عنه بالمدينة، فانظروا إذ حذبكم أمر عليكم به و احتكموا إليه في أموركم». (2) که بدین معناست: «در حکم به او مراجعه کنید» نه اینکه عمر حضرت را خلیفه ی خود در مدینه قرار داده باشد که اگر حضرت را در تمام امور بر مردم والی قرار داده بود، مردم در تمام امور خود به ایشان مراجعه می کردند در حالی که امور عادی را والی مدینه در آن زمان که همان عثمان بن عفان بوده، انجام می داده است. و اهل بیت (ع) همواره و در تمام موارد برای اسلام بر طرف کننده مشکلات بوده اند و تفاوتی در عهد عمر با سایر خلفای جور نیست.

34-...علی فرمان بر ابوبکر؟

1- به منابع خطبه ی ششگانه مراجعه شود.

2- الفتوح، ابن اعثم: 1/225.

پرسش سي و چهارم: در زمان ابوبكر حضرت علي عليه السلام در جنگ با بني حنيفه شركت نمود پس معلوم مي شود اگر خلافت ابوبكر را حق نمي دانست در جنگي كه به دستور ابوبكر بود، شركت نمي كرد؟

پاسخ: وظيفه اميرالمؤمنين (ع) اين بود كه براي حفظ اسلام كساني را كه براساس ارتداد به تمام معنا از دين بيرون مي شدند، سركوب نمايند. نه آن كه از جانب ابي بكر به چنين كاري مأمور شده باشند بلكه تكليف الهي ايشان چنين بود و اين هرگز دليل بر پذيرش و رضايت ايشان بر غضب خلافت نيست بلكه اين كار به منظور حفظ اسلام و متابعت از امر خدا بوده است.

خاتمه

بر تمام شیعیان و دوست داران اهل بیت (ع) این کلام خدا را می خوانم:

«ها أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ۔ آگاه باشید که شما کسانی هستید که آنان را دوست می دارید ولی آنان شما را دوست ندارند و شما به تمام کتاب ایمان آورده اید. و چون شما را ملاقات کنند گویند: ایمان آوردیم و چون خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان را بگزند. بگو: به خشم خویش بمیرید همانا که خداوند بر پنهان سینه ها آگاه است.» (1)

و می خوانم که خداوند درباره ی کمیت افراد پاک و زیادی ناپاکان چه فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ۔ بگو: هرگز ناپاک و پاک نزد خدا یکسان نیستند هر چند که زیادی ناپاک تو را به شگفتی آورد بنابراین ای صاحبان خرد، از نافرمانی خدا بپرهیزید

باشد تا رستگار شوید» (1). پس هرگز از پیروی راه حق، به خاطر اندک بودن رهروان آن، نترسید.

این نیز پیامی است که پروردگار دنیا و آخرت من و تو را بدان مخاطب ساخته است: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» و جز به آن که از دین شما متابعت کند، ایمان نیاورید (سخن هیچ کس جز هم کیش خودتان را تصدیق نکنید)» (2).

در آخر نکته ای را یادآور می شوم و توصیه ای دارم: چون دلایل و قرینه های حق بودن اعتقاد به امامت ائمه ی اهل بیت (ع) را از میان نوشته های مخالفین و روایت هایی که راویان خودشان نقل کرده اند بر آن ها می خوانیم تا حجت تمام شود، آن حقیقت ها را به کل دروغ می پندارند. خوب اگر شهادت این همه کتاب های خودتان به وقوع چنین رخدادهایی، نمی تواند وقوع این رخدادها را اثبات کند، چرا گرداگرد مندرجات این تألیفات سینه می زنیید و در سایر موارد، مطالب آن کتاب ها را _ به اصطلاح _ چون وحی می پندارید. کتاب هایی که در غالب موارد _ برای فرار از مخمصه ای که گرفتار آن شده اید _ مطالب آن را انکار می کنید، خوب دست از آن ها بردارید و خود و دیگران را آسوده خاطر کنید. اگر اقرار می کنید که بیشتر مندرجات این کتاب ها دروغ و تدلیس است، از مکتب و مسلکی که براساس مندرجات درون آن کتاب ها، اختیار کرده اید دست بردارید و به سوی دستورات قرآن کریم و سنت قطعی رسول خدا (ص) رو کنید. پیامبر در حدیث ثقلین وظیفه ی تمام مسلمانان را در تمام زمان ها تعیین فرموده است که

1- (5) سوره المائده: آیه 101.

2- (3) سوره آل عمران: آیه 74.

همان چنگ زدن به دامان قرآن و اهل بیت (ع) است. بیایید و آخرت را به چند روزی از دنیا که متاعی اندک است وانگزارید. چه سود که حق را ببینیم و بشناسیم اما آن را نپذیریم یا بدتر از آن، بدان پشت کنیم و بدتر، حق بودن آن را زیر سؤال ببریم یا از این نیز بدتر که به آن تهمت باطل بودن بزنیم؟! این چه آتشی است که بر خرمن باورهای خود و دیگران می زنید. بیایید و به درگاه هدایت زانو بزنید که به خدا سوگند! رسول الله مسیر هدایت را بدون راهنما رها نکرده است...

و سلام بر هر آن کس که بر مدار پایدار حق، استوار است...

کتاب نامه

الذّكر الحكيم: كلام الله تبارك و تعالی.

نهج البلاغة: الإمام أميرالمؤمنین علی (ع) (استشهد ٤٠ هـ).

آية التطهير: السّید علی الموحّد الأبطحي.

احكام الجنائز: محمّد ناصر الألباني

أخبار الدّول و آثار الأول: ابن سنان القرمانی.

أرجح المطالب: الأمرتسري.

اسرار و آثار سقیفه بني ساعده: حشمت الله قنبري.

أعلام النّساء: عمر رضا كحالة.

أنساب الأشراف: أحمد بن یحیی بن جابر البلاذري.

اجتهاد در مقابل نص: السّید شرف الدّین الحسيني.

إحقاق الحق (الأصل): الشّهید نورالله التستري.

إختیار معرفة التّأقلين: الشيخ الطوسي.

إرشاد القلوب: حسن بن أبي الحسن محمّد الدّیلمي.

- إلزام النَّاصب في إثبات الحجّة الغائب: عليّ اليزدي الحائري.
- إعلام الوري بأعلام الهدى: أبوعليّ الفضل بن الحسن الطّبرسي.
- إفحام الأعداء و الخصوم: السيّد ناصر حسين الموسوي الهندي.
- إقبال الأعمال: السيّد عليّ بن موسى بن جعفر بن طاووس.
- إمتاع الأسماع: احمد بن عليّ بن عبدالقادر بن محمّد المقرئزي.
- اصول الأخيار.
- اسد الغاية: ابن الأثير.
- الأمالي: ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسي.
- الأمالي: الشّيخ المفيد.
- الأمالي: الشّيخ الصّدوق.
- الأنوار العلويّة: شيخ جعفر النقدي.
- الإحتجاج: أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطّبرسي.
- الإختصاص: الشّيخ المفيد.
- الإرشاد في معرفة حجج الله عليّ العباد(ع): الشّيخ المفيد.
- الإستذكار: ابن عبد البر.
- الإستيعاب: ابن عبد البر.
- الإصابة: ابن حجر العسقلاني.
- الإفصاح: الشّيخ المفيد.
- الإمامة و السّياسة: ابن قتيبة الدينوري.
- الإيضاح: الفضل بن شاذان الأزدي.

الأدب المفرد: البخاري.

البداية والنهاية: ابن كثير.

التاريخ: ابن كثير.

التحصين: سيّد بن طاووس.

التحفة العسجدية: يحيى بن الحسين بن القاسم.

التذكرة: سبط ابن الجوزي.

التّهذيب، ابن عساكر.

الثقات: ابن حبان.

الجامع الصّغير: جلال الدّين السيوطي.

الجعفريات (الأشعثيات): محمّد بن محمّد بن اشعث الكوفي.

الجمال: الشّيخ المفيد.

الخرائج و الجرائح: أبو جعفر سعيد بن هبة الله القطب الرّاوندي.

الخصال: الشّيخ الصّدوق.

الدرر: ابن عبد البر.

الدرر المكنونة في النسبة الشريفة المصونة: محمد بن المدني جنون المغربي.

الدرّ المنثور: جلال الدّين السيوطي.

الدرجات الرّفيعة: السيّد علي خان المدني.

الدّعوات = سلوة الحزين: قطب الدّين الراوندي.

الرّسائل العشر: الشّيخ الطّوسي.

الرّوضة في فضائل أمير المؤمنين (ع): شاذان بن جبرئيل.

الرّياض النّضرة في مناقب العشرة: أحمد بن محمّد الطّبري.

السّقيفة وفدك: الجوهري.

السنن الكبرى: النسائي.

السنن الكبرى: البيهقي.

السنن: البخاري.

السنن: المسلم التّيسابوري.

السيرة النبويّة: ابن هشام.

السيرة النبوية، ابن كثير.

السيرة الحلبية: الحلبي.

الشّافي في الإمامة: الشّريف المرتضى.

الصّحيح من سيرة النّبّي الأعظم (ص): السيّد جعفر المرتضى العاملي.

الصّحيح من سيرة الإمام علي (ع).

الصّراط المستقيم: الشيخ علي بن يونس البياضي.

الصّوارم المهركة: الشّهيد نورالله التّستري.

الصّواعق المحرقة: ابن حجر.

الطبّ النّبوي: ابن الجوزي.

الطبّ النّبوي: ابن القيم الجوزي.

الطبقات: ابن سعد.

الطّرائف: السيّد أبو القاسم عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد الطّاؤوس.

العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة: عليّ بن يوسف الحلّي.

العقد الفريد: ابن عبد ربه.

العمدة: ابن البطريق.

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال (حياة الإمام الحسين(ع)): الشَّيخ عبدالله البحراني الإصفهاني.

الغارات: إبراهيم بن محمّد الثَّقفي.

الغدير: العلامة الأميني.

الفتوح: ابن أعثم الكوفي.

الفضائل: شاذان بن جبرئيل القمي.

القول البديع: للسخاوي.

الكافي: الشَّيخ الكليني.

الكامل في التَّاريخ: ابن الأثير.

الكشف و البيان: الثعلبي.

الكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري: الكرمانلي.

المجدي في الأنساب: محمّد بن محمّد العلوي.

المحتصر: حسن بن سليمان الحلبي.

المحلي: ابن حزم.

المستدرک علی الصحیحین: الحاكم النيشابوري.

المسترشد: محمد بن جرير الطبري (الشيخي).

المصباح: الشَّيخ الكفعمي.

المصنّف: عبدالرزاق الصنعاني.

المصنّف: ابن أبي شيبة الكوفي.

المعجم الأوسط: الطبراني.

المعجم الكبير: الطبراني.

المعيار و الموازنة: أبو جعفر الإسكافي.

المغازي: الواقدي.

المقنعة: الشيخ المفيد.

الملل و النحل: الشهرستاني.

المناقب: الموفق الخوارزمي.

المنتقى من السنن المسندة: ابن الجارود النيسابوري.

التّوادر: فضل الله الراوندي.

التّهاية في غريب الحديث: ابن الأثير.

الولاية: الطبري.

الهداية الكبرى: الحسين بن حمدان الخصيبي (الخصيني).

اليقين باختصاص مولانا علي (ع) بإمرة المؤمنين: السيّد بن طاووس.

با نور فاطمه هدايت شدم: عبدالمنعم حسن السّوداني.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار (ع): العلامة محمّد باقر المجلسي.

بشارة المصطفي (ص) لشيعه المرتضي (ع): محمّد بن علي الطّبري (الشيوعي).

بصائر الدّرجات: محمّد بن الحسن الصّفّار.

بنور فاطمة اهتديت: عبدالمنعم حسن السّوداني.

بهبج الصبغة: محمد تقي التستري.

بيت الأحرار: الشيخ عباس القمي.

تاج العروس: الزبيدي.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (ع): السيد شرف الدين الحسيني.

تاريخ الإسلام: الذهبي.

تاريخ الجرجان: المؤرخ أبو القاسم حمزة بن يوسف بن إبراهيم السهمي.

تاريخ الخلفاء: جلال الدين السيوطي.

تاريخ الخميس: حسين بن محمد بن الحسن الديار بكري.

تاريخ الطبري: الطبري.

تاريخ المدينة: ابن شبة النميري.

تاريخ اليعقوبي: اليعقوبي.

تاريخ بغداد: الخطيب البغدادي.

تاريخ خليفه بن خياط: خليفة ابن خياط العصفري.

تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر.

تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزي.

تفسير أبي حمزة الثمالي: أبو حمزة الثمالي.

تفسير ابن أبي حاتم: ابن أبي حاتم.

تفسير الألويسي: الألويسي.

تفسير الإمام العسكري (ع): المنسوب إلى الإمام الزكي العسكري (ع).

تفسير العياشي: محمّد بن مسعود العياشي.

تفسير الرّازي: الرّازي.

تقريب المعارف: أبو الصّلاح الحلبي.

تمام نهج البلاغة: السيّد صادق الموسوي.

تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل: الباقلاني.

تهذيب الأحكام: الشّيخ الطّوسي.

تيسير المطالب: السيّد أبوطالب يحيي بن الحسين الحسني.

تحف العقول: ابن شعبة الحرّاني.

تلخيص الشّافي: الشّيخ الطّوسي.

تهذيب التّهذيب: ابن حجر.

جامع البيان: الطّبري.

حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات): السيّد شرف الدّين الحسيني.

حلية الأبرار: السيّد هاشم البحراني.

خصائص الأئمّة (ع): الشّريف المرتضوي.

خصائص اميرالمؤمنين: النسائي.

در بحر المناقب: ابن حسنويه.

دعائم الإسلام: القاضي التّعمان المغربي.

دلائل الإمامة: محمّد بن جرير الطّبري (الشّيخي).

دلائل النّبوة: البيهقي.

ذخائر العقبي: أحمد بن عبدالله الطّبري.

رشفة الصادي: أبو بكر العلوي الحضرمي.

روضة الواعظين: محمد بن الفتال التيشابوري.

سبل الهدى والرّشاد: الصّالحي الشّامي.

سرّ العالمين: محمد بن محمد الغزالي.

سمط النّجوم العوالي في أبناء الأوائل و التوالي: عبد الملك بن حسين بن عبد الملك العصامي المكي الشّافعي.

سنن أبي داود: ابن الأشعث السجستاني.

سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد القزويني.

سنن الترمذي: الترمذي.

سنن الدارمي: عبدالله بن بهرام الدارمي.

سيّدات نساء اهل الجنة: عبد العزيز الشناوي.

سير أعلام النبلاء: الذهبي.

سيرة الإمام علي (ع): نجاح الطائي.

شجره طويي: الشّيخ محمد مهدي الحائري.

شرح المقاصد في علم الكلام: تفتازاني.

شرح المواهب اللدنيّة: الزرقاني.

شرح إحقاق الحق: السيّد المرعشي.

شرح مسلم: النووي.

شرح نهج البلاغة: ابن أبي الحديد.

شناخت امام ياراه رهائي از مرگ جاهلي: مهدي فقيه ايماني.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: الحاكم الحسكاني.

صحيح ابن حبان: ابن حبان.

صحيح البخاري: البخاري.

صحيح مسلم: مسلم النيسابوري.

صحيح الترمذي: الترمذي.

صحيفة الرضا(ع): جمع شيخ جواد القيومي.

عقبات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار: السيد حامد حسين اللكهنوي.

عدّة الداعي ونجاح الساعي: ابن فهد الحلبي.

علل الشرائع: الشيخ الصدوق.

عمدة القاري في شرح البخاري: العيني.

عيون أخبار الرضا(ع): الشيخ الصدوق.

عيون المعجزات: حسين بن عبد الوهاب.

غاية المرام: السيد هاشم البحراني.

فتح الباري في شرح البخاري: ابن حجر.

فرائد السمطين في فضائل السبطين: إبراهيم بن محمد الجويني.

الفصول المختارة: الشريف المرتضى.

فضائل الصحابة: النسائي.

قاموس الرجال: الشيخ محمد تقي التستري.

قصص الأنبياء: الراوندي.

كامل الزيارات: جعفر بن محمد بن قولويه.

كتاب الأربعين: محمّد طاهر القمّي الشيرازي.

كتاب الأربعين: الشّيخ الماحوزي.

كتاب الغيبة: محمّد بن ابراهيم النعماني.

كتاب سليم بن قيس: سليم بن قيس الهلالي.

كشف الغمّة: ابن أبي الفتح الإربلي.

كشف الغمّة: عبد الوهاب الشعراني.

كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين (ع): العلامة الحلّي.

كفاية الطالب: الكنجي الشافعي.

كمال الدّين و تمام النّعمة: الشّيخ الصدوق.

كنز العمال: المتّقي الهندي.

كنوز الدّقائق: المناوي.

لسان العرب: ابن منظور.

مثالب التّواصب: ابن شهر آشوب.

مثير الأحزان: ابن نما الحلّي.

مجمع الرّوائد: الهيثمي.

مجمع النورين: الشّيخ أبو الحسن المرندي.

مختصر بصائر الدّرجات: الحسن بن سليمان الحلّي.

مختصر تاريخ دمشق: محمّد بن مكرم بن المنظور.

مدينة المعاجز: السيّد هاشم البحراني.

مرآة العقول: العلامة محمّد باقر المجلسي.

مرآة المؤمنین فی مناقب أهل بیت سید المرسلین: ولی الله اللکنهوثی.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: المیرزا النوری.

مسکن الفؤاد: الشَّهید الثَّانی.

مسند ابی عوانه: الأسفراینی النیسابوری.

مسند ابی یعلی: أبویعلی الموصلی.

مسند احمد: احمد بن حنبل.

مسند الإمام الرضا(ع): الشَّیخ عزیز الله عطاردی.

مصادره ی قبر پیامبر: علی کورانی عاملی.

مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد: الشَّیخ الطّوسی.

معانی الأخبار: الشَّیخ الصدوق.

معجم البلدان: الحموی.

معجم ما استعجم: البکری الأندلسی.

مقتل الحسین(ع): الخوارزمی.

مکارم الأخلاق: الشَّیخ الطبرسی.

منار الهدی: الشَّیخ علی البحرانی.

مناقب آل أبی طالب(ع): ابن شهر آشوب.

مناقب أهل البيت(ع): المولی حیدر الشیروانی.

منتخب الأنوار المضيئة: السید بهاء الدین التجفی.

منتهی المطلب: العلامه الحلّی.

من لا یحضره الفقیه: الشَّیخ الصدوق.

موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة: شهاب الدين الحسيني المرعشي.

ميزان الاعتدال: الذهبي.

نصب الزاوية: الزيلعي.

نفحات اللاهوت: المحقق الكركي.

نفس الرحمن في فضائل سلمان: ميرزا حسين التوري الطبرسي.

نهج الإيمان: الشيخ علي بن الحسين بن الجبر.

نهج الحق وكشف الصدق: العلامة الحلبي.

نهج السعادة: الشيخ المحمودي.

وسائل الشيعة إلي تحصيل مسائل الشريعة: الحرّ العاملي.

وسيلة المآل: باكتير الحضرمي.

وفاء الوفاء: علي بن أحمد السهمودي.

ينابيع المودة لذوي القربى: القندوزي.

نرم افزار مكتبة أهل البيت(ع).

راهنماي كتاب

7.....پيشگفتار.....

10.....۱- چيستي شبيهه.....

10.....۲- سابقه ي شبيهه.....

11.....۳- شبيهه افكن كيست و چرا؟.....

11.....۴- شبيهه و شبيهه افكنان در قرآن و احاديث اهل بيت (ع).....

14.....۵- شبيهه در عصر ما.....

15.....۶- وظيفه چيست؟.....

16.....۷- منشأ اين شبيهه ها، كيست، كجاست و هدف او چيست؟.....

پرسش ها

19.....(۱) درباره ي پيامبر و منافقان.....

25.....(۲) درباره ي منافقان و فتوحات.....

29.....(۳) درباره ي امامت جماعت و جانشيني پيامبر.....

30.....روايات نماز ابوبكر.....

42.....(۴) چرا حضرت علي (ع) قيام نكرد؟.....

43.....شب هاي كوچه هاي مدينه.....

48.....علي جان! صبر كن، صبر.....

- 51..... پرده را بالا بردم.....
- 56..... روزگارم چنین بود.....
- 74..... (۵) ... پس چرا حضرت علي(ع) بیعت کرد؟.....
- 74..... آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟.....
- 78..... تلاش حضرت برای بیعت نکردن.....
- 83..... (۶) درباره ی افشاگری یا بیعت حضرت علي(ع)؟.....
- 84..... سوگند در روز بیداد.....
- 85..... سوگند در روز شوری.....
- 115..... سوگند در زمان عثمان.....
- 137..... (۷) درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطاء.....
- 139..... (۸) اگر علي(ع) منصوب خداست، چرا گفت: مرا واگذارید؟.....
- 143..... (۹) درباره ی قرآن حضرت علي(ع).....
- 145..... (۱۰) درباره ی حضرت علي(ع) و بدعت های خلفا.....
- 147..... مشتی از خروار.....
- 156..... (۱۱) درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول.....
- 159..... صحابه و آیه انقلاب (پس گرایی).....
- 188..... (۱۲) آیا خدا خلفا را یاری کرد؟.....
- 188..... خداوند یاور کیست؟.....
- 189..... (۱) جایگاه آنان؟.....
- 190..... شهادت علیه زهرا؟!.....
- 192..... کدام يك برترند زهراي مطهره يا...؟.....
- 193..... حق با کیست؟.....
- 196..... قرآن به چه حکم می کند؟.....

- 199.....آزار فرستاده ي الهي (۲)
- 201.....چرا چنین رفت؟ (۳)
- 203.....این داستان ادامه دارد.....
- 205.....(13) درباره ي ولایت علي، کمال دین و تمام نعمت.....
- 207.....(14) درباره ي ولایت، رکن ایمان.....
- 212.....بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟!.....
- 219.....حال چرا ابوبکر...؟.....
- 226.....استدلال امام رضا(ع).....
- 231.....(15) امامت یا حکومت؟.....
- 233.....(16) درباره ي عصمت اهل بیت(ع).....
- 239.....(17) تقیّه و عصمت، تضاد یا...؟.....
- 240.....(18) درباره ي تسلیم یا خودکشی اهل بیت(ع).....
- 246.....(19) تسلیم یا مغلوب؟ توسل و.....
- 249.....(20) درباره ي علم غیب و نیاز و تدبیر.....
- 250.....(21) چرا عزاداري؟.....
- 253.....یکم: چیستی عزاداري.....
- 254.....دوم: چرايي عزاداري.....
- 267.....سوم: تاریخچه عزاداري.....
- 270.....(22) درباره ي سجده بر تربت پاک سیدالشهداء.....
- 275.....(23) از اختصاصات امام حسین(ع).....
- 276.....(24) درباره ي بهره از امام نهان.....
- 282.....(25) درباره ي حکم آل داوود.....
- 284.....(26) درباره ي نسبت ابوبکر با امام صادق(ع).....

- 287.....!؟...! دربارہ ی صدیق...!؟.....
- 291..... (28) دربارہ ی بیعت رضوان.....
- 294..... (29) جنگ خلفا با کفار و علی با مسلمانان، ستمگر کیست؟.....
- 295..... جنگ با خدا!!!!.....
- 298..... جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟.....
- 300..... (30) دربارہ ی نام گذاری فرزندان حضرت علی (ع) به نام خلفا.....
- 302..... (31) دربارہ ی مالک بارگاہ پیامبر (ص).....
- 302..... از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟.....
- 303..... چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟.....
- 303..... مسجد النبّی و اتاق های آن.....
- 304..... اَمَّا فَدْک.....
- 310..... اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر (ص) کجا بودند؟.....
- 316..... اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر (ص).....
- 325..... پیامبر کجا دفن شدند؟.....
- 337..... (32) ... کف امواج (عمر فاتح، شیعه؟).....
- 344..... (33) ... علی و جانشینی جز رسول؟.....
- 346..... (34) ... علی فرمان بر ابوبکر؟.....
- 347..... خاتمه.....
- 351..... کتاب نامه.....
- 365..... راهنمای کتاب.....

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباچه ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

